



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ترجمہ
حصّٰ الصّدوق

شامل موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی

پانچواں نمبر سے اعلام



سرمد ایجوکیشنل سوسائٹی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه خصال صدوق: شامل موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی با تراجم اعلام

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

جاویدان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	الخصال جلد ۲
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	[باب منشهای هشتگانه]
۱۸	(۷۸۹) در مؤمن هشت منش شایسته است
۱۹	(۷۹۰) هشت تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست
۱۹	(۷۹۱) بردارندگان عرش هشت اند
۱۹	(۷۹۲) بهشت هشت در دارد
۲۰	(۷۹۳) سقف خانه از هشت متر بیشتر جائز نیست
۲۰	(۷۹۴) هشت جفت
۲۰	(۷۹۵) هشت تن از شمار مردم نیستند
۲۱	(۷۹۶) هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت منش را بیابد
۲۱	(۷۹۷) هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند
۲۱	(۷۹۸) مساجد را از هشت چیز دور بدارید
۲۱	(۷۹۹) ایمان هشت منش است
۲۲	(۸۰۰) گناه های بزرگ هشت است
۲۳	(۸۰۱) علی را هشت منش است
۲۴	[باب منشهای نه گانه]
۲۴	اشاره
۲۴	(۸۰۲) خدا نه منش به پیامبر داد
۲۴	(۸۰۳) به پیروان علی نه چیز داده شده
۲۴	(۸۰۴) فاطمه دخت پیامبر را نه نام است
۲۵	(۸۰۵) خدا به علی نه چیز داده که جز به محمد به کسی نداده
۲۵	(۸۰۶) پیامبر به علی گفت: به واسطه تو خدا نه منش به من داد

- ۲۶ (۸۰۷) آفت نه چیز، نه چیز است:
- ۲۶ (۸۰۸) در خرمای برنی نه خاصیت است
- ۲۶ (۸۰۹) حکم نه چیز از پیروان اسلام برداشته شده
- ۲۷ (۸۱۰) از نه چیز منع شده
- ۲۷ (۸۱۱) بزهکار را نه ساعت وقت می دهند
- ۲۷ (۸۱۲) پیشوایان از فرزندان حسین بن علی نه تن اند
- ۲۷ (۸۱۳) هنگامی که پیامبر درگذشت نه زن داشت
- ۲۸ (۸۱۴) امیر المؤمنین علی نه سخن گفته
- ۲۹ (۸۱۵) اندازه رسیدن زن نه سال است
- ۲۹ (۸۱۶) زنی که از شوی خویش نه طلاق عدی گرفته بر وی همیشه حرام خواهد بود
- ۲۹ (۸۱۷) زکات در نه چیز ثابت است
- ۳۱ (۸۱۸) نماز آدینه از نه تن ساقط گردد
- ۳۱ (۸۱۹) نه چیز سبب فراموشی می شود
- ۳۱ (۸۲۰) معجزه های نه گانه موسی (ع)
- ۳۱ (۸۲۱) هنگامی که امام دوازدهم ظهور می کند از نه قبیله به وی می پیوندند
- ۳۲ باب منشهای دهگانه
- ۳۲ (۸۲۲) پیامبر (ص) را ده نام است
- ۳۳ (۸۲۳) همیشه رفت و آمد برای یکی از ده کار است
- ۳۴ (۸۲۴) خدا خرد را به دو چیز توانایی داد
- ۳۵ (۸۲۵) ده چیز از صفات پیشوایی ست
- ۳۶ (۸۲۶) علی از پیامبر به ده چیز بهره مند شد
- ۳۷ (۸۲۷) پیروان علی را به ده چیز مژده است
- ۳۸ (۸۲۸) ده منش از اخلاق بزرگ است
- ۳۸ (۸۲۹) ده چیز نشانه پدید آمدن رستاخیز است
- ۴۰ (۸۳۰) خدا ده صفت را در پیامبر و خاندان وی گرد کرده
- ۴۰ (۸۳۱) هر که ده منش داشته باشد بهشت می رود

- ۴۰ گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی نباشد (۸۳۲)
- ۴۲ خوردن ده اندام از اندامهای گوسفند کشته جایز نیست (۸۳۳)
- ۴۲ ده چیز از مردار پاک است (۸۳۴)
- ۴۲ ده تن در ده چیز طمع میکنند (۸۳۵)
- ۴۲ در ده جا نماز گزاردن روا نیست (۸۳۶)
- ۴۴ ده تن به بهشت نروند (۸۳۷)
- ۴۵ تندرستی ده پاره است (۸۳۸)
- ۴۵ ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند (۸۳۹)
- ۴۵ زهد ده جزء است (۸۴۰)
- ۴۶ ده گونه کنیز بر مالک خود حرام اند (۸۴۱)
- ۴۶ شهوت ده جزء است (۸۴۲)
- ۴۶ حیا ده پاره است (۸۴۳)
- ۴۶ کودکانی که به ده سالگی می رسند بستر ایشان را از زنان جدا می کنند (۸۴۴)
- ۴۶ یک زن شکیبایی ده مرد را دارد (۸۴۵)
- ۴۷ ده چیز است که برخی از برخی دشوارتر است (۸۴۶)
- ۵۰ در خریزه ده خاصیت است (۸۴۷)
- ۵۱ ده چیز خوشی آور است (۸۴۸)
- ۵۱ نماز بر ده وجه است (۸۴۹)
- ۵۱ در شیعه ده منش است (۸۵۰)
- ۵۱ پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده (۸۵۱)
- ۵۲ پاداش آنکه ده رمضان پیایی روزه گرفته باشد (۸۵۲)
- ۵۲ پاداش آنکه ده حج گزارده باشد (۸۵۳)
- ۵۲ برکت ده پاره است (۸۵۴)
- ۵۲ پیش از رستاخیز ده نشانه است (۸۵۵)
- ۵۳ اسلام بر ده جزء نهاده شده است (۸۵۶)
- ۵۳ گروه ده پایه است (۸۵۷)

- ۵۴ (۸۵۸) پادش آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد
- ۵۴ (۸۵۹) در مسواک کردن ده منش است
- ۵۴ (۸۶۰) نشانه های قیامت ده چیز است
- ۵۵ (۸۶۱) پیامبر در شبانروزی ده دوره هفت شوطی به کعبه طواف می کرد
- ۵۵ (۸۶۲) کسی که در روز رمضان ده بار با زنی مقاربت کرد
- ۵۵ (۸۶۳) ده سخن پند آمیز
- ۵۵ (۸۶۴) ده تن از پیروان اسلام به خدا کافراند
- ۵۶ (۸۶۵) تیره های بر دو باخت جاهلیت ده بوده است
- ۵۷ (۸۶۶) آنچه بر هر مسلمانی ست که هر روز پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید
- ۵۷ (۸۶۷) پسران عبد المطلب با عباس ده تن بودند
- ۵۸ باب منشهای یازدهگانه
- ۵۸ (۸۶۸) نام یازده اختری که یوسف آنها را با آفتاب و ماهتاب در خواب دید که وی را نماز می برند
- ۵۸ (۸۶۹) چاه زمزم یازده نام دارد
- ۵۸ بابهای منشهای دوازده گانه
- ۵۸ - (۸۷۰) باب یکم تا دوازدهم
- ۶۱ (۸۷۱) بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند
- ۶۴ (۸۷۲) راه شناختن نیم روز در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان
- ۶۵ (۸۷۳) کسانی که با خلافت ابی بکر مخالفت کردند دوازده تن بودند
- ۷۱ (۸۷۴) خدا از اسرائیل دوازده سبط برآورد و از حسن و حسین نیز دوازده سبط
- ۷۲ (۸۷۵) پیشوایان پس از پیامبر دوازده تن اند
- ۷۲ اشاره
- ۷۲ (۸۷۶) قیس بن عبد الله گفته:
- ۷۲ (۸۷۷) ابو القاسم عتاب گفته:
- ۷۳ (۸۷۸) مسروق گفته:
- ۷۳ (۸۷۹) از مسروق روایت شده که گفته:
- ۷۳ (۸۸۰) از جابر پور سمره روایت شده که گفت:

- ۷۳ (۸۸۱) جابر بن سمره گفته:
- ۷۴ (۸۸۲) از جابر بن سمره روایت شده که گفت:
- ۷۴ (۸۸۳) سماک پور حرب و زیاد بن علاق و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که پیامبر گفت:
- ۷۴ (۸۸۴) سماک پور حرب از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:
- ۷۴ (۸۸۵) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:
- ۷۴ (۸۸۶) سعد بن قیس همدانی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:
- ۷۵ (۸۸۷) سماک و عبد الله بن عمیر و حصین بن عبد الرحمن گفته اند
- ۷۵ (۸۸۸) زیاد بن علاق و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل کرده اند که می گفت:
- ۷۵ (۸۸۹) از سماک بن حرب و زیاد بن علاق و حصین بن عبد الرحمن روایت کرده اند
- ۷۵ (۸۹۰) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:
- ۷۶ (۸۹۱) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده
- ۷۶ (۸۹۲) عامر شعبی از جابر بن سمره روایت کرده
- ۷۶ (۸۹۳) باز از شعبی از جابر بن سمره روایت شده که گفت:
- ۷۶ (۸۹۴) از اسود بن سعید همدانی روایت شده
- ۷۶ (۸۹۵) عبد الملک بن عمیر گفته:
- ۷۷ (۸۹۶) سعید بن خالد از جابر بن سمره از پیامبر روایت کرده
- ۷۷ (۸۹۷) ابن سیرین از جابر بن سمره سوانی روایت کرده که او می گفت:
- ۷۷ (۸۹۸) عامر بن سعد گفته:
- ۷۷ (۸۹۹) از سرح برمکی در کتاب روایت شده که گفته:
- ۷۷ (۹۰۰) از ابی خالد روایت شده
- ۷۸ (۹۰۱) از مکحول روایت شده که می گفت:
- ۷۸ (۹۰۲) از وهب بن منبه روایت شده که می گفت:
- ۷۸ (۹۰۳) از کعب الاحبار روایت شده که در خلفاء گفته:
- ۷۸ (۹۰۴) از سماک روایت شده که گفت:
- ۷۸ (۹۰۵) باز شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:
- ۷۹ (۹۰۶) سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند

- ۷۹ (۹۰۷) از علی بن ابی طالب روایت شده
- ۷۹ (۹۰۸) از امام صادق روایت شده که گفت:
- ۸۱ (۹۰۹) سلیم بن قیس هلالی گفته:
- ۸۲ (۹۱۰) جابر بن عبد الله أنصاری گفته:
- ۸۲ (۹۱۱) ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۸۲ (۹۱۲) زراره بن أعین گفته:
- ۸۲ (۹۱۳) سماعه بن مهران گفته:
- ۸۳ (۹۱۴) تمیم بن بهلول گفته:
- ۸۴ (۹۱۵) از امام باقر روایت شده که گفت:
- ۸۵ (۹۱۶) و به همین اسناد گفت که پیامبر به یاران خود گفته:
- ۸۵ (۹۱۷) زراره گفته:
- ۸۵ (۹۱۸) از ابی بصیر روایت شده که گفت:
- ۸۵ (۹۱۹) از زراره روایت شده که گفت:
- ۸۵ (۹۲۰) در مسواک کردن دوازده خاصیت است
- ۸۶ (۹۲۱) حدیث دوازده پرده
- ۸۸ (۹۲۲) پرهیزگاران را دوازده نشانه است
- ۸۹ (۹۲۳) بر دوازده تن درود مفرستید
- ۸۹ (۹۲۴) پیامبر جعفر بن ابی طالب را دوازده گام استقبال کرد
- ۸۹ (۹۲۵) در تابوت ژرف دوزخ دوازده تن اند
- ۹۰ (۹۲۶) بر خوان دوازده چیز است
- ۹۱ (۹۲۷) ماههای سال دوازده است
- ۹۱ اشاره
- ۹۱ (۹۲۸) از عبد الله بن عمر روایت شده که گفته:
- ۹۳ (۹۲۹) محمد بن ابی عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده
- ۹۳ (۹۳۰) شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت
- ۹۳ (۹۳۱) [نامهای ساعات شب و روز]

- ۹۴ (۹۳۲) بروج چرخ دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است، دریاهاى کلان دوازده است، جهانها نیز دوازده است
- ۹۵ (۹۳۳) دوازده درمی از پیامبر
- ۹۶ (۹۳۴) سرشناسان پیامبر بر مردم مدینه دوازده تن بودند
- ۹۸ بایه‌های سیزدهگانه
- ۹۸ (۹۳۵) مسخ شدگان سیزده گونه جانورانند
- ۱۰۰ (۹۳۶) پسر بچه از سیزده تا چهارده سالگی رسیده می‌گردد
- ۱۰۱ (۹۳۷) سیزده منش از فضائل امیر المؤمنین علیست
- ۱۰۲ بایه‌های منشهای چهاردهگانه
- ۱۰۲ (۹۳۸) در خضاب کردن چهارده منش است
- ۱۰۲ (۹۳۹) غسل در چهار ده جا رسیده
- ۱۰۳ (۹۴۰) یاران عقبه که برای کشتن پیامبر کمین کرده بودند چهارده تن اند
- ۱۰۳ [بایه‌های منشهای پانزدهگانه]
- ۱۰۳ (۹۴۱) هر گاه مردمان پانزده منش را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد
- ۱۰۳ (۹۴۲) کودک در میان پانزده، شانزده سالگی به روزه وادار می‌شود
- ۱۰۴ (۹۴۳) کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بگویند
- ۱۰۴ (۹۴۴) پاداش آنکه پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد
- ۱۰۵ (۹۴۵) نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است
- ۱۰۵ باب منشهای شانزده گانه
- ۱۰۵ (۹۴۶) حق دانا شانزده چیز است
- ۱۰۶ (۹۴۷) شانزده چیز تهی دستی آرد و هفده چیز فراخ روزی
- ۱۰۷ (۹۴۸) شانزده چیز از فرزادگی ست
- ۱۰۷ (۹۴۹) شانزده دسته از پیروان محمد (ص) با خاندان وی دشمن اند
- ۱۱۱ باب منشهای هفدهگانه
- ۱۱۱ (۹۵۰) غسل برای هفده جا رسیده
- ۱۱۲ باب منشهای هیجدهگانه
- ۱۱۲ (۹۵۱) امیر المؤمنین هیجده منقبت دارد

- ۱۱۲ ----- (۹۵۲) آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده -----
- ۱۱۲ ----- باب منشه‌های نوزده گانه -----
- ۱۱۲ ----- (۹۵۳) نوزده کلمه است که هر گرفتاری به آنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود -----
- ۱۱۴ ----- (۹۵۴) نوزده حکم از زنان ساقط است -----
- ۱۱۴ ----- (۹۵۵) نوزده پرسش که امام صادق در مجلس منصور از پزشک هندی پرسید -----
- ۱۱۸ ----- باب منشه‌های بیست گانه و ما فوق آن -----
- ۱۱۸ ----- (۹۵۶) در دوستی خاندان پیامبر بیست منش است -----
- ۱۱۹ ----- (۹۵۷) مؤمن نزد خدا بیست منش دارد -----
- ۱۲۰ ----- (۹۵۸) پاداش آنکه بیست بار حج گزارده -----
- ۱۲۰ ----- (۹۵۹) بیست و سه منش پسندیده از امام علی بن الحسین -----
- ۱۲۲ ----- (۹۶۰) آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ رمضان رسیده -----
- ۱۲۲ ----- (۹۶۱) از بیست و چهار چیز منع شده است -----
- ۱۲۳ ----- (۹۶۲) نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فردی برتر است -----
- ۱۲۳ ----- (۹۶۳) در نماز بیست و نه منش است -----
- ۱۲۳ ----- (۹۶۴) در دانش بیست و نه سود است -----
- ۱۲۵ ----- (۹۶۵) چیزهایی که أبو ذر از پیامبر پرسید -----
- ۱۲۸ ----- بابهای منشه‌های سی گانه -----
- ۱۲۸ ----- (۹۶۶) پیشوا سی نشانه دارد -----
- ۱۲۸ ----- اشاره -----
- ۱۳۰ ----- (۹۶۷) و در حدیث دیگری گفته؟ -----
- ۱۳۱ ----- (۹۶۸) رمضان سی روز است و هرگز کمتر نگردد -----
- ۱۳۴ ----- (۹۶۹) زنانی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار گونه اند -----
- ۱۳۵ ----- (۹۷۰) خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب گردانیده -----
- ۱۳۵ ----- بابهای منشه‌های چهل گانه و اندی -----
- ۱۳۵ ----- (۹۷۱) - باده گسار تا چهل روز نماز وی پذیرفته نمی شود -----
- ۱۳۵ ----- (۹۷۲) روزه بر چهل گونه است -----

- ۹۷۳) آنکه پیش از خود در باره چهل تن از برادران خود دعا کند سپس برای خود ۱۴۰
- ۹۷۴) آنکه پس از مرگ وی چهل تن از مؤمنین به نیکی وی گواهی دهند ۱۴۰
- ۹۷۵) در نهی از دور نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز ۱۴۰
- ۹۷۶) زمین تا چهل روز از بول ختنه نکرده پلید می شود ۱۴۰
- ۹۷۷) در حکم آنکه کنیز بستاند و هر چهل روز یک بار با وی مباشرت نکنند و او عمل حرام کند ۱۴۰
- ۹۷۸) دیه سگ شکاری چهل درم است ۱۴۱
- ۹۷۹) خدا میان دو جمله کفر آمیز به فرعون چهل سال فرصت داد ۱۴۱
- ۹۸۰) استغفاری که چهل گناه بزرگ بدان آمرزیده می شود ۱۴۱
- ۹۸۱) رحم و خویشاوندی تا چهل پشت است ۱۴۱
- ۹۸۲) چون امام دوازدهم آشکار شود خدا بهر شیعه بی نیروی چهل مرد دهد ۱۴۲
- ۹۸۳) کسی که چهل حدیث بر کند ۱۴۲
- اشاره ۱۴۲
- ۹۸۴) امام صادق (ع) گفته: ۱۴۲
- ۹۸۵) هر نعمتی که خدا به تو داده آن را سپاس کنی: ۱۴۴
- ۹۸۶) پیرامون مسجد چهل ارش است که به تازی ذراع گویند و همسایگی تا چهل سرا باشد از چهار سوی ۱۴۵
- ۹۸۷) آنکه چهل سال یا بیشتر زندگی کند ۱۴۵
- اشاره ۱۴۵
- ۹۸۸) پیامبر (ص) گفته: ۱۴۶
- ۹۸۹) پاداش آنکه چهل بار حج گزارده است ۱۴۷
- ۹۹۰) استدلال امیر المؤمنین علی با ابو بکر ۱۴۷
- ۹۹۳) احتجاج امیر المؤمنین علی با مخالفین خود در کار خلافت ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- ۹۹۴) علی گفت: ۱۵۶
- ۹۹۵) علی گفت: ۱۵۹
- ۹۹۶) علی گفت: ۱۶۱
- ۹۹۷) پیامبر گفت: ۱۶۵

- ۱۶۹ [آب‌بهای منشهای پنجاهگانه و بالاتر]
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۶۹ (۹۹۸) پنجاه حقی که امام علی بن الحسین به یکی از یاران خود نگاشته
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۲ (۹۹۹) حق نمازگزاری، آن ست که بدانی روی به درگاه خدا آورده یی،
- ۱۷۶ (۱۰۰۰) و حق آزادکننده تو که بر تو حق نعمت دارد
- ۱۷۸ (۱۰۰۱) و حق بستانکاری که خواسته خود می خواهد،
- ۱۸۱ (۱۰۰۲) پنجاه منش از منشهای گزاینده است
- ۱۸۲ (۱۰۰۳) پاداش آنکه پنجاه حج گزارده باشد
- ۱۸۲ [آب‌بهای منشهای هفتادگانه و بالا]
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۲ (۱۰۰۴) امیر المؤمنین علی (ع) هفتاد هنر دارد که کسی از مردمان در آنها با وی شریک نیستند
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۵ (۱۰۰۵) [ادامه روایت]
- ۱۸۸ (۱۰۰۶) [ادامه روایت]
- ۱۹۰ (۱۰۰۷) [ادامه روایت]
- ۱۹۳ (۱۰۰۸) [ادامه روایت]
- ۱۹۶ (۱۰۰۹) [ادامه روایت]
- ۱۹۶ (۱۰۱۰) پاداش آنکه در قنوت نماز وتر هفتاد بار آموزش خواهد
- ۱۹۶ (۱۰۱۱) پاداش آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آموزش خواهد
- ۱۹۷ (۱۰۱۲) پاداش آنکه در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار آموزش خواهد
- ۱۹۷ (۱۰۱۳) درفش ستایش هفتاد تکه دارد
- ۱۹۸ (۱۰۱۴) سود خوارگی هفتاد جزء است
- ۱۹۸ (۱۰۱۵) گفتار بنده یی که هفتاد سال در دوزخ بود
- ۱۹۸ (۱۰۱۶) پیروان اسلام هفتاد و دو گروه گردند
- ۲۰۰ (۱۰۱۷) روایاتی که امت را هفتاد و سه گروه دانسته

- ۱۰۱۸) هفتاد و سه منش راجع به زنان و آداب ایشان است ۲۰۰
- اشاره ۲۰۰
- ۱۰۱۹) [ادامه روایت] ۲۰۲
- ۱۰۲۰) خدا به خرد هفتاد و پنج سپاه داد و به جهل نیز هفتاد و پنج سپاه ۲۰۴
- اشاره ۲۰۴
- ۱۰۲۱) [ادامه روایت] ۲۰۵
- باب منشهای هشتادگانه و ما فوق ۲۰۷
- ۱۰۲۲) - برای امیر المؤمنین علی هشتاد آیه نازل شد که کسی را در آنها با وی انبازی نبود ۲۰۷
- ۱۰۲۳) پیامبر در حد باده گساری هشتاد تازیانه زد ۲۰۷
- ۱۰۲۴) در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است ۲۰۷
- ۱۰۲۵) خدای را نود و نه نام است ۲۰۷
- ۱۰۲۶) پاداش صد بار «لا اله الا الله» و صد بار استغفار ۲۰۸
- باب منشهای از یک تا صد ۲۰۸
- ۱۰۲۷) - پرسشها مرد جهودی از علی ۲۰۸
- اشاره ۲۰۸
- ۱۰۲۸) [ادامه روایت] ۲۱۱
- ۱۰۲۹) [ادامه روایت] ۲۱۳
- ۱۰۳۰) از یکی از پیروان خاندان پیامبر (ص) روایت شده که گفت: ۲۱۴
- ۱۰۳۱) پیامبر صد و بیست بار به معراج رفت ۲۱۶
- ۱۰۳۲) صد و بیست گونه میوه ۲۱۶
- ۱۰۳۳) اهل بهشت صد و بیست دسته اند ۲۱۶
- ۱۰۳۴) هر که همه قرآن را بر کند هر ساله دویست دینار زر سرخ از بیت المال حقوق دریافت می کرد ۲۱۶
- ۱۰۳۵) سال سیصد و شصت روز است ۲۱۶
- ۱۰۳۶) مستحب است آنکه به مکه می رود به شماره سال ۳۶۰ بار طواف کند و هر گاه نتواند ۳۶۰ دور طواف کند ۲۱۷
- ۱۰۳۷) منشهایی از شرایع دین اسلام ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷

- ۲۱۷ نمازهای واجب عبارت است از: (۱۰۳۸)
- ۲۲۱ بیشتر ایام حیض زن تا ده روز است و کمترین آن سه روز، (۱۰۳۹)
- ۲۲۴ و نیکی رسانیدن به پدر و مادر واجب است. (۱۰۴۰)
- ۲۲۷ مسلمان تا امکان دارد باید از گناههای کبیره اجتناب کند و آنها از این قرار است: (۱۰۴۱)
- ۲۲۷ [ابابهای منشهای چهار صدگانه] (۱۰۴۲)
- ۲۲۷ در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت (ع) (۱۰۴۲)
- ۲۶۰ باب منشهای بعد از هزار (۱۰۴۳)
- ۲۶۰ دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده (۱۰۵۸)
- ۲۶۰ نماز چهار هزار باب دارد (۱۰۵۹)
- ۲۶۰ هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم بر ساق عرش نوشته شده (۱۰۶۰)
- ۲۶۲ کسی که روایت کرده خدا دوازده هزار عالم دارد (۱۰۶۱)
- ۲۶۲ اصحاب پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند (۱۰۶۲)
- ۲۶۲ نوری که پیش از آفرینش آدم نزد خدا بود (۱۰۶۳)
- ۲۶۲ یاد آوری نوری که میان دو شانه محمد فرشته نوشته شده بود بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم (۱۰۶۴)
- ۲۶۳ خدا صد و چهار هزار پیامبر و صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید (۱۰۶۵)
- ۲۶۳ خدا با موسی (ع) صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد (۱۰۶۶)
- ۲۶۳ پیامبر (ص) به علی (ع) هزار در از دانش آموخت که از هر دری هزار در گشوده گردد (۱۰۶۷)
- ۲۶۳ اشاره (۱۰۶۸)
- ۲۶۴ اصبع بن نباته گفته: (۱۰۶۸)
- ۲۶۴ عبد الله بن عمر گفته: (۱۰۶۹)
- ۲۶۴ موسی بن بکر گفته: (۱۰۷۰)
- ۲۶۴ بکیر بن اعین گفته: (۱۰۷۱)
- ۲۶۵ اصبع بن نباته گفته: (۱۰۷۲)
- ۲۶۶ زراره گفته: (۱۰۷۳)
- ۲۶۶ اصبع بن نباته گفته: (۱۰۷۴)
- ۲۶۶ از عبد الله بن هلال روایت شده که گفت: (۱۰۷۵)

- ۲۶۷ (۱۰۷۶) ابو بصیر گفته:
- ۲۶۷ (۱۰۷۷) بشیر دهان از امام صادق (ع) روایت کرده
- ۲۶۷ (۱۰۷۸) مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۲۶۷ (۱۰۷۹) حارث بن مغیره از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۲۶۷ (۱۰۸۰) أبو بکر محمد بن الحضرمی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۲۶۸ (۱۰۸۲) أبو بصیر از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۲۶۸ (۱۰۸۳) ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:
- ۲۶۸ (۱۰۸۴) عبد الحمید بن اُبی الدیلم از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:
- ۲۶۸ (۱۰۸۵) ذریح محاربی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۲۶۸ (۱۰۸۶) عبد الله بن مغیره از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۲۶۹ (۱۰۸۷) عبد الله بن میمون قدام از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده
- ۲۶۹ (۱۰۸۸) جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که او می گفت:
- ۲۶۹ (۱۰۸۹) ذریح بن یزید محاربی گفته از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت:
- ۲۶۹ (۱۰۹۰) أبو حمزه ثمالی از علی بن الحسین (ع) روایت کرده که او می گفت:
- ۲۶۹ (۱۰۹۱) اصبع بن نباته گفته از علی شنیدم که می گفت:
- ۲۷۰ (۱۰۹۲) بکر بن حبیب از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که گفت:
- ۲۷۰ (۱۰۹۳) سلیمان بن مهران از امام جعفر بن محمد روایت کرده
- ۲۷۰ [اباب منشهای هزار و بعد از هزار]
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۰ (۱۰۹۴) خدا هزار هزار جهان و هزار هزار انسان بیافرید
- ۲۷۱ مقدمه اعلام خصال -
- ۲۷۴ اعلام خصال صدوق
- ۳۶۴ درباره مرکز

الخصال جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، - ق ۳۸۱

عنوان قراردادی: [الخصال. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه خصال صدوق: شامل موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی با تراجم اعلام/ مترجم مدرس گیلانی

مشخصات نشر: [تهران]: جاویدان، [۱۳۶۲]، [۱۳۵۲].

مشخصات ظاهری: ۲ ج در یک مجلد

فروست: (معارف اسلامی)

یادداشت: فارسی - عربی

عنوان دیگر: الخصال

موضوع: احادیث اخلاقی

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: احادیث شیعه

شناسه افزوده: مدرس گیلانی، مرتضی، مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/الف ۲ خ ۱۳۵۲ ۶۰۴۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۲-۷۸۹

[باب منشهای هشتگانه]

(۷۸۹) در مؤمن هشت منشی شایسته است

- امام صادق گفته:

در مؤمن هشت خوی شایسته است: هنگام گرفتاری ها سخت سنگین باشد، درگاه گرفتاری شکیبیا باشد.

در گاه بهره مندی سپاسگزار خدا باشد، آنچه خدا داده بدان خرسند باشد، به دشمنان ستم مکنند، سربار دوستان مگردد، صبر امیر لشکر ویست، نرمی برادر اوست، خوش برخوردی پدر اوست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳

ترجمه

(۷۹۰) هشت تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست

- پیامبر گفته: نماز هشت تن پذیرفته نیست: بنده یی که از مالک خود گریخته تا باز گردد، زنی که ناشزه است و شویش بر او خشمناک است، آنکه زکات خود را ندهد، آنکه دست نماز نسازد، دختر نارسیده یی بی سرپوش نماز گزارد، آن که خود را به اقتداکنندگان خود با زور امام جماعت ساخته، آنکه زین باشد، پرسیدند زین چه کسی ست؟ گفت:

آنکه بول و غائط خود را نگاهداشته، آنکه مست باشد، نماز ایشان پذیرفته نیست.

ترجمه

(۷۹۱) بردارندگان عرش هشت اند

- حفص پور غیاث نخعی گفته: از امام صادق شنیدم می گفت: بردارندگان عرش هشت اند و هر کدام هشت چشم دارند: که هر چشمی از ایشان برابر همه جهان است. امام صادق گفته: بردارندگان عرش چهاراند. یکی مانند آدمیان است و از خدای برای فرزندان آدم روزی می خواهد. و دومی مانند خروس است برای پرندگان روزی درخواست می کند. سوم چون شیر است و از خدا برای درندگان روزی می خواهد. چهارم چون گاو است و از خدا برای چهارپایان روزی می خواهد. از زمانی که بنی اسرائیل گوساله پرستیدند گاو عرش از شرمندگی سر خویش را به زیر افکنده، در قیامت بردارندگان عرش هشت می گردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴

ترجمه

(۷۹۲) بهشت هشت در دارد

- جناب علی گفته: بهشت را هشت در است. دری برای پیامبران و صدیقان است. دری برای شهیدان و نیکان است و پنج در اختصاص به شیعیان و صدیقان است، من همیشه بر سر صراط ایستاده و درخواست می کنم- خدایا پیروان و دوستان مرا و کسانی که مرا در جهان به ولایت شناخته اند تندرست بدار، آوازی از درون عرش رسد که پذیرفته شد. هر تن از پیروان من و

کسانی که ولایت مرا پذیرفتند- با دشمنان من نبرد کردند هفتاد هزار از همسایگان و خویشان خود را می توانند شفاعت کنند- از یک دیگر مسلمانان دیگر که خدای را به یگانگی شناخته و به اندازه ذره بی دشمنی ما خاندان در دلشان نباشد یک راست به بهشت سرازیر می شوند.

ترجمه

(۷۹۳) سقف خانه از هشت متر بیشتر جائز نیست

- ابان پور عثمان گفته: مردی به امام صادق گفت: پریان خانواده و نان و خورش های ما را متعرض می شوند. امام گفت: بلندی سقف خانه تو چه اندازه است؟. گفت: ده متر. گفت: آن را هشت بیشتر مگذار، و دور آن آیه الکرسی نقش نما. چون که هر اطافی که ارتفاع آن از هشت متر بیشتر باشد محتضر است یعنی پریان در آن آشیانه می کنند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵

ترجمه

(۷۹۴) هشت جفت

- داود رقی گفته: یکی از مردم خوارج از من تفسیر این آیت قرآن را پرسید: «هشت جفت از گوسفند میش دو تا و از بز دو تا بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را و از اشتر دو تا و از گاو دو تا». گفت: کدام از اینهاست که خدا حلال کرده و کدام را حرام، من در این موضوع چیز درستی نمی دانستم.

در سفر قبله نزد امام صادق رفتم و از او پرسیدم. گفت: خدا قربانی کردن میش و بز اهلی را در منی حلال کرده و قربانی وحشی آنها را حرام. اما راجع به اشتر و گاو، خدا قربانی اشتر عربی را حلال کرده و قربانی اشتر بختی را حرام. قربانی گاو اهلی را حلال کرده و گاو کوهی را حرام. من چون باز گشتم، این جواب را به آن خارجی گفتم. گفت: این چیز است که آن را از حجاز فرا گرفته یی.

ترجمه

(۷۹۵) هشت تن از شمار مردم نیستند

- شخصی به امام صادق گفت: تو از مخلوقات همه را آدم می دانی؟ در جواب گفت: هشت دسته را دور بیفکن - آنکه مساوک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه در چیزی که وظیفه او نیست مداخله کند، آنکه بی درد خود را بیمار سازد، آنکه بی گرفتاری پریشان باشد، آنکه با یاران خود در کار درستی که محل اتفاق است مخالفت کند، آنکه به پدران خود افتخار کند در حالی که از کارهای نیک ایشان بی بهره باشد. این آدمی مانند گیاه اخلنج است که پوست کنده گردد تا به گوهر خود رسد، و او - چنانست که خدای در قرآن گفته: ایشان

جزء چهار پایان اند بلکه در راه خود از چهارپایان کمتراند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶

ترجمه

(۷۹۶) هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت منش را بیابد

- جناب علی می گفت:

«هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد: برادری در راه خدا، یا دانشی تازه، یا آیه یی وظیفه نما، یا آموزشی که بدان چشم داشته، یا سخن پند آمیزی وی را از نابودی رهایی بخشد، یا سخنی بشنود که وی را رهبری کند، یا گناهی را از بیم خدا یا از روی شرمندگی کنار گزارد.

ترجمه

(۷۹۷) هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند

- جناب علی گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: «ای علی هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند: آنکه ناخوانده بر خوانی نشیند، آنکه در مهمانی به میزبان فرمان دهد، آنکه از دشمنان خود چشم نیکی دارد، آنکه از فرومایگان بخشش خواهد، آنکه بی دستوری میان راز دو تن نظر دهد، آنکه به بزرگان خواری نماید، آنکه جایی نشیند که شایسته آن نباشد، آنکه با کسی گفتگو کند که به سخن وی گوش فرا ندهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷

ترجمه

(۷۹۸) مساجد را از هشت چیز دور بدارید

- امام صادق «ع» گفته: «مساجد خود را از هشت چیز دور بدارید: از فروش، و خرید، و دیوانگان و کودکان، و جستجوی گم شده و داوری، روان ساختن حدود شرعی، و بانگ و فریاد».

ترجمه

(۷۹۹) ایمان هشت منش است

- ابو بصیر گفته: نزد امام محمد باقر بودم. مردی به وی گفت: در کوفه گروهی هستند که اعتقادهایی دارند و آن را به تو نسبت می دهند. گفت: آن اعتقادات چیست؟

گفت: می گویند: گروهش به خدا غیر از اسلام است! امام گفته: آری چنین است. آن مرد پرسید چگونه؟

گفت: هر که اعتقاد داشته باشد که خدا یکی ست و محمد «ص» پیامبر ویست و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد، رمضان را روزه دارد و حج گزارد این چنین کس مسلمان است. من که ابو بصیر هستم، گفتم: پس ایمان کدام است؟ گفت آنکه خدای را یگانه داند و محمد را پیامبر وی شناسد و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد و رمضان را روزه دارد و حج گزارد و خدای را به گناهی که بدان بیم از دوزخ است دیدار ننماید، این چنین کس مؤمن است یعنی گرونده به خداست گفتم: برخی تو کردم چگونه چنین کسی یافت گردد که به گناهی آلوده نشده باشد که خدا بدان بیم دوزخ نداده باشد؟ گفت: چنان نیست که می پنداری، مقصد آن ست که گناهی کند که خدا به آن بیم از دوزخ داده و از آن بازگشت نکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸

ترجمه

(۸۰۰) گناه های بزرگ هشت است

- محمد پور مسلم گفته: به امام صادق گفتم: برخی تو کردم، چرا در باره مخالفان خود اعتقاد داریم که دوزخی اند اما در باره خود اعتقاد نشان نمی دهیم که بهشتی هستیم؟ گفت: این از سستی ایمان شماست. هر گاه شما به هیچ گناه بزرگی آلوده نشده

باشید، بدانید که بهشتی هستید. گفتم: گناه های کلان کدام است؟ گفت: بزرگترین گناه ها، انباز گرفتن به خداست، آزار پدر و مادر، بیابان گردی پس از هجرت به مدینه، به زن پارسا نسبت زنا دادن، از جهاد یعنی پیکار گریختن، به ناروا خواسته پدر مرده خوردن، سود خوردن پس از دانستن ناروایی آن، مؤمن را کشتن. گفتم: زنا و دزدی چگونه است؟ گفت: مانند آنها نیست. صدوق گفته: اخباری که متعرض شماره گناه های بزرگ است اگر چه برخی از آنها را پنج و برخی هفت و برخی هشت و برخی بیشتر گفته اند. اما در حقیقت با یک دیگر اختلافی ندارد.

چون پس از انباز گرفتن به خدا هر گناهی بالنسبه به گناه خردتر از خود کلان تر است و هر گناه خردتر بالنسبه به خرد بزرگ است و هر گناه بزرگی بالنسبه به انباز گیری خرد است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹

ترجمه

(۸۰۱) علی را هشت منش است

- ابو ایوب انصاری گفته: پیامبر بیمار شده بود، فاطمه به دیدار وی آمد. او را سخت بیمار یافت، سرشک از دیده اش روان شد. پیامبر به وی گفت: ای فاطمه خدا زمین را بازرسی کرد و از همه زمین پدر ترا برگزید، آنگاه دیگر باره بازرسی کرد شوهر تو علی را برگزید و به من وحی کرد که ترا بدو همسر گردانم. ای فاطمه خدا ترا به کسی داد که اسلام وی از همه بیشتر و بردباری وی از همه بزرگ تر است. فاطمه از این گفتار شادمان شد: آنگاه گفت: علی هشت منش دارد: ایمان به خدا و پیامبر وی، دانش وی، حکمت وی، همسر وی، دو فرزند وی حسن و حسین، امر به معروف

وی، نهی از منکر وی، داوری وی از روی کتاب خدا. ای فاطمه ما دودمانی هستیم که به ما هفت منش داده شده که به کسی از گذشتگان و آیندگان داده نشده. پیامبر ما بهترین پیامبران است و او پدر توست جانشین او بهترین جانشینان است که شوی تو باشی، شهیدان ما سرور شهیدان است و او حمزه عم پدر توست و آنکه با دو بال خود در بهشت همی پرد و او جعفر از ماست، و دو سرور این پیروان پسران توست که حسن و حسین باشند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰

[باب منشهای نه گانه]

اشاره

ترجمه

(۸۰۲) - خدا نه منش به پیامبر داد

- پیامبر گفته: خدا اسلام را بر دست من آشکار کرد، و قرآن را به من فرستاد، و کعبه را بر دست من گشود، و مرا بر همه مردم فزونی داد. مرا در جهان سرور فرزندان آدم کرد، و مرا در جاویدان آذین بخش روز رستاخیز گردانید بهشت را پیش در آمدن بدان به پیامبران منع کرد و پیش از در آمدن پیروان من در بهشت پیروان دیگران را بازداشت پیشوایی را پس از من تا روز رستاخیز در دودمان من نهاد، هر که به آنچه گفتم کافر باشد، به خدا کافر شده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱

ترجمه

(۸۰۳) به پیروان علی نه چیز داده شده

- جابر پور عبد الله انصاری گفته: روزی پیش پیامبر بودم که به علی گفت: ای ابا الحسن خواهی ترا مژده بی دهم؟ گفت: آری ای پیامبر خدا. گفت: «این فرخ سرش مرا از خدا آگاهی داد که خدا به پیروان تو نه چیز داده است: آسانی هنگام مرگ، آرامی هنگام بیم روشنی هنگام تاریکی گور، آسوده گی هنگام بی تابی از روز رستاخیز، برابری هنگام بررسی کارها و رفتن از روی صراط در بهشت پیش از دیگر مردم، در حالی که نور ایمان ایشان در پیش رو و سوی راست ایشان می رود.

ترجمه

(۸۰۴) فاطمه دخت پیامبر را نه نام است

- امام صادق گفته: فاطمه را نزد خدا نه نام است:

فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء. راوی گفته: آنگاه به من گفت:

می دانی فاطمه یعنی چه؟ گفتم نه. گفت: از بدی بریده شده، بعدا گفت: هر گاه علی او را به همسری نگرفتی تا قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری پیدا نشدی

!

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲

ترجمه

(۸۰۵) خدا به علی نه چیز داده که جز به محمد به کسی نداده

- یکی از پیروان گفته: از امام صادق شنیدم که امیر المؤمنین می گفت: خدا به من نه چیز داده که به جز به محمد به کسی نداده است: راههای کارها بر من باز است، نژادها را می دانم، ابر آسمان برای من روان می شود، مرگها و گرفتاریها را دانم، فصل الخطاب را دانم، به فرمان خدا در ملکوت آسمانها نگریستم. هر چه از گذشته و آینده هست دانم، خدا به ولایت من دین پیامبر را کامل ساخت، نعمت خویش را بر ایشان تمام کرد: اسلام اینان را پذیرفت، چون روزی که فرمان ولایت رسید خدا به محمد گفت: به پیروان خود بگوی: امروز من دین شما را کامل کردم و اسلام شما را از راه دین پذیرفتم و نعمت خود را به شما کامل ساختم. همه این امور لطفی ست که خدا بر من نهاده است.

ترجمه

(۸۰۶) پیامبر به علی گفت: به واسطه تو خدا نه منش به من داد

- زید پور ارقم گفته: پیامبر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳

به علی (ع) گفت: به جهت تو خدا نه منش به من داده، سه در جهان و سه در جاویدان و دو به سود تو و یکی که از گفتن آن بر تو بیمناک هستم، آن سه که در جهان است: تو وصی منی و در میان دودمان من جانشین منی و پردازنده وام منی. و آن سه که در آخرت است: درفش ستایش را که به من دهند به دست تو می سپارم آدم ابو البشر و فرزندانش همه زیر درفش من هستند: تو در کلیدهای بهشت به من یاری می کنی، اختیار شفاعت خود را به تو می دهم که در باره هر که خواسته باشی، آن دو که به

سود توست پس از من کافر و گمراه نگردی، و آنچه بر تو بیمناک هستم، آنکه قریش پس از من با تو نیرنگ به کار برند.

در حدیث دیگری از پیامبر رسیده که گفته: نه منش به من داده شد، سه در جهان و سه در جاویدان و دو تا که برای او امید بخش است، یکی آنکه بر وی بیمناک هستم، اما آن سه که در جهان است مرا می پوشاند و در دودمان من سرپرست است و در خاندان من وصی ست و آن سه که در جاویدان است: درفش ستایش را به من دهند و من به وی که آن را برکشد و هنگام شفاعت گناهکاران به آن تکیه می دهم و در کلیدهای بهشت با من یاری دهد. و آن دو که نسبت بدو برای من امیدواری دهد بعد از من به کفر و گمراهی نگراید، اما بیمناک از آنم که قریش با وی مخالفت کنند و فتنه انگیزند.

ترجمه

(۸۰۷) آفت نه چیز، نه چیز است:

- پیامبر گفته: «زیان حدیث: دروغ گفتن است، و زیان دانش: فراموشی ست، و زیان بردباری: سبکی ست، و زیان بندگی سستی ست، و زیان خوشمزگی:

لاف زدن است، و زیان دلاوری: ستم است، و زیان بخشش: یاد آوریست، و زیان زیبایی: خودپسندیست، و زیان خانوادگی: بالیدن است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴

ترجمه

(۸۰۸) در خرماي برنی نه خاصیت است

- امام علی بن ابی طالب گفته: نزد پیامبر بودیم، نمایندگان عبد قیس آمدند انبانی از خرماي برنی آوردند و پیش او نهادند. پرسید: صدقه است یا هدیه؟

گفتند پیشکش است. گفت: از کدام نوع است؟

گفتند: خرماي برنی ست. در پاسخ ایشان گفت: فرخ سروش به من گفته: که در آن نه خاصیت است: دهان را خوشبوی می کند، معده را پاک می گرداند، خوراک را گوارا می سازد، شنوایی و بینایی را می افزایشد، پشت را نیرومند می کند، دیو را تباه می گرداند، نزدیکی به خدا می آورد و از اهریمن دور می دارد.

ترجمه

(۸۰۹) حکم نه چیز از پیروان اسلام برداشته شده

- امام صادق گفته: که پیامبر گفته:

«از پیروان من حکم نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بر آن مجبور شوند، آنچه ندانند، آنچه تاب آن را ندارند، آنچه بدان مضطربانند، رشک، فال بد، وسوسه در آفرینش جهان. تا به زبان نیاورده است حکمی ندارد».

ترجمه

(۸۱۰) از نه چیز منع شده

- امام حسین بن علی گفته: چون پیامبر (ص) قلعه، خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خدای را ستایش کرد و پیروزی خدای را به این موهبت یاد آور شد، آنگاه از نه چیز منع کرد: مزد روسبی، و از نطفه چهارپا، یعنی آنکه پیشه اش چهار پای نر بر ماده می جهانند، و از انگشتری زر: و از بهای سگ، و از زینهای سرخ و ابو عروبه میاثر الارجوان را به معنی زمینهای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵

سرخ که فارسی ارغوانی گویند گفته)، و خوردن گوشت درندگان، و از فروش زر به زر، سیم به سیم در صورتی طرفی بر طرفی بیشتر باشد، و از دیدن و خواندن دانش ستاره شناسی. یعنی با اعتقاد به مؤثر بودن آنها در جهان بی صانع و مدبری.

ترجمه

(۸۱۱) بزهکار را نه ساعت وقت می دهند

- امام صادق گفته: هر گاه بنده یی قصد کار نیک کند، حسنه یی در نامه عمل او می نگارند و هر گاه آن کار نیک را به جای آورد، ده حسنه برای او نگاشته می شود، و هر گاه آهنگ گناه کند چیزی بر وی نگارند. و هر گاه آن را به جای آورد او را تا نه ساعت مهلت دهند اگر از آن کردار پشیمانی نمود به وی نگارند، و اگر پشیمانی نکرد بر او گناهی نگارند.

ترجمه

(۸۱۲) پیشوایان از فرزندان حسین بن علی نه تن اند

- امام محمد باقر گفته: پس از حسین بن علی نه پیشوای اند که نهمی از ایشان قائم اینان است

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶

ترجمه

(۸۱۳) هنگامی که پیامبر درگذشت نه زن داشت

- امام صادق (ع) گفته، پیامبر پانزده زن بستند: دو تن از ایشان درگذشتند، و سیزده تن از ایشان را دخول کرد. هنگامی که

درگذشت نه زن داشت: آن دو که با ایشان همبستر نشده بود: عمره و سینا نام داشته. و آن سیزده که بدانها دخول کرد:

نخستین - خدیجه دختر خویلد بود، بعدا سوره دختر زمعه بعدا ام سلمه که نامش هند دختر ابی امیه بود و بعدا ام عبد الله عائشه دختر ابی بکر، بعدا حفصه دختر عمر، بعدا زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین، سپس زینب دختر جحش بعدا ام حبیبه نامش رمله دختر ابی سفیان، بعدا میمونه دختر حارث، بعدا زینب دختر عمیس سپس جویریة دختر حارث، بعدا صفیه دختر حی بن اخطب، و زنی که خود را به پیامبر بخشید:

خوله دختر حکیم سلمی بود، و دو کنیز نیز داشت که با زنان خویش ایشان را هم قسمت کرده بود، و در هر دوره شبی نیز با آنان به سر می برد، ماریه قبطیه و ریحانه خندفیه و نه زنی که زنده بودند و پیامبر درگذشت عائشه بود، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیبه دختر ابی سفیان؛ صفیه دختر حی بن اخطب، جویریة دختر حارث، سوره دختر زمعه. بهترین زنان وی: خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند بعد میمونه دختر حارث.

ترجمه

(۸۱۴) امیر المؤمنین علی نه سخن گفته

- عامر شعبی گفته: امام علی بن ابی طالب، به بدیهه نه جمله گفته که دیدگان رسایی را خیره ساخته است چه گوهرهای حکمت است که در این درهای یتیم سفته شده است، و همه خداوندان رسایی نتوانستند جمله بی بیافرینند که به

پایه یکی از این سخنهای بلاغت شعار و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷

حکمت مدار باشد. سه از آنها در راز و نیاز با خداوند بی نیاز است، و سه دیگر از آنها در فرزاندگی و روش خردمندان است؛ سه از آنها در فرهنگ و آمیزش با همگان است. و آن سه که در راز و نیاز گفته است: خدایا در ارجمندی من همین بسنده است که ترا بنده ام و در سرفرازی من همین کافی ست که پروریده تو هستم تو چنانی که می خواهم مرا چنان کن که تو خواهی. آن سه سخن که در فرزاندگی ست: ارزش هر مردی به چیز است که آن را نیکو فرا گرفته است، نابود نگردد آنکه خود را شناسد. مرد در زیر زبان خود نهفته است. و آنچه در فرهنگ و ادب است: هر که را نیکی رساندی سر و روی گردی، به هر که نیازمند گردی گرفتار او شوی، از هر که بی نیازی داری برابر وی باشی.

ترجمه

(۸۱۵) اندازه رسیدن زن نه سال است

- زراره گفت: امام محمد باقر گفته: تا دختر نه ساله نگردد با وی در میاویز یا ده ساله گردد. گفت: می شنیدم که می گفت نه سال یا به ده سال برسد. (تردید برای پیدا شدن رشد ویست).

ترجمه

(۸۱۶) زنی که از شوی خویش نه طلاق عدی گرفته بر وی همیشه حرام خواهد بود

- ابو بصیر گفته: از امام صادق (ع) پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود آنگاه طلاق داده شود و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸

رجوع شود آنگاه طلاق داده شود؟ گفت: برای شوی حلال نیست تا شوی دیگر کند. و زنی که مردی سه طلاقش داده و مردی دیگر ویرا گرفته و به سنت پیامبر طلاق داده و به شوی نخستین بازگشته و باز او را سه طلاق داده و به دیگری شوی گرفته و او را طلاق گفته. بعدا به شوی نخستین بازگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده. آنگاه ازدواج شود، این زنی ست که هرگز به شوی اولین حلال نگردد، زنی نیز که ملاعنه واقع گردد برای شوی خود هرگز حلال نگردد.

ترجمه

(۸۱۷) زکات در نه چیز ثابت است

- امام صادق گفته: اولین بار پیامبر (ص) زکات را بر نه چیز نهاد و از غیر آنها درگذشت. و آنها: گندم، جو، خرما، کشمش، زر، سیم، گاو، گوسفند، اشتر، پرسنده گفت: ذرت چگونه؟ امام خشمناک شده گفت: به خدا در زمان پیامبر کنجد و ذرت و

ارزن و همه اینها بود. در جواب گفت: که آنها می گویند: این دانه ها در زمان پیامبر نبوده و برای آن زکات را بر نه چیز قرار داده است که در دسترس او جز از آنها چیزی نبود. امام به خشمناکی گفت: دروغ می گویند نص فرمان پیامبر این است که از جز آنها عفو شده، عفو در چیز است که موجود باشد نه معدوم. به خدا جز این نه، چیزی نیست که زکات بر آن واجب گردد، هر که خواهد بپذیرد و هر که خواهد نپذیرد و کافر

گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹

ترجمه

(۸۱۸) نماز آدینه از نه تن ساقط گردد

- امام محمد باقر (ع) گفته: «خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را به جماعت واجب ساخته و آن نماز آدینه است و از نه تن ساقط است: از کودک یعنی نارسیده، از مرد پیر، دیوانه، مسافر، بنده، زن، بیمار، کور، آنکه دو فرسنگ و بیشتر از جای نماز آدینه دور باشد.

قراءت حمد و سوره در نماز آدینه بلند خوانده شود، غسل در آدینه واجب است، بر پیشوا لازم است که در نماز آدینه دو قنوت بخواند، یکی در گانه نخستین پیش از رکوع و دیگری در گانه دومین پس از رکوع.

ترجمه

(۸۱۹) نه چیز سبب فراموشی می شود

- امام موسی بن جعفر گفته: نه چیز سبب فراموشی شود: خوردن سیب ترش، گشنیز، و پنیر، و نیم خورده موش، و در آب ایستاده شاشیدن، و خواندن سنگ نبشته های گور، و رفتن میان دو زن، و دور افکندن، شپش و خون گرفتن در گودی پشت سر: ابو مالک نیز از پدر خود از پیامبر همین را روایت کرده.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰

ترجمه

(۸۲۰) معجزه های نه گانه موسی (ع)

- هارون پور حمزه غنوی صراف گفته: از امام صادق پرسیدم که معجزات نه گانه موسی چه بود؟ گفت: ملخ، شپش، قورباغه، خون، بهم خوردگی دریا روان شدن دوازده چشمه، عصا، دست وی که چون ماه می درخشید. سلام پور مستنیر نیز از امام محمد باقر در تفسیر این آیه قرآن پرسیده و او جواب داد، همین نه معجزه را شرح داد.

ترجمه

(۸۲۱) هنگامی که امام دوازدهم ظهور می کند از نه قبیله به وی می پیوندند

- امام صادق گفته:

امام دوازدهم با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید، از قبیله یی مردی با اوست و از قبیله یی دو مرد و از قبیله یی سه مرد و از قبیله یی چهار مرد و از قبیله یی پنج مرد و از قبیله یی شش و از قبیله یی هفت و از قبیله یی هشت و از قبیله یی نه، آن اندازه می آیند تا شماره مخصوص وی تکمیل گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲

ترجمه

باب منشهای دهگانه

(۸۲۲) پیامبر (ص) را ده نام است

- جابر پور عبد الله گفته: پیامبر گفته: من از همه به آدم مانندتر هستم و ابراهیم از همه مردم به من در صورت و سیرت مانندتر است. خدا از زیر عرش خویش مرا به ده نام نامید و چگونگی مرا نشان داد و بر زبان هر پیامبری که به گروه مردم می فرستاد، مژده آمدن مرا داده، در تورات نام مرا بیاورده و آوازه مرا در میان پیروان تورات و انجیل گسترده گردانید، نامه خویش را به من فرا آموخت و مرا به آسمان خود برد و از نامهای خویشتن برای من نامی برگرفته بنهاد، او را نام محمود است، و مرا محمد خواند، و در بهترین سده ها مرا برای پیروان خویش برانگیخت، مرا در تورات احید نامیده و آن از توحید و یگانگی ست، به توحید خدا، تن پیروان مرا به دوزخ حرام ساخته.

مرا در انجیل احمد نامیده، من در میان آسمانیان محمود هستم و پیروان مرا حامدان گفته، نام مرا در زبور ماح شمرده. خدا به میانجی من بت پرستی را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن محمد خوانده من در روز رستاخیز در فصل داوری محمود خوانده شدم. جز من کسی

شفاعت نکنند در روز رستاخیز مرا حاشر نامیده است، همه مردمان بواسطه من برانگیخته گردند. مرا در محل موقف نامیده است. من مردمان را نزد خدا به پای دارم، مرا عاقب نامیده، من آخرین همه پیامبران هستم، پس از من پیامبری نیاید. مرا پیامبر آمرزش و پیامبر توبه و پیامبر جنگجوی ساخته و مقتفی خوانده که در پس همه پیامبران آمدم و من قییم و کامل و جامع هشتم، خدای من بر من منت نهاد و گفت: ای محمد آمرزش من بر تو باد، هر پیامبری را به زبان پیروان وی فرستادم، اما ترا به همه مردمان جهان از سرخ و سیاه بفرستادم و با بیمی و رعبی که کسی را بدان یاری نکردم ترا مددکاری کردم.

غنیمت که قبل از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرش خود را که فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره است به تو و پیروان تو دادم و نام ترا با نام خود نزدیک ساختم، کسی از پیروان تو نام مرا نبرد جز آنکه نام ترا با نام من یاد کند. ای محمد شاد زیند و شادزی پیروان تو. امام محمد باقر گفته: پیامبر خدا ده نام دارد که پنج از آنها در قرآن کریم آمده است و پنج از آنها در آن نیست. اما آن پنج که در قرآن است: محمد، احمد، عبد الله، یاسین، نون است. و آن پنج که در آن نیست: فاتح، خاتم، کافی و مقفی و حاشر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳

ترجمه

(۸۲۳) همیشه رفت و آمد برای یکی از ده کار است

- امام علی بن ابی طالب گفته: فرزنانگان کهن به روزگار

پیشین می گفتند: رفت و آمد به سرای مردمان برای یکی از ده کار باشد: نخستین به دیدار خانه خدا و انجام عمل آن و قیام به وظیفه واجب آن. دوم- به درگاه فرمانروایان دادگر که فرمان برداری ایشان به فرمان برداری خدا باز بسته است، چون حق آنان واجب است و سود اینان بزرگ و زیان ایشان سترک. سوم- به درگاه دانایان که دانش جهان و جاویدان از ایشان سود برده می شود. چهارم- درگاه خداوندان دهنش و بخشش که خواسته خویش را برای نیک نامی اندوختن و پاداش جاویدان بردن به مردمان می دهند. پنجم- درگاه مردمان سبک مغز کوشا که در گرفتاریهای روزگار به یاری ایشان نیازمندی پدید آید و به یاری اینان گره های جهانی باز گشوده گردد. ششم- درگاه بزرگان و سرشناسان که رفت و آمد نزد ایشان برای رفع نیازهاست. هفتم- درگاه خداوندان خرد و تدبیر که از اندیشه روشن ایشان در ساز و برگ زندگی نیازی باشد. هشتم- درگاه برادران دینی زیرا پیوستن بدینان از واجبات دینی و لوازم انسانی است و رسانیدن حقوق ایشان از لوازم مسلمانی است. نهم- گاهی درگاه دشمنان رفتن برای مدارا با آنان و دفع شر ایشان از راه تدبیر و حسن معاشرت روا باشد بسا که از این نژاد دشمنی به دوستی گراید و کینه به مهر انجامد. دهم- درگاه آنان که همدمی ایشان برای ادب دانی و فرهنگ جهانی است و گفتگو با آنان آسایش روانی و سود زندگانی است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴

ترجمه

(۸۲۴) خدا خرد را به دو چیز توانایی داد

- پیامبر «ص» گفت: «خدا خرد را از نوری که در گنجینه دانش خود نهفته بود و هیچ پیامبر مرسل و

فرشته مقربی را به آن دسترسی نبود بیافرید و از دانش در آن جان دمید و دریافت آن را روح ساخت، زهد را سر آن گردانید، و شرم را دو دیده او قرار داد و حکمت را زبان آن ساخت و مهربانی را همت آن و دلسوزی را دل آن. آنگاه آن را به ده چیز انباشت و توانا ساخت:

یقین، گروش، راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت، تسلیم، شکر.

آنگاه خدا به آن گفت: باز پس رو، باز پس رفت، آنگاه گفت: فرا پیش آ، فرا پیش آمد، آنگاه به آن گفت: سخن گوی، گفت: ستایش از خدایی ست که ندی و همتایی ندارد، آنکه هر چیزی برابر بزرگی او فروتن است، خدا سوگند یاد کرد که به ارجمندی و بزرگواری خود سوگند که: آفریده یی را بهتر و فرمانبردارتر و بزرگوارتر از تو نیافریدم به میانجی تو بازخواست کنم و ببخشم به واسطه تو به یگانگی وصف گردم و پرستیده شوم. محل امیدواری باشم و امیدوار گردم، یافته گردم، ترسیده گردم، پاداش و کیفر همه به میانجی تو باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵

از این گفتار خرد هزار سال به کرنش بماند، خدا بدو گفت: سر خود از سجده بردار، بخواه تا به تو بازدهم، میانجی شو تا بپذیرم، خرد سر برداشت و گفت: همی خواهم که تا میانجی گری مرا در هر خردمندی پذیری، خدا فرشتگان را گواه گرفت که پذیرفتم و بر آوردم.

ترجمه

(۸۲۵) ده چیز از صفات پیشوایی ست

- امام صادق «ع» گفته: ده چیز از صفات پیشواست:

بی گناهی، نص بر پیشوایی، از همه داناتر باشد، و پرهیزکار باشد، داناتر به قرآن باشد، وصی امام پیش از خود باشد،

دارای معجزه و دلیل باشد، دیدگانش خوابد لیک دل وی بیدار باشد، سایه ندارد، از پشت سر مانند پیش بیند.

صدوق گفته: معجزه و دلیل پیشوا دانش او و برآورده شدن دعای اوست. و در این دو صفت برتر از مردمان عادی باشد. و آنکه گاهی از امور پیشگویی می کند این اموریست که از پیامبر بدو رسیده. چون از نور خدا آفریده شده از این رو سایه ندارد! یعنی از راه فراست می یابد، قرآن گفته: «این گزارش برای خردمندان درون بین نشانه هایی ست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶

ترجمه

(۸۲۶) علی از پیامبر به ده چیز بهره مند شد

- امام علی بن ابی طالب «ع» گفته: برای من از سوی پیامبر «ص» ده چیز است که یکی از آنها را به آنچه خورشید بر آن تابد ندهم. به من گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و در محشر از همه مردمان به من نزدیک تری تو وزیر و وصی منی و در دودمان و دارایی من جانشین منی، تو در جهان و جاویدان درفش دار من هستی، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. علی «ع» گفت: از پیامبر ده چیز از آن من شد که پیش از من آنها را به کسی نداده، و بعدا نیز نخواهد داد. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷

در محشر از همه به من نزدیک تری، جای من و تو در بهشت چون دو برادر روبرویست. تو وصی، تو ولی، تو وزیری. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست، دوست تو دوست

من است و دوست من، دوست خداست.

امام محمد باقر از پدران خود روایت کرده که علی گفت: از پیامبر «ص» ده چیز از آن من است که به جای یکی از آنها به آنچه خورشید بر آن بتابد و فرو شود و نماید شادمان نیستم. یکی از یاران وی پرسید آنها کدام است؟. گفت: پیامبر به من گفت: ای علی تو وصی و تو وزیری و تو جانشین من در دودمان و دارایی من هستی، دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من، تو سرور مسلمانانی بعد از من و تو برادر منی و در محشر از همه به من نزدیک تری و در جهان و جاویدان درفش دار منی.

باز از امام صادق روایت شده که گفت: امیر المؤمنین علی گفت: از پیامبر ده منش از آن من است که به جای یکی از آنها آنچه خورشید به آن بتابد مرا شادمان نکند. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر من هستی، تو در محشر از همه به من نزدیکتری، جای تو در بهشت برابر جای من است، چنان که برادران دینی مقابل یک دیگر باشند، تو در دنیا و عقبی درفش دار منی، وصی منی، وارث منی در دودمان و دارایی من و نسبت به مسلمانان پس از من جانشینی، شفاعت تو شفاعت من است، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸

ترجمه

(۸۲۷) پیروان علی را به ده چیز مژده است

- پیامبر (ص) گفته: «ای علی پیروان ترا به ده چیز مژده ده: نخستین: حلال زادگی. دومین: پاک اعتقادی. سومین: دوست داشتن خدا

آنان را. چهارمین:

گشادگی در گور. پنجمین: نور در دیدگان ایشان برای رهبری به صراط. ششمین: دور شدن تھی دستی از ایشان. هفتمین: دشمنی خدا با دشمنان ایشان. هشتمین: امان از خوره و پیسی و دیوانگی. ای علی. نهمین: ریختن گناه های از ایشان. دهمین: ایشان در بهشت با من اند و من با ایشان».

ترجمه

(۸۲۸) ده منش از اخلاق بزرگ است

- امام صادق گفته: خوی های نیک ده است، هر گاه توانی که در تو باشد آنها را فراهم ساز زیرا اینها گاهی در مردی هست لیک در فرزند وی نیست، گاهی در فرزند هست لیک در پدر نیست، گاهی در بنده هست و در آزاد نیست آنها عبارتست از: دلاوری، راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرایی مهمان، خوراندن سائل، پاداش نیکی، حرمت داری، و وفا به حقوق همسایگان، حرمت داری و وفا با دوست، سر آمد همه اینها: شرم و آزر است.

امام صادق گفته: خدا پیامبر خود را به خویهای نیک و ستوده ویژه کرد، شما نیز خود را بیازمایید، هر گاه آن خویهای پیامبری در شما باشد خدای را سپاس کنید و آنها را نیرومند سازید. و آنها از این قرار است:

باور داشتن، خرسندی، شکیبایی، سپاس، خشنودی، نیک خوئی، گشاده دستی، رگ داری، دلاوری، مردانگی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹

ترجمه

(۸۲۹) ده چیز نشانه پدید آمدن رستاخیز است

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۲۹

ابو طفیل حدیفه پور اسید گفته: پیامبر از غرفه خود شنید ما در رستاخیز گفتگو می کنیم. گفت: رستاخیز پدیدار نگردد تا ده نشانه پدید آید:

بیرون آمدن دجال، پدیداری دود، برآمدن خورشید از باختر، بیرون آمدن جنبنده زمین، پراکنده شدن یاجوج و ماجوج (ظاهرا همان قوم مغول است) پدیداری سه فرورفتگی یکی در خاور و یکی در باختر و دیگری در جزیره العرب یعنی حجاز، و

برآمدن آتشی از کاخ شهر عدن از نواحی یمن، و راندن مردمان

را به سوی محشر، هر جا فرود آیند فرود آید، چون در روز آسایش کنند با آنها آسایش نماید.

ترجمه

(۸۳۰) خدا ده صفت را در پیامبر و خاندان وی گرد کرده

- ابن عباس گفته: پیامبر در میان ما سخنرانی کرد در پایان آن گفت: خدا برای ما خاندان ده منش را گرد کرده که برای کسی پیش از ما گرد نکرده و در دیگران نیز نخواهد گرد کرد: حکمت، بردباری، دانش، بخشش، دلیری، دادگری، راستی، پاکی، پاک دامنی، پرهیزکاری. ما واژه پرهیزکاری و راه رهنمایی و نمونه برتر و حجت بالاتر و دست آویز نیرومند هستیم که خدا به دوست داشتن ما فرمان داده است، آیا پس از راستی چیست؟ جز گمراهی، کجا روید؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰

ترجمه

(۸۳۱) هر که ده منش داشته باشد بهشت می رود

- امام محمد باقر گفته: ده منش است که هر که با آنها خدای را دیدار کند بهشت می رود، گواهی به یگانگی خدا دادن، و آنکه محمد فرستاده اوست، و گرایش بد آنچه از نزد خدای آورده، و نماز گزاردن، زکات دادن و روزه گرفتن در رمضان، حج گزاردن، دوستی با دوستان خدا، و بی زاری از دشمنان خدا، و کناره گیری از هر نوشابه مستی آور. همین حدیث را از امام صادق به سند محمد بن ابراهیم طالقانی روایت کرده اند.

ترجمه

(۸۳۲) گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی نباشد

- پیامبر (ص) گفته: «خدا به - چیزی که از خود بهتر باشد پرستش نشده، و گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی فراهم گردد: به نیکی وی امید باشد، و از نابکاری او ایمن باشند، نیکی که از دیگری دریابد بسیار شمارد و نیکی بسیار خویشتن را اندک، در همه زندگی از دست آوردن دانش کوتاهی مکنند، از رفت و آمد نیازمندان بدو دلتنگ نگردد، فروتنی در دیده اش از ارجمندی و تهی دستی از توانگری پسندیده تر باشد. بهره وی از جهان به اندازه قوت باشد، کسی را نبیند مگر آنکه او را از خویشتن بهتر و پرهیزکارتر داند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱

مردمان دو گروه اند، گروهی که واقعا از وی بهتر و پرهیزکارتراند، و گروهی که از او بدتراند.

هر گاه به کسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای وی فروتنی کند تا خود را به وی برساند، و هر گاه به کسی

برخورد کند که از وی بدتر باشد با خویشتن بگوید شاید نیکی او در نهانی او بیشتر باشد، چون در کارها چنین باشد او بر مردم روزگار خویش

سرور باشد.

ترجمه

(۸۳۳) خوردن ده اندام از اندامهای گوسفند کشته جایز نیست

- امام صادق (ع) گفته:

«خوردن ده چیز از اندامهای گوسفند روا نباشد: سرگین، خون، سپرز، مخ حرام، که در مهره های پشت است، غده ها، نری، خایه ها، زهدان، کس، شاه رگهای زنده یا عروق.

ترجمه

(۸۳۴) ده چیز از مردار پاک است

- امام صادق گفته: ده چیز از مردار پاک است: استخوان، موی، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، از پرندگان، شیردان، شیر، دندان.

ترجمه

(۸۳۵) ده تن در ده چیز طمع میکنند

- یحیی پور عمران حلبی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «نباید انسان متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد، و نه انسان نیرنگ باز در بسیاری یاران، و نه بد خوی در بزرگواری، و نه تنگ چشم در صله رحم، و نه مسخره پیشه در دوستی درست، و نه اندک آگاهی شایسته داور است، و نه غیبت کننده در تندرستی ست، و نه رشکبر در آسایش است، و نه آنکه بر گناه خرد خرده گیری کند در سروری و نه مرد اندک تجربی که رأی خویش را می پسندد در ریاست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲

ترجمه

(۸۳۶) در ده جا نماز گزاردن روا نیست

- امام صادق (ع) گفته: در ده جا نماز گزاردن روا نیست: گل، آب، گرمابه، میان راه، بر سوراخ مورچه، فرودگاه اشتران، در مجرای آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان.

صدوق گفته: نماز گزار از روی اختیار نمی تواند در جاهای نام برده نماز گزارد. اما در حال اضطرار نماز بگزارد، و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند. اما در راه اشکال ندارد یعنی بر کناره های آن نماز گزارد لیک به نفس جاده که جای آمد و شد است نماز مگذارد. و در گرمابه به هیچ وجه روا نیست مگر در رخت کن که آنجا را

نمی توان گرمابه گفت. و در سوراخ مورچه نماز مگذارد چون مورچه ها وی را گزند می رسانند. و در خوابگاه اشتران نماز مگذارد مگر در صورتی که بر بار خود از دزدان بیمناک باشد. و اما نماز در آغل گوسفندان اشکال ندارد، در آبراهه نماز مگذارد، چون ممکن است ناگاه آب روان گردد و او را فرو گیرد.

در نمک زار نماز گزاردن نه پیامبری در آن نماز گزارد و نه وصی وی و برای غیر ایشان ناگزیر جای سجده را نرم و هموار کند، در برف در صورتی که ناگزیر باشد نماز جائز است

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳

در صورتی که جای سجده را نرم و هموار کند، و در وادی ضجنان که نام جایی از اطراف مکه است و امثال آن نماز گزاردن روا نباشد چون گفته اند: در آنجا ماران و دیوان می باشند.

ترجمه

(۸۳۷) ده تن به بهشت نروند

- پیامبر گفته: که چون خدا بهشت را آفرید، آن را از خشتی زر و خشتی سیم بساخت و دیوارهای آن را از یاقوت و اشکوبه آن را از زبرجد و ریگ آن را از مروارید و خاک آن را از زعفران و مشک بسیار خوشبوی به انجام رسانید. آنگاه به بهشت گفت: به سخن در آی و خواهش خود را بخواه. بهشت گفت: خدایی جز تو نیست. زنده و پاینده است آنکه در من در آید. خدا گفت: به عزت و بزرگی و بلندی خود سوگند که در بهشت راه ندهم: آنکه همیشه باده گسار باشد، و متکبر یعنی خود پسند، و سخن چین، و دلالة محبت، مأمور کلانتری، و مخنث، و کفن دزد، و عشرستان، و برنده از خویشاوندان، و قدری. در اصطلاح متکلمین به معنی مفوضه که همان معتزله باشند شرح شده.

و در روایت دیگر پس از متکبر و عاق شدید السواد را یاد کرده. صدوق گفته: مقصود از شدید السواد بسیار سیاه رنگ نیست بلکه کسی ست که موی سر و ریش وی در پیری نیز سفید نگردد و در تازی چنین کسی را

غریب یعنی کلاغ و ش گویند. ظاهراً این حدیث از ساخته های زنادقه است که به پیامبر یا امام نسبت داده اند.

زیرا علت و سبب امریست که از اختیار مکلف خارج است. و این تکلیف ما لا یطاق است. و اللّٰه اعلم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۴

ترجمه

(۸۳۸) تندرستی ده پاره است

- علی پور مهزیار به سند خویش نقل کرده که روزگاری برای مردم بیاید که تندرستی در آن ده بخش باشد، نه بخش آن در کناره گیری از مردمان است و بخشی دیگر از آن در خاموشی است.

ترجمه

(۸۳۹) ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند

- امام علی بن ابی طالب گفته: ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند: اندک دانشی که می کوشد بسیار به مردم آموزد. مرد بردبار و دانایی که هوشمند نیست، آنکه پی چیزی رود که به دست نمی آید، آنکه رنج فراوان کشد و آسایش ندارد، آنکه آسایش دارد و دانش و بینایی ندارد، آنکه داناست لیک سر اصلاح کردن ندارد، آنکه در اندیشه اصلاح است لیک دانا نیست، آنکه داناست لیک به جهان تعلق دارد، آنکه به مردمان مهربان است، اما به خود بخیل است و می خواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند، آنکه با داناتر از خود جدال کند و چون خواهند به او بفهمانند که نمی فهمد نپذیرد.

ترجمه

(۸۴۰) زهد ده جزء است

- مردی از امام علی بن الحسین (ع) پرسید زهد چیست؟ گفت:

ده جزء است، بلندترین پایه های زهد کمترین پایه های پرهیزگاریست، و بلندترین پایه های پرهیزگاری

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۵

کمترین پایه های یقین است و بلندترین پایه های یقین کمترین پایه های رضا یعنی خشنودیست. و تفسیر زهد در این آیه قرآن که گفته: «تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت دریغ مخورید و بد آنچه به دست آوردید شاد مباشید. «یعنی زاهد نیستند».

ترجمه

(۸۴۱) ده گونه کنیز بر مالک خود حرام اند

- امام صادق گفته: «ده گونه کنیز بر مالک حرام اند. میان مادر و دختر فراهم مکن، میان دو خواهر جمع مکن، کنیز تو که از دیگری آبستن شده تا بزاید، کنیز تو که زن دیگریست، کنیز تو که خواهر رضاعی توست، کنیز تو که عمه رضاعی توست، کنیز تو که خاله رضاعی توست، کنیز تو که حائض است تا از حیض پاک گردد، کنیز تو که ترا شیر داده، کنیز تو که در آن شریک با دیگری هستی».

ترجمه

(۸۴۲) شهوت ده جزء است

- امام صادق گفته: «خدا شهوت را ده جزء کرده، نه جزء آن را در زنان نهاده است و جزئی را در مردان، هر گاه به اندازه شهوت زنان حیا نداده بود، بهر مردی نه زن در آویختی یعنی هر نه مرد زنی را سیر کند اما عبارت به عکس گفته».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۶

ترجمه

(۸۴۳) حیا ده پاره است

- امام صادق (ع) گفته: «شرم ده پاره است، نه پاره آن در زنان است و یکی در مردان، چون دختر دشتان گردد پاره یی از شرم از وی برود و چون شوی گیرد پاره یی دیگر برود، چون مرد با وی جماع کند پاره یی دیگر برود، چون بزاید پاره یی دیگر برود، پنج پاره بماند، هر گاه زنا دهد و روسپی گردد همه شرم از آن برود، و هر گاه پارسا باشد پنج پاره از شرم برای وی بماند».

ترجمه

(۸۴۴) کودکانی که به ده سالگی می رسند بستر ایشان را از زنان جدا می کنند

- امام صادق (ع) گفته: که پدران وی گفته اند: بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده اند جدا کنید».

ترجمه

(۸۴۵) یک زن شکیبایی ده مرد را دارد

- امام صادق از پدر خود نقل کرده که او می گفته:

خدا برای یک زن توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه آبستن گردد توانایی ده مرد دیگر برای وی بیفزاید. اسحاق پور

عمار گفته: از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: خدا برای زنان توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه به هیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۸

ترجمه

(۸۴۶) ده چیز است که برخی از برخی دشوارتر است

- امام محمد باقر (ع) گفته: امیر المؤمنین (ع) در رحبه بود و هر کس از او سؤالی می کرد. ناگاه مردی سلام کرد امیر المؤمنین جواب داد و گفت:

تو کیستی؟ گفت: من از پیروان تو و از مردم این کشور هستم: گفت: من ترا هرگز ندیده ام. آن مرد امان خواست. گفت: در این کشور خلافتی کرده یی؟ گفت: نه. گفت: شاید از جنگجویان هستی؟

گفت: آری. گفت: اکنون سلاح به زمین نهاده شده و قرار داد ترک جنگ بسته شده باکی نیست. آن مرد گفت: حقیقت امر آن است که من مردی از شام هستم، معاویه مرا به طریق ناشناس نزد تو فرستاده، تا از تو مسائلی بپرسم. و این مسائل را قیصر روم از معاویه پرسیده و به وی گفته هر گاه تو شایسته زمامداری

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۹

پیروان محمدی به پرسشهای من جواب ده، هر گاه جواب درست دادی پیروی تو می کنم، معاویه جوابی نداشت، مرا فرستاد که آن مسائل را از تو باز بپرسم. علی گفت: خدا زاده جگر خوار را بکشاد چه اندازه خود و پیروان وی گمراه اند، کنیزی را آزاد کرد ندانست که چگونه با وی زناشویی

کند. خدا میان ما و این مردم داور باشد، خویشاوندی مرا بریدند و روزگار مرا تباه ساختند. آنگاه گفت: ای قنبر فرزندان مرا: حسن و حسین و محمد را نزد من آر. ایشان حاضر شدند، گفت: ای مرد شامی این دو تن دودمان پیامبراند و این محمد فرزند من است، از هر کدام خواهی مسائل خود را بپرس. گفت: از این گیسو دار پرسم، یعنی حسن بن علی، حسن گفت: آنچه خواهی جو یا شو. شامی گفت: میان حق و باطل چه اندازه است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ قوس و قزح چیست؟ چشمه یی که ارواح مشرکان در آن جای گزین اند کجاست؟ چشمه یی که ارواح گروندگان در آن ساکن اند کجاست؟ مؤنث چیست؟ ده چیزی که هر کدام از دیگری دشوارتر است چیست؟.

حسن بن علی گفت: میان حق و باطل چار انگشت است. هر چه تو خود دیدی حق است و آنچه را بشنوی ممکن است حق یا باطل باشد. شامی پذیرفت. آنگاه گفت: فاصله میان آسمان و زمین به اندازه دعای ستمرسیده و اندازه دیدار چشم است. هر که جز این گوید باور مدار. شامی پذیرفت. گفت: میان مشرق و مغرب یک روز گردش خورشید است، از اینجا که برآید تا آنجا که فرو رود. شامی پذیرفت. آنگاه پرسید قوس و قزح چیست؟ گفت: قوس قزح یعنی کمان شیطان. شایسته است که بگویی قوس رحمان است آن نشانه ارزانی و آسایش مردم زمین است از غرق شدن. و چشمه یی که ارواح مشرکان در آن ساکن اند: چشمه ایست که آن را برهوت گویند، و چشمه یی که ارواح گروندگان در آن جای گزین اند چشمه ایست که آن را

سلمی نامند، مؤنث آن ست که دانسته نگردد نر است یا ماده (خنثی) هر گاه نر است چون رسیده گردد محتلم گردد و هر گاه ماده است. دشتان بیند و پستان وی برآید، هر گاه با این دو نشانه جدا نگردد به وی گویند که به دیوار بول کند هر گاه بول وی گاز گیرد به دیوار رسد مرد است و هر گاه پس بول کند چنان که اشتر زن است.

سپس شامی پرسید آن ده چیز کدام است که یکی از دیگری دشوارتر است. گفت: دشوارترین چیزی که خدا آفریده سنگ است و دشوارتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن می تراشند، و دشوارتر از آهن آتش است که آهن را آب می کند، و دشوارتر از آتش آب است که آن را فرو کشد و دشوارتر از آب ابر است که آب را با خود همی برد، دشوارتر از ابر باد است که آن را همی راند و دشوارتر از باد فرشته است که آن را می فرستد و دشوارتر از آن قابض ارواح است و دشوارتر از آن مرگ است که قابض ارواح را تباه کند و دشوارتر از آن فرمان خداست که مرگ را نابود کند.

شامی گفت: گواهی دهم که زاده پیامبری و علی به کار خلافت شایسته تر است از معاویه. آنگاه این پاسخها را برای معاویه فرستاد او نیز برای قیصر روم فرستاد، وی در جواب نوشت: ای معاویه این گونه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۰

جوابها از تو نیست، اینها را از دودمان پیامبر گرفته برای من فرستاده یی. من به تو درمی نخواهم داد:

از پیامبر روایت شده که گفت: خدا

هیچ آفریده‌ی را نیافریده جز آنکه دیگری را بر آن چیره گردانید چنان که خدا دریاها را آفرید چون به خود بالیدند و گفتند کیست که به ما چیره گردد؟ خدا چرخ را بیافرید تا گرداگرد آنها را فرو گیرد: آنگاه زمین به خود بالید و گفت: چه بر من چیره تواند شد؟ خدا کوهها را بیافرید و بر پشت آن چون میخ آنها را جای داد تا پشت آن نلرزد. آنگاه کوهها به زمین بالیدند و گردن فرازی کردند، خدا آهن را آفرید و آنها را بدان برید، سپس آهن بالیدن گرفت. خدا آتش را بر آن چیره گردانید، آتش زبانه کشید و بالیدن خواست خدا آب را بیافرید تا آن را فرو کشد سپس آب همی بالید.

خدا باد را بر آن چیره گردانید، آنگاه باد بالیدن گرفت، خدا آدمی را بیافرید تا باد را زبون ساخت.

انسان سرکشی کردن گرفت. خدا مرگ را بر وی چیره ساخت، مرگ مغرور شد او را میان بهشتیان و دوزخیان به دو نیم ساخت. این سؤالات و اجوبه صحت آنها معلوم نیست ظاهراً ساختگی ست گویا کسانی آنها را پرداخته و به پیامبر اکرم و پیشوایان بسته اند چون پرسش و پاسخ بسیار کودکانه است.

ترجمه

(۸۴۷) در خربزه ده خاصیت است

- امام صادق (ع) گفته: خربزه بخورید که در آن ده خاصیت فراهم است، پیه زمین است، درد نمی آورد، زبانی ندارد، هم خوراک است، نیز نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، به نیروی جماع بیفزاید، مthane را شست و شو می دهد، و بول را روان می کند؟ در حدیث دیگریست که سنگ مthane را آب می کند. پیامبر خربزه را با رطب

می خورد و در حدیث دیگر آمده که با شکر می خورد و نیز می گفت: که ناشتا خربزه خوردن بیماری فالج می آورد و خرما می برنی نیز ناشتا خوردن ایجاد بیماری فالج می کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۱

ترجمه

(۸۴۸) ده چیز خوشی آور است

- امام صادق (ع) گفته: خوشی و نشاط در ده چیز است:

راه رفتن، سواری، آب تنی، دیدار سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، سپوختن، مسواک کردن، همدمی با مردان. در حدیث دیگر چنین گفته: در راه رفتن، و سواری، و در آب فرو رفتن، به سبزه نگریستن، آشامیدن، سپوختن، مسواک کردن، با گل خطمی سر شستن، به زن زیبا نگریستن، گفتگو با مردان.

ترجمه

(۸۴۹) نماز بر ده وجه است

- امام باقر گفته: خدا نماز را فرض کرد و پیامبر آن را به ده وجه فرمان نهاد: نماز حضر، نماز سفر، و نماز بیم بر سه گونه، و نماز آفتاب و ماهتاب گرفتگی، و نماز جشن روزه، نماز جشن گوسفند کشان، و نماز باران و نماز مرده».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۲

ترجمه

(۸۵۰) در شیعه ده منش است

- عمرو پور ابی المقدم از پدر خود نقل کرده که امام محمد باقر گفت: ای ابا المقدم شیعه علی کسانی هستند که از سختی کشیدن رنگ ایشان پریده و لاغر اندام و خشک لب باشند، لب اینان روزه، شکم ایشان به پشت چسبیده و رنگ آنان از بیم خدا دیگرگون گشته و رخ ایشان زرد است. هر گاه شب اینان را فرا گیرد، زمین را فرش کنند و پیشانی بر خاک نهند، بسیار خدای را سجده کنند، سرشک ریزند، پیوسته خدای را خوانند، مردمان همیشه شادمان اند و ایشان اندوهناک؟!!

ترجمه

(۸۵۱) پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده

- امام محمد باقر (ع) گفته: پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده: آنکه تاک آن را نشاند، آنکه آن را پاسبانی کند، آنکه

انگور آن را بفشارد، آنکه بنوشد، آنکه بریزد یعنی رامشگر، آنکه بستاند، یعنی جام و پیاله آن را، آنکه بفروشد، آنکه بخرد، آنکه بهایش را بخورد.

ترجمه

(۸۵۲) پاداش آنکه ده رمضان پیایی روزه گرفته باشد

- محمد بن حسین کرخی گفته: از امام حسن بن علی شنیدم که در سرای خود می گفت: به مردی که او را ابو هارون می گفتند: هر که ده ماه رمضان را پیایی روزه گیرد به بهشت خدا در آید.

ترجمه

(۸۵۳) پاداش آنکه ده حج گزارده باشد

- امام صادق (ع) گفته: هر که ده بار حج گزارده باشد، خدا هرگز از او حساب نکشد، این پاداش عمل اوست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۳

ترجمه

(۸۵۴) برکت ده پاره است

- امام محمد باقر (ع) گفته: که پیامبر می گفت: برکت ده پاره است، نه پاره آن در سوداگریست و یک پاره آن در پوست است. صدوق گفته: مقصود از پوست گوسفند است و دلیل بر صحت این ادعا، از پیامبر روایت شده که گفته: نه جزء روزی در سوداگریست و یک جزء دیگر آن در سایه است یعنی گوسفند. این حدیث را بکر بن عبد الله بسند متصل خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که پیامبر می گفته: نه دهم روزی در سوداگریست و یک جزء آن در سایه است یعنی گوسفندان.

ترجمه

(۸۵۵) پیش از رستاخیز ده نشانه است

- حذیفه پور اسید گفته: از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: پیش از رستاخیز ده نشانه است: پنج در مشرق و پنج دیگر در مغرب است و از آنهاست: دابه زمین، دجال، و بر آمدن آفتاب از مغرب، و فرود آمدن عیسی (ع)، و یاجوج و ماجوج که بر ایشان چیره گردد و اینان را در دریا غرق سازد و باقی نشانه ها را یاد نکرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۴

ترجمه

(۸۵۶) اسلام بر ده جزء نهاده شده است

- امام محمد باقر گفته: اسلام برده بخش نهاده شده: «گواهی بر یگانگی خدا که پایه اسلام است، نماز که فریضه است، روزه که نگاهداری از دوزخ است، زکات که پاکی خواسته است، حج که بر پای داشتن شرع است، جهاد که ارجمندیست، فرمان به نیکی که پایداریست در ایمان، بازداشت از ناروا که اتمام حجت است، نماز جماعت که سبب آمیزش است، خودداری از گناه که همان فرمان فرمان برداریست».

ترجمه

(۸۵۷) گروهی ده پایه است

- عبد العزیز قراطیسی گفته: امام صادق به من گفت: ای عبد العزیز گروهی ده پایه است، مانند نرد بام از آن پایه پایه باید بالا رفت. کسی که بر پایه نخستین

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۵

است و کسی که بر پایه دومین است نباید به نخستین بگوید تو ایمان و گروهی نداری، همچنین است تا پایه دهم، آنکه از تو فرودتر است، از ایمان بی بهره مدان، تا آنکه از تو برتر است ترا بی ایمان نشمارد، هر گاه فرودتر از خود را دید به نرمی به برتر بر تا به خویشتن رسانی و آنچه را تاب نیاورد بر گردن وی مگذار تا وی را از ارتقاء باز مداری، آنکه گرونده بی را فرو شکست بر او لازم است او را دلجویی کند تا مانند سابق درست گردد، مقدار در پایه هشتم بود و ابو ذر در نهم و سلمان در دهم.

این قراطیسی گفته: نزد امام صادق از کار شیعه و اعتقادات ایشان گفتگو شد. گفت ای عبد العزیز ایمان ده پایه است مانند نرد بام که ده پایه دارد و باید پایه پایه بالا رفت. آنکه دو پایه رفته نباید به آنکه

به پایه نخستین است بگوید تو ایمان نداری، همچنین آنکه بر پایه سوم است به پایه دوم بگوید تو ایمان نداری، سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در نهم و مقداد در هشتم. آنکه از تو فرودتر است وی را از ایمان ساقط مدان تا آنکه برتر از توست ترا از ایمان ساقط مداند. آنکه را که خواهی به بالاتر بری چیزی را که تاب ندارد بر او بار مکن تا وی را نشکسته باشی اشتر خرد بار اشتر کلان نبرد هر گاه بر خرد بار کلان نهی بشکند.

ترجمه

(۸۵۸) پاداش آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد

- امام محمد باقر (ع) گفته:

«آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد، خدا تا آنجای آسمان که دیده اش کار کند او را بیامرزد و هر خشک و تری که بانگ وی را شنید او را باور می کند و از پاداش نماز هر که به بانگ وی در مسجد نماز می گزارد رسدی دارد و هر که به بانگ او نماز گزارد برای وی نیکی نگارند.

ترجمه

(۸۵۹) در مسواک کردن ده منش است

- پیامبر (ص) گفته: در مسواک کردن ده منش است:

دهان را پاک می کند، خدای را خشنود سازد، پاداش نیکیها را هفتاد برابر کند، و از سنت پیامبر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۶

شوخی دندانها را پاک کند، و آنها را سفید گرداند، لثه را استوار کند، بلغم را از میان ببرد، پرده پیش دیده را بر طرف کند، خواهش خوراک را تیز سازد.

ترجمه

(۸۶۰) نشانه های قیامت ده چیز است

- حدیفه پور اسید غفاری گفته: ما گروهی بودیم در شهر مدینه در سایه دیواری نشسته بودیم، پیامبر در بالاخانه بی نشسته بود، متوجه ما شد، پرسید چه گفتگو می کنید؟ گفتیم از قیامت، گفت: قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده علامت را ببینید: بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون آمدن دجال، حرکت جانور زمین، سه فرورفتگی در زمین یکی در خاور و دیگری در باختر و سه دیگر در جزیره العرب است. بیرون آمدن عیسی بن مریم، و بیرون آمدن قوم یاجوج و ماجوج یعنی قوم مغول، در آخر الزمان آتش از سرزمین یمن از ژرفی زمین برآید، همه را پیش افکند، مردم را تا به محشر براند، هر جا ساکن گردند

ساکن گردد و بر سر ایشان بایستد تا محشر در آید.

ترجمه

(۸۶۱) پیامبر در شبانروزی ده دوره هفت شوطی به کعبه طواف می کرد

- ابو الفرج گفته:

أبان از امام صادق پرسید پیامبر تا در مکه بود عادتی به طواف داشت آن کدام است؟ گفت: در شبانروزی ده دوره هفت شوط طواف می کرد، سه دوره نخستین روز سه تا پایان شب دو تا در بامداد، دو تا بعد از نیم روز و در این میانه آسایش می کرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۷

ترجمه

(۸۶۲) کسی که در روز رمضان ده بار با زنی مقاربت کرد

- فتح پور یزید جرجانی به امام موسی بن جعفر نوشت کسی با زنی به حلال یا حرامی در روز رمضان ده بار مقاربت کرده است حکم وی چیست؟. گفت: باید ده کفاره بدهد، هر گاه در روزی از رمضان چند بار بخورد یا بنوشد کفاره یی بسنده است.

ترجمه

(۸۶۳) ده سخن پند آمیز

- کسی به امام صادق گفت: مرا پندی ده، گفت: هر گاه می دانی که خدا کفیل روزی توست برای چه غم روزی می خوری؟ هر گاه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص می ورزی؟ و اگر می دانی که حساب حق است، گرد کردن خواسته برای چیست؟. هر گاه می دانی که مرگ حتمی است شادی برای چیست؟. و اگر می دانی که هر کاری در نظر خداست، چرا پریشانی؟ و اگر می دانی که باید بر پل صراط گذشت، خود بینی چه معنی دارد؟ و هر گاه می دانی همه به قضا و قدر خدا باز بسته است، چرا اندوه خوری؟ و هر گاه می دانی که جهان ناپایدار است چرا بر آن اعتماد کنی؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۸

ترجمه

(۸۶۴) ده تن از پیروان اسلام به خدا کافراند

- امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: ای علی ده تن از این پیروان به خدا کافراند: آدم کش، جادو، قلبتان، آنکه به حرامی با زنی از پس مقاربت کند، آنکه با جانوری جماع کند، آنکه با محرم خود جماع کند، آنکه آشوبگر است، آنکه ابزار جنگ به دشمن اسلام در حال جنگ فروشد، آنکه مانع زکات است، دارنده بی که بمیرد حج نرفته باشد.

ترجمه

(۸۶۵) تیرهای بر دو باخت جاهلیت ده بوده است

- امام محمد باقر (ع) در تفسیر آیه قرآن که گفته: بر شما مردار و خون و گوشت خوک حرام شده اند. گفته: مردار و خون و گوشت خوک شناخته شده.

وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لِعَیْرِ اللَّهِ، یعنی جانوری که برای بتهای خود قربانی می کردند (منخنقه) یعنی خبه شده آنکه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۹

بود که گبران جانور سر بریده نمی خوردند و آن را مردار می کردند و می خوردند. بر این قاعده گاو و گوسفند را خبه می کردند، و چون می مرد می خوردند. (متردیه) و گاهی جانور را چشم بسته از پشت بام می افکندند چون می مرد آن را می خوردند (نطیحه) و گاهی میشها را شاخ به شاخ به یک دیگر می افکندند و چون یکی از این دو می مرد آن را می خوردند. (وَ مَا أَكَلَ السَّيِّعُ) و آنچه را گرگ و شیر می کشت آن را می خوردند، خدا آن را حرام گردانید. (وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ) و آنچه برای آتشکده ها قربانی می کردند می خوردند. قریش نیز درخت و سنگ را می پرستیدند و برای آنها قربانی می کردند و می خوردند. (وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسِقٌ) امام گفت: قریش اشتر نحر شده را پاره می کردند و بر سر آن جمع

می شدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را به دست کسانی می دادند، تیرهای قمار زده بود. هفت از آنها رسد داشت و سه رسد نداشت نام آن هفت که رسد داشت: فذ، توأم، مسیل، نافس، حلیس، رقیب، معلی بود. فذ یک بخش می برد، توأم دو بخش، مسیل، سه بخش، نافس چهار بخش، حلسین پنج بخش، رقیب شش بخش، معلی هفت بخش. این هفت اسم بر تیرهایی اطلاق می شد که دنباله آنها پر نداشت. و آن سه که رسد نداشت: شمیج، منیج، وغد نام داشت. و این ها تیرهایی بود که دنبال آنها پر داشت: قیمت اشتر کشته به گردن کسانی بود که تیر بی سهم به آنها بر می خورد و این در واقع قمار بود از این جهت خدا آن را حرام ساخت.

ترجمه

(۸۶۶) آنچه بر هر مسلمانی ست که هر روز پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید

- اسماعیل پور فضل گفته: از امام صادق تفسیر این آیه قرآن را پرسیدم که گفته: «ستایش کن پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن». گفت: بر هر مسلمانی مستحب است که پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید:

«لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير»

. گفتم: این چگونه است: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی. گفت: خدا بر هر چیزی تواناست. لیک آنچه را گفتم بگوی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۰

ترجمه

(۸۶۷) پسران عبد المطلب با عباس ده تن بودند

- ابان بن عثمان احمر گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: از پدر خود شنیدم که از جابر پور عبد الله انصاری شنیده بود که می گفت: از پیامبر از پسران عبد المطلب پرسیدند، گفت: با عباس ده تن بودند. صدوق گفته: آنان عبارت اند از: عبد الله، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث که از همه بزرگتر بود، و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب باشد و ضرار، و عباس.

برخی گفته اند: مقوم همان حجل است. و عبد المطلب ده نام داشت که مردم روزگارش از عرب و پادشاهان روم، ایران و حبشه او را به آن ده نام می شناختند، و آنها از این قرار است: عامر، شبیه الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغیث، غیث الوری فی العام الجذب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر زفرم. کسی قبل از وی بدین نامها شناخته نشده بود.

الخصال

باب منشهای یازدهگانه

(۸۶۸) نام یازده اختری که یوسف آنها را با آفتاب و ماهتاب در خواب دید که وی را نماز می برند

- جابر پور عبد الله انصاری در تفسیر این آیه قرآن که از زبان یوسف می گوید:

در خواب یازده ستاره و آفتاب و ماهتاب را دیدم که برای من سجده می کنند. چیست؟ گفت: نام آنها:

طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، فروج، ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماهتاب عمه این اختران به آسمان چیرگی دارند. جابر پور عبد الله گفت: مردی از جهودان که او را بستان جهود می گفتند، از پیامبر پرسید ای محمد نام اخترانی که یوسف آنها را در خواب دید چه بود؟. پیامبر (ص) در آن روز به وی جواب نداد، تا فرخ سروش نام آنها را به پیامبر گزارش داد، پیامبر بستان را خواست و گفت: هر گاه ترا بنام آنها آگاه سازم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. پیامبر گفت: نام آنها اینست:

جریان، طارق، و بال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروج، ذو القرع، ضیاء، نور، آنها را در آسمان دید که وی را نماز می برند، چون بیدار شد با پدر خود یعقوب گفت: در جواب گفت:

این کار پراکنده ایست که خدا آن را بعدا فراهم گرداند، بستان تصدیق کرد و برفت.

(۸۶۹) چاه زمزم یازده نام دارد

- امام صادق گفته: نامهای زمزم یازده است: رکضه جبرئیل حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، بره، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم، شفاء دردها.

بابهای منشهای دوازده گانه

- (۸۷۰) باب یکم تا دوازدهم

- طاوس یمانی گفته: گروهی از جهودان نزد عمر بن الخطاب آمدند، و به او گفتند: تو فرمان روای مسلمانان هستی؟. آمده

ایم از تو چیزهایی سؤال کنیم هر گاه جواب ما را دادی ایمان آوریم و مسلمان گردیم. عمر گفت: بپرسید. گفتند:

ما را از قفلها هفت آسمان آگاه ساز، و از گوری که خداوند خود را به گردش در آورد، و آنکه قوم خود را ترسانید در حالی که نه از پری بود و نه از آدمی، و ما را آگاه ساز از جایی که یک بار آفتاب بر آن بتابید، و دیگر به آن حالت باز نگشت، و از پنج جانوری که در رحم آفریده نشدند، و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه ساز.

عمر گفت: اینها را ندانم اما علی پسر عم پیامبر (ص) را آورده تا جواب شما را باز دهد. چون آمد، عمر گفت: یا ابا الحسن، این گروه جهود سؤالاتی دارند انتظار جواب از تو دارند علی گفت: سؤال کنید، گفتند: ای پدر شبیر و شیر جواب گوی گفت: قفلهای آسمان ها شرک به خداست، و کلیدهای آن: گفتن:

لا اله الا الله است آن گوری که خداوند خود را در گردش انداخته بود، آن همان ماهی ای است یونس را در هفت

دریا گردانید، و آنکه قوم خود را ترسانید نه از پری بود و نه از آدمی، بلکه مورچه یی بود که با سلیمان پور داود (ع) است که با آن گفتگو کرد. و آنجا که آفتاب یک بار تایید و دیگر برنگشت، آن دریایی بود که خدا موسی را از آن رهایی داد. و فرعون و پیروان وی را در آن غرق کرد.

آن پنجمی که در زهدان مادر نبودند: آدم و حوا و دست افزار موسی و اشتر صالح و گوسفند قربانی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۵

ابراهیم بودند. خدا یگانه یی ست که دوم ندارد. دومی که سومی نداشتند: آدم و حواست. سه: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. چهار: تورات و انجیل و زبور و قرآن است. پنج: پنج نماز شبانه روز است، که بر پیامبر فرض شده. شش: گفته خداست که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید. هفت گفتار خداست که:

بالای سر شما هفت سازمان استوار ساختیم. هشت گفتار خداست که در این روز عرش پروردگار ترا هشت تن بردارند. نه: معجزات موسی (ع) است. ده گفتار خداست که با موسی سی شب وعده نهاد. و به ده دیگر آن را کامل ساخت. یازده: گفتار یوسف است که به پدر خود گفت در خواب یازده ستاره را دیدم. دوازده گفته خدا به موسی ست که عصای خود را به سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. راوی گفته: جهودان به علی گفتند: گواهی می دهیم به یگانگی خدا و پیامبری محمد و پسر عم بودن تو پیامبر را. و به عمر گفتند: که گواهی دهیم که این از تو شایسته تر است برای

جانشینی از پیامبر. مترجم گوید از برداشت این خبر معلوم است که ساختگی ست، هیچ گاه جهودان این جرأت و جسارت را داشتند با خلفای اسلامی چنین گستاخانه سخن رانند و استدلالاتی که بیشتر از قرآن ما مسلمانان است از علی بپذیرند. بر فرض صحت این داستان لابد برای تفرق میان زمامداران اسلام دست به این سخنان می زدند و به ریش ما می خندیدند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۷

ترجمه

(۸۷۱) بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند

- یحیی پور حسن و عباد پور یعقوب و محمد بن جنید گفته اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور یعقوب و محمد بن جنید گفته اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور حصیره از صخر بن حکم فزاری از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل حبشی از مالک ضمیره رواسی که گفت: چون ابو ذر (ره) را از مدینه نفی کردند با علی و مقداد و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود فراهم شدند، ابو ذر گفت: به یاد پیامبر سخن بگوئید تا بر آن گواه باشیم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را باور داریم. علی گفت: من اکنون دلی مشغول دارم مرا سخن گفتنی مناسب نیست، همه تصدیق کردند، به حذیفه گفتند که حدیثی برای ما نقل کن، گفت: شما می دانید که من همیشه از بسته های کارها پرسش می کردم و آن ها را می آموختم و از غیر آنها چیزی نمی پرسیدم، همه گفتند راست گفتی. آنگاه به ابن مسعود گفتند: برای ما حدیثی نقل کن، گفت:

شما می دانید که اختصاص من در قرآن است

و از غیر آن آگاهی ندارم. همه گفتند: راست گفتی، به مقدار گفتند:

او نیز گفت: من مرد نبرد بودم و از راویان نیستم، همه تصدیق کردند، به عمار گفتند: تو چیزی برای ما نقل کن. گفت: من انسانی فراموش کار هستم، ابو ذر گفت: من برای شما حدیثی نقل می‌کنم که شما آن را از پیامبر شنیدید. پیامبر گفت: شما نیستید که گواهی می‌دهید به یگانگی خدا و پیامبری من و به قیامت و زنده-

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۸

شدن مردگان و بهشت و دوزخ گفتند گواهی دهیم، گفت: من نیز با شما گواهم. بعدا پیامبر گفت: شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند، شش تن از گذشتگان و پیروان کهن و شش تن از پیروان من.

شش تن از پیروان گذشته را نام برد و گفت: فرزند آدم که برادر خود را کشت، و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در پیروان گذشته آمده لیک در آخر الزمان بیرون آید. و اما شش تن که از آخرین پیروان این امت که گوساله است که نعتل باشد، و فرعون است که معاویه باشد و هامان این امت است که زیاد باشد، قارون این امت است که سعید بن عاص باشد و سامری این امت است که ابو موسی اشعری، عبد الله بن قیس باشد. چون او نیز مانند سامری است که گفت: نباید نبرد کرد، و ابتر است که عمرو عاص باشد، آیا شما بر این موضوع گواه هستید؟ گفتند: آری. گفت من نیز بر آن گواه هستم.

ابو ذر بعدا گفت: آیا شما گواه نیستند که

پیامبر گفت: امت من بر سر حوض کوثر بر من وارد می شوند زیر درفش. اولین درفش همان نعثل است، من از جای برخیزم و دست وی را بگیرم، رنگ وی و پیروان وی سیاه گردد و پاهای ایشان بگردد، و دل اینان بطپد من گویم پس از من با ثقلین که قرآن و خاندان من باشد چه کردید؟. گویند کلان تر را که قرآن است دروغ انگاشتیم و خردتر را از کار بر کنار کردیم، گویم بروید تشنه و سیاه روی گردید، قطره یی از آن نیاشامید. آنگاه فرعون امت من در آید و بیشتر در زیر درفش وی اند، او را نیز مانند نخستین پرسم گویند همه را دروغ پنداشتیم و خوار ساختیم. بعدا درفش همامان امت من در آید با او نیز مانند دو سابق عتاب و گفتگو کنم. در جواب گویند: قرآن را دروغ پنداشتیم و دودمان ترا خوار ساختیم، ایشان نیز تشنه باز کردند و به دوزخ روند، بعدا درفش عبد الله بن قیس ابو موسی اشعری در آید با پنجاه هزار کس، با ایشان نیز چنان کنم که با آن گذشتگان و جواب ایشان نیز همان جواب سابقین است. خلاصه با همه این شش تن عتاب و خطاب کرده متوجه دوزخ کردند. بعدا درفش امیر المؤمنین علی در آید با پیروان خود، از ایشان نیز پرسم در جواب گویند: قرآن را تصدیق کردیم و خاندان را گرامی داشتیم و از وصی تو پشتیبانی کردیم و با دشمنان وی نبرد کردیم. گویم: سیراب شوید و شاداب گردید و هرگز تشنه مشوید پیشوای ایشان مانند ماه تابان باشد. سپس گفت: شما بدین گواه نیستید؟. گفتند گواه هستیم. گفت

من نیز بر آن گواه هستم یحیی و عباد گفتند: شما نیز نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این را برای ما گفت. ابو عبد الرحمن گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای ما گفت.

حارث گفت: شما نیز بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت. حیان نیز گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمیره این حدیث را برای من گفت. مالک بن ضمیره گفت نزد خدا گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفت. ابو ذر نیز چنین گفت: که پیامبر گفت: این حدیث را جبرئیل از خدا برای من گفت!.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۹

ترجمه

(۸۷۲) راه شناختن نیم روز در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان

– عبد الله بن سنان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: در نیمه حزیران (ماه آخر بهار) اول نیم روز سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز قدمی و نیم و در نیمه آب دو قدم و نیم و در نیمه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین اول ۵ قدم و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت قدم و نیم و در نیمه شباط ۵ قدم و نیم و در نیمه آذر ۳ قدم و نیم و در نیمه نisan دو قدم و نیم و در نیمه ایاز یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نیم قدم. این قاعده شاید در برخی از بلاد درست باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی،

(۸۷۳) کسانی که با خلافت ابی بکر مخالفت کردند دوازده تن بودند

- زید پور وهب گفته:

آنان که با خلافت ابی بکر ضدیت کردند دوازده تن بودند. از مهاجرین: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، ابی بن کعب، عمار بن یاسر. ابو ذر غفاری، سلمان فارسی، عبد الله بن مسعود، بریده اسلمی بودند.

و از انصار: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیهان. چون ابو بکر به خلافت بر منبر پیامبر نشست با یک دیگر مشورت کردند، برخی صلاح دیدند که او را از منبر فرود آورند برخی دیگر گفتند هر گاه این کار کرده شود در کشتن خویشتن یاری کرده اید. در حالی که قرآن گفته:

خود را به نابودی میفکنید.

از این جهت نزد علی آمدند و گفتند: حقی که از آن تو بود رها کردی. ما نخواستیم وی را بی دستور تو فرود آوریم! علی گفت: هر گاه چنین کرده بودید شما در مقابل ایشان مانند یک سرمه چشم و یک نمک آش نبودید. زیرا امروزه مردم به خلافت وی همدست شده اند، و گفتار پیغمبر خود را وا گذاشتند و خدای خود را تکذیب کردند، من با خانواده خود در این کار مشورت کردم، گفتند چاره یی جز خاموشی نیست، چون دل این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیامبر اوست. ایشان در مقابل خونخواهی روزگار جاهلیت خویش اند.

هر گاه چنین کاری کنید شمشیر می کشند، چنان که با من ستیز ایستادند، گفتند: یا بیعت کن یا ترا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۳

می کشیم چاره یی جز بیعت نداشتیم، چون از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی هر گاه این مردم کار خلافت ترا از میان بردند شکبیا باش

و اگر نباشی با تو نیرنگ بکار برند. پیروان من ترا پس از من خواهند کشت چنان که فرخ سروش مرا آگاه ساخت.

بروید نزد وی و آنچه از پیامبر خود شنیده اید با وی بگویید باشد که باز گردد و حجت بر وی تمام گردد و دانسته باشد که پیامبر خود را نافرمانی کرده این گروه روز آدینه گرد منبر پیامبر را گرفتند، انصار به مهاجرین گفتند: خدا در قرآن شما را بر انصار مقدم داشته: از این رو نخستین کسی که در این باب سخن راند، خالد بن سعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه، روی به ابی بکر کرد و گفت: از خدا پرهیز تو خود دانی که پیامبر در باره علی چه گفته؟ مگر ندانی که پیامبر در نبرد بنی قریظه هنگامی که ما گرداگرد او بودیم پیامبر به مردان بزرگ ما متوجه شد و گفت. ای گروه: مهاجر و انصار من به شما وصیتی دارم، آن را نگاهدارید، علی پس از من فرمانده شماست، خدا مرا به این کار مأمور کرده دستور داده، هر گاه در این باره وصیت مرا نگاه ندارید دین به شما شوریده گردد، و بدان شما در کارها به شما فرمانده گردند.

در حالی که خاندان من وارث پیشوایی من اند خدا با هر که وصیت مرا در باره ایشان نگاهداشت او را در گروه من گردان تا در جاویدان کامیاب گردد و آنکه سرپیچی کند او را از بهشتی که پهناورتر از آسمانها و زمین است محروم گردان. چون خالد بن سعید چنین سخن راند، عمر بن خطاب به او بانگ زد و گفت: خاموش باش که نه

تو از اهل مشورت هستی و نه از آنان که رأی ایشان قابل اعتماد در مردمان باشد.

خالد گفت: ای زاده خطاب تو خاموش باش، به خدا سوگند، تو دانی که بزرگتر از زبان خود سخن رانی و به جز افراد تو اعتماد داری. قریش همه دانند که خانوادگی من از همه برتر است و فرهنگ من از همه نیرومندتر و از همه خوش نام تر و نسبت به خدا و پیامبر از همه اندک توقع تر هستم، لیک تو از همه فرودتری و گمنام تر و از خدا و پیامبر وی دورتر، در نبرد دلاور نیستی و در خشک سالی تنگ دستی نژاد تو فروردین است. در قریش وسیله سرفرازی نداری، چون خالد وی را بدین سخنها خاموش گردانید آنگاه بنشست.

بعدا ابو ذر برخاست پس از ستایش خدا، گفت: ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شما همه دانید که پیامبر گفته: کار خلافت پس از من با علیست و بعد از او از حسن و حسین است، سپس در خاندان من از فرزندان حسین است. آیا شما گفتار پیامبر را ندیده انگاشتید و فرمان او را به فراموشی سپردید و سرگرم جهان گردید؟ و جاویدان را رها ساختید، و مانند پیروان پیامبران پیش مرتد شدند و دستور ایشان را تغییر دادند شما نیز مانند ایشان برابری کردید، البته تلخی کار خویش را خواهید دید.

و آنگاه سلمان فارسی برخاست و گفت: ای ابا بکر هنگام داوری و دادگری حکم خود را به که استناد می دهی و چون از آنچه ندانی از تو پرسند به که پناه بری در حالی که در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر

و پارسا تر باشد و با پیامبر نزدیک تر و خویشاوند تر و سابقه دار تر باشد، پیامبر پیشوایی وی را به شما گفته. اما شما فرمان وی را رها ساختید و وصیت او را به فراموشی سپردید. امید است به زودی این کار شما

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۴

روشن گردد، آنگاه که به گور در آبی در آنجا همان را دریابی که به دست خویش پیش خود باز فرستادی، هر گاه به حق باز گردی و با اهل امامت دادگری پیش گیری و خود را به ایشان برگزاری این کار روزی انگیزه نجات تو گردد. ما شنیده ایم تو نیز شنیده یی با این همه چرا خدای را در باره خود در نظر نداری؟.

و آنگاه مقداد بن اسود برخاست و گفت: ای ابا بکر خود را اندازه گیر و به دست را میان دو انگشت خویش همی سنج و اندازه خویش را بدان و اندر سرای خود نشین و بر گناه می گری که این شیوه برای تو تندرست تر است در زندگی، کار خلافت را به آنکه خدا و پیامبر معین کرده اند بازگردان جهان را پشتیبان خویش مگردان و این مردمان که گرد ترا گرفته اند ترا فریب ندهند، به همه حال از جهان خواهی رفت، و ترا به کارهایی که کرده یی کیفر دهد، تو دانی که این خلافت از آن علیست، هر گاه پذیرفته باشی باری من اندرز و پند را به جای آوردم.

و آنگاه بریده اسلمی برخاست و گفت: ای ابا بکر آیا فراموش کردی یا خویشتن را به فراموشی سپردی یا فریب اندیشه های خود را خوردی، یاد داری که پیامبر به ما فرمان داد به علی به عنوان امیر

مؤمنان درود فرستیم، از خدای خود بیمناک باش و خویشتن را دریاب پیش از آنی که نتوانی دریافتنی، جان خود را از نابودی برهان، و این کار خلافت را به کسی که شایسته است بسپار، در گمراهی مپوی، و از راه تاریک باز گرد، من آنچه شرط اندرز بود به تو گفتم، هر گاه بپذیری کامیاب گردی و در جاویدان خرم باشی.

و آنگاه عبد الله بن مسعود برخاست و گفت: ای مردم قریش شما دانید. نیکان شما نیز دانند که دودمان پیامبر شما به پیامبر از شما نزدیک تراند هر گاه شما برای خویش با پیامبر مدعی خلافت هستید و گوید ما در اسلام سابقه دار هستیم، خاندان پیامبر از شما سابقه دارتر هستند و به پیامبر نزدیک تر، پس پیامبر علی خداوندگار خلافت است، آنچه را خدای جهان برای وی گردانیده به دست وی دهید تا به سرانجام زیان باری افکنده مشوید.

و آنگاه عمار یاسر برخاست و گفت: ای ابا بکر حقی را که خدا برای دیگران نهاده به خویشتن ویژه مگردان، نخستین کس مباش که پیامبر را در باره دودمان نافرمانی کرده باشی، حق را با خداوند آن بسپار و بار خویشتن را سبک گردان، با پیامبر نوعی رو به روی شو که از تو خشنود باشد و نزد خدا سرافراز باشی.

و آنگاه خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر تو ندانی که پیامبر گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ ابو بکر گفت دانم. خزیمه گفت: من برای خدا گواهی دهم که شنیدم پیامبر می گفت: خاندان من میان حق و باطل را جدا کنند و ایشان پیشوایانی هستند

که از آنان پیروی شود.

و آنگاه ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابا بکر من گواه هستم که پیامبر برای سخنرانی ایستاد و علی را بلند گردانید، انصار گفتند: او را برای خلافت بلند کرده. برخی گفتند: او را برای آنکه مردمان بشناسند هر که را پیامبر سر کار ویست علی نیز سر کار ویست بلند کرده. آنگاه پیامبر گفت: ای مردمان بدانید که خاندان من اختران زمین هستند، ایشان را پیش دارید و کسی بر اینان پیش مگیرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۵

آنگاه سهیل بن حنیف برخاست و گفت: من گواه هستم که از پیامبر شنیدم که بالای منبر می گفت:

پس از من علی پیشوای شماست، او برای پیروان من از همه کس شایسته تر و نیک خواتر است.

آنگاه ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خاندان پیامبر خدا شنیده اید که پیامبر می گفت:

علی به کار پیشوایی از شما شایسته تر است.

آنگاه زید پور وهب برخاست و گفته پیشینیان خود را تأیید کرد و دیگر گروه نیز پس از وی برخاستند و در این باب سخنهایی گفتند. (موثقی) از یاران پیامبر گزارش داد که در نتیجه این گفتگوها، ابو بکر سه روز در سرای خود نشسته بیرون نیامد. سوم روز عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح، هر یک از ایشان با ده تن از دودمان و خویشاوندان خود با شمشیرهای آخته رفتند و او را از سرای بیرون آوردند و بر سر منبر نشانیدند و یکی از ایشان آشکارا گفت: هر گاه یکی از شما

باز گردد و آن گفته های گذشته را تکرار کند با شمشیرهای خود وی را پاره پاره گردانیم، آنان نیز در سراهای خود نشستند و دیگر با کسی در این باب سخنی نگفتند.

مترجم: این مطلب در این کتاب نظیر روایت سقیفه ابی حیان توحیدیست، خواننده می تواند به کتاب مقابسات ابی حیان مراجعت کند تا حقیقت مقامه نگاریها روشن گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۶

ترجمه

(۸۷۴) خدا از اسرائیل دوازده سبط برآورد و از حسن و حسین نیز دوازده سبط

- عبد الله نواده امام حسن می گوید: از امام علی بن موسی الرضا از فرزندان بنی افسس پرسیدم، گفت: خدا از اسرائیل یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم دوازده سبط برآورد و در ایشان کتاب و نبوت نهاد و از حسن و حسین فرزندان علی و فاطمه دخت پیامبر (ص) نیز دوازده سبط برآورد و خاندان ساخت. بعدا دوازده فرزند یعقوب را نام برد و گفت: زیلون پور یعقوب، شمعون پور یعقوب، یهودا پور یعقوب، تشاجر پور یعقوب، ریکون پور یعقوب، یوسف پور یعقوب، بنیامین پور یعقوب، نفتالی پور یعقوب، ودان پور یعقوب. (ابو الحسن نسابه از مشایخ صدوق نام سه تن از فرزندان یعقوب را از گفتار خود انداخته) بعدا دوازده خاندان از فرزندان حسن و حسین را برشمرد و گفت: از امام حسن شش خاندان منتشر شد: -۱- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی -۲- بنو عبد الله حسن بن بن حسن بن حسن بن علی -۳- بنو ابراهیم بن حسن بن علی -۴- بنو حسن بن حسن بن علی -۵- بنو داود حسن بن حسن بن علی -۶- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی. بازماندگان حسن بن علی از این ۶ خاندان اند.

بعدا بنو الحسین

را شمرد و گفت: - ۱- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین - ۲- بنو عبد الله بن باهر بن علی - ۳- بنو زید بن علی بن الحسین - ۴- بنو الحسین بن علی بن الحسین بن علی - ۵- بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی - ۶- بنو علی بن علی بن حسین بن علی، این شش خاندان را خدای از نژاد حسین بن علی پراکنده کرد.

مترجم: فرزندان یعقوب چنان که در تورات سفر پیدایش ۳۵ نوشته چنین است: بنی یعقوب دوازده بودند: پسران لبه: روبین نخستین زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و بساکار و زبولون. و پسران راحیل:

یوسف و بن یامین. و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی. و پسران زیفه کنیز لبه: جاد، اشیره اینانند.

پسران یعقوب که در فدان آرام برای او متولد شدند. و یعقوب نزد پدر خود اسحاق در ممری آمد به قریه اربع که حبرون باشد جایی که ابراهیم و اسحاق فربت گردیدند. در متن به جای زبولون زیلون نوشته و همچنین باقی ظاهرا درست نباشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۷

ترجمه

(۸۷۵) پیشوایان پس از پیامبر دوازده تن اند

اشاره

- مسروق گفته: نزد عبد الله بن مسعود قرآن های خود را مقابله و تصحیح می کردیم نوجوان بیابانی به او گفت: آیا پیامبر شما به شما گزارش نداده است که پس از وی چند تن پیشوا هستند؟. عبد الله در جواب گفت: نوجوان نورسیده یی هستی، این سؤالی ست که تا کنون کسی از من آن را نپرسیده بود. آری پیامبر به ما گزارش داده است که پس از وی دوازده تن پیشوای او هستند به شماره نقبای بنی اسرائیل.

ترجمه

(۸۷۶) قیس بن عبد الله گفته:

ما در حوزه یی نشسته بودیم که عبد الله بن مسعود نیز نشسته بود، جوان تازی بیابان گردی آمد و گفت: کدام از شما عبد الله بن مسعود است؟. عبد الله گفت: من عبد الله بن مسعود هستم، جوان از وی پرسید پیامبر شما برای شما گفته که پس از وی چند تن پیشوا می باشند؟. گفت: آری دوازده تن اند به شماره نقبای بنی اسرائیل.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۸

ترجمه

(۸۷۷) ابو القاسم عتاب گفته:

این حدیث لطیفی ست، ما در مسجد کوفه نشسته بودیم، عبد الله ابن مسعود با ما بود، عرب بیابان گردی در آمد و گفت: در شما عبد الله بن مسعود است؟. عبد الله گفت: آری من عبد الله هستم حاجت تو چیست؟. گفت ای عبد الله پیامبر شما به شما گزارش داده که پس از وی چند نفر خلیفه خواهند بود؟. عبد الله گفت از من چیزی پرسیدی که تا من به عراق آمده ام کسی نپرسیده، آری پیامبر گفته:

خلفای پس از من دوازده تن اند چنان که نقبای بنی اسرائیل ۱۲ تن بودند.

ترجمه

(۸۷۸) مسروق گفته:

روزی مردی نزد عبد الله بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما برای شما گفته است که پس از وی چند تن خلیفه می شوند؟. گفت: آری، کسی قبل از تو این پرسش را از من نکرده بود، تو که از همه جوان تری، چنین پرسشی کردی. پیامبر (ص) گفته: پس از من خلفای من به شماره نقبای موسی خواهند بود.

ترجمه

(۸۷۹) از مسروق روایت شده که گفته:

مردی نزد عبد الله بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما گفته که پس از وی چند خلیفه خواهند بود؟. او در جواب گفت: این پرسش را پیش از تو کسی از من نپرسیده بود، تو از جهت سن نوجوان ترین قوم هستی، آری گفت: پس از من به شماره نقباء موسی خواهد بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۹

ترجمه

(۸۸۰) از جابر پور سمره روایت شده که گفت:

با پدر خود نزد پیامبر بودم، شنیدم که می گفت: پس از من دوازده فرمان رواست، سپس آواز خود را آهسته کرد به پدر خود گفتم: پیامبر چه را آهسته گفت؟ در جواب گفت می گوید: همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۱) جابر بن سمره گفته:

با پدر خود به مسجد آمدم پیامبر (ص) را دیدم سخنرانی می کرد، پس شنیدم که می گفت: پس از من دوازده امیراند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که نشنیدم، به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می گوید همه از قریش اند.

(۸۸۲) از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

شنیدم که پیامبر می گفت: پس از من دوازده فرمان رواست، سپس آهسته چیزی گفت که نشنیدم، از پدر خود پرسیدم، چه گفت؟ گفت: می گوید:

همه از قریش اند.

(۸۸۳) سماک پور حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که پیامبر گفت:

پس از من دوازده پیشوا خواهد بود، سپس سخنی گفت که درست نشنیدم، از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۰

پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: گفته همه از قریش اند.

(۸۸۴) سماک پور حرب از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

نزد پیامبر آمدم که می گفت: کار این امت تمام نشود مگر آنکه دوازده تن بر ایشان خلیفه گردند، سپس آهسته چیزی گفت که ندانستم از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: می گوید همه از قریش اند.

(۸۸۵) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

پیامبر می گفت: این دین پیوسته ارجمند خواهد بود و بر دشمنان خود چیره گردد تا آنکه دوازده خلیفه بر ایشان خلافت کند. سپس کلمه یی گفت که از شدت داد و فریاد مردم آن را نشنیدم به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می گوید همه این دوازده خلیفه از قریش اند.

(۸۸۶) سعد بن قیس همدانی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

پیوسته کار این امت بر استقامت است و چیره بر دشمن خود است تا دوازده خلیفه که همه از قریش اند بر آن خلافت کند،

پس من به سرای پیامبر رفتم و پرسیدم بعد از این خلفاء چه خواهد شد؟ گفت: سپس هرج و مرج است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۱

ترجمه

(۸۸۷) سماک و عبد الله بن عمیر و حصین بن عبد الرحمن گفته اند

که از جابر بن سمره شنیدیم که می گفت: با پدرم نزد پیامبر آمدم، پیامبر گفت: پیوسته کار این امت نیکوست و بر دشمن خود چیره است تا دوازده فرمان روا بر آن بگذرد یا دوازده خلیفه. سپس کلمه یی گفت که بر من پوشیده شد از پدرم پرسیدم، گفت:

می گوید همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۸) زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل کرده اند که می گفت:

با پدرم نزد پیامبر بودیم. شنیدم که پیامبر می گفت بعد از من دوازده امیر خواهد بود سپس چیزی گفت که نشنیدم، از پدرم پرسیدم چه گفت؟. گفت: می گوید همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۹) از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن روایت کرده اند

از جابر بن سمره که گفت: پیامبر گفت پس از من دوازده امیر خواهد بود، غیر از آنچه در حدیث خود گفته. سپس چیزی گفت که نشنیدم، برخی از ایشان در حدیث خود گفت از پدرم پرسیدم و برخی گفتند از قوم پرسیدیم در جواب گفتند: گفت: همه از قریش اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۲

ترجمه

(۸۹۰) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:

شنیدم پیامبر می گفت: پیوسته کار این امت بلند است از دست بدسکالان تا دوازده خلیفه بر آن حاکم باشد. سپس کلمه یی گفت که آن را نفهمیدم، از کسی که نزدیک تر به پیامبر بود پرسیدم گفت می گوید: همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۱) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

که او گفت با پدرم نزد پیامبر بودم. پیامبر گفت: پیوسته این دین ارجمند است و بلند یاری می شود از کسانی که قصد آن کنند تا دوازده خلیفه بر آن فرمانروایی کند، سپس کلمه یی گفت که از داد و فریاد مردم درست نشنیدم به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت: می گوید:

همه ایشان از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۲) عامر شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

که او می گفت با پدرم در مسجد بودم و پیامبر (ص) سخن رانی می کرد، شنیدم که می گفت: بعد از من دوازده امیر فرمانروایی می کنند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت: می گوید: همه از قریش اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۳

ترجمه

(۸۹۳) باز از شعبی از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

با پدرم در مسجد بودم و پیامبر سخن رانی می کرد، شنیدم که می گفت: دوازده خلیفه است، بعد آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم چه می گوید. به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت: می گوید از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۴) از اسود بن سعید همدانی روایت شده

که گفت از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: پس از من دوازده خلیفه است که همه از قریش اند. چون به سرای خود بازگشت نزد وی رفتم و گفتم: بعدا چه خواهد شد؟ گفت هرج و مرج می شود.

ترجمه

(۸۹۵) عبد الملک بن عمیر گفته:

از جابر بن سمره شنیدم که می گفت: پیامبر می گفت: همیشه کار مردمان روان است تا دوازده مرد بر ایشان فرمانروایی کند سپس کلمه یی گفت که بر من پوشیده شد به پدرم گفتم چه گفت: گفت می گوید: همه از قریش اند.

(۸۹۶) سعید بن خالد از جابر بن سمره از پیامبر روایت کرده

که پیامبر می گفت: همیشه این دین اسلام نیکو از دشمن دشمنان بدان گزندی نرسد و از اندیشه بد اندیشان در امان است تا دوازده امیر که همه از قریش اند بر آن فرمانروایی کنند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۴

(۸۹۷) ابن سیرین از جابر بن سمره سوانی روایت کرده که او می گفت:

نزد پیامبر بودم، او می گفت: این کار را دوازده تن فرمانروایی کنند، مردمان بانگ بر آوردند، چیزی گفت که نشنیدم از پدرم که به پیامبر نزدیک تر بود، پرسیدم چه گفت؟ گفت: می گوید همه ایشان از قریش و مانند ایشان دیده نشده.

(۸۹۸) عامر بن سعد گفته:

نامه نوشتم به جابر بن سمره با غلام من که نامش نافع بود گفتم به من گزارش ده چیزی را که از پیامبر شنیده یی در جواب نوشت از پیامبر شنیدم در روز آدینه که آن اسلمی را سنگسار کرد می گفت: پیوسته این دین پایدار است تا قیامت و دوازده تن بر شما خلیفه خواهند بود که همه از قریش اند.

(۸۹۹) از سرح برمکی در کتاب روایت شده که گفته:

در این امت دوازده تن اند که جدایشان پیامبر ایشان است. پس هر گاه این عده سپری شوند مردمان طغیان می کنند و در زمین سرکشی نمایند و زیان ایشان میان خود خواهد بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۵

(۹۰۰) از ابی خالد روایت شده

که برای ابی نجران گفته و سوگند یاد کرده که این امت نابود نگردد تا در ایشان دوازده تن خلیفه گردند و همه به هدایت و دین حق عمل کنند.

(۹۰۱) از مکحول روایت شده که می گفت:

برای وی نقل شده که پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود. و به لفظ دیگری نیز یاد شده.

ترجمه

(۹۰۲) از وهب بن منبه روایت شده که می گفت:

پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود سپس هرج و مرج می شود و بعدا چنان و چنان خواهد بود.

ترجمه

(۹۰۳) از کعب الاحبار روایت شده که در خلفاء گفته:

ایشان دوازده تن اند، هر گاه زمان ایشان سپری گردد و بعدا طبقه نیکوکاری آمد که خدا بر زندگی ایشان بیفزاید و همچنان خواهد بود سپس این آیه را فرو خواند: «خدا آنان را که کارهای نیکو به جای آوردند وعده داده که ایشان را بر زمین خلیفه گرداند چنان که قبل از ایشان را خلافت داد». خدا به بنی اسرائیل نیز چنان کرد و این از توانایی خدا دور نیست که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۶

روزی کار این امت را فراهم گرداند چه در روزی یا نیم روزی. همانا روزی نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه می شمارند.

ترجمه

(۹۰۴) از سماک روایت شده که گفت:

جابر بن سمره گفته بود: از پیامبر شنیدم که می گفت:

پس از من دوازده امیر بر شما فرمانروایی کنند، آنگاه کلمه یی گفت که درست نشنیدم، از مردم پرسیدم چه گفت؟. گفتند: می گوید: همه از قریش اند.

ترجمه

(۹۰۵) باز شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:

از پیامبر شنیدم که می گفت:

کار این امت پیوسته ظاهر و آشکار است تا دوازده تن بر ایشان خلافت کنند که همه ایشان از قریش اند.

ترجمه

(۹۰۶) سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند

که او گفته بود نزد پیامبر بودم دیدم حسین بن علی بر زانوی وی نشسته پیامبر میان دو دیده و دهان وی را می بوسد و می گوید: تو سرور فرزند سرور هستی و تو پیشوا فرزند پیشوا هستی و تو پدر پیشوایان هستی و تو حجت خدا هستی، تو پدر حجتان خدا نه تن از صلب خود هستی که نهم ایشان قائم ایشان است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۷

ترجمه

(۹۰۷) از علی بن ابی طالب روایت شده

که پیامبر گفت مژده باد شما را مژده باد شما را سه بار، همانا مثل امت من مثل بارانی است که دانسته نمی شود آغازش نیکوتر است یا انجامش همانا مثل امت من مثل باغی است که گروهی از آن در سالی خورند، سپس گروهی دیگر در سالی، شاید آخر آن پهناورتر و ژرف تر باشد از جهت طول و فرع و نیکوتر از همه از حیث چیدن و چگونه نابود گردد امتی را که من پیشرو آن هستم و دوازده تن پس از من از نیکبختان باشند و اول آن خداوندان خرد و عیسی بن مریم پایان آن لیک میان آن اول و آخر زادگان هرج و مرج نابود گردند و ایشان از من نیستند و من از ایشان نیستم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۸

ترجمه

(۹۰۸) از امام صادق روایت شده که گفت:

چون ابو بکر در گذشت و عمر خلیفه او شد، وقتی در مسجد نشسته بود، مردی بر او آمد گفت: ای امیر مؤمنان من مردی جهود هستم و در میان جهودان دانای کلان هستم، می خواهم که چند پرسش از تو کنم، هر گاه پاسخ آنها را دادی من مسلمان گردم: گفت:

آنها کدام است؟ گفت: سه و سه و یک، اگر خواهی از تو باز پرسم و اگر در میان این گروه کسی از تو داناتر است مرا به وی رهنما؟ گفت: از این جوان یعنی علی بن ابی طالب پرس. جهود نزد علی آمد و پرسشهای خود را بگفت، علی پرسید چرا گفتی: سه و سه و یک و نگفتی هفت؟ گفت: هر گاه چنین می کردم من نادان بودم، اگر از سه نخستین جواب ندهی مرا بسنده است. گفت: هر

گاه پاسخ دهم مسلمان گردی؟. گفت: آری. گفت: بپرس گفت: نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه یی که بر روی زمین جوشید و نخستین درختی که روید کدام است؟

گفت: ای جهود شما جهودان پندارید که نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی ست که در بیت المقدس است، شما دروغ گفته اید، آن سنگی ست که آدم از بهشت آورده، گفت: راست گفتی به خدا از خط هارون بگفته، موسی همین است. بعدا گفت: شما گویند: نخستین چشمه یی که جوشید چشمه یی ست در بیت المقدس است، دروغ گفته اید، آن چشمه حیوان است که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه ایست که خضر از آن نوشید و هر که از آن بنوشد زنده ماند، گفت: راست گفتی، همین به خط هارون از گفتار موسی نگاشته شده، گفت؛ شما گویند نخستین درختی که بر زمین رویده زیتون است، دروغ گفته اید.

آن خرمای عجوه است که آدم آن را از بهشت با خود آورد، گفت: راست گفتی به خدا. چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی.

گفت: سه دیگر در این امت چند پیشوای راستین است که هر که ایشان واگذارد به ایشان گزندی نرساند و خوار نکردند؟. گفت: دوازده تن اند، گفت: درست گفتی به خدا چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی، گفت: پیامبر شما در کجای بهشت نشیمن گزینند؟. گفت: در بلندترین درجه از جنات عدن گفت: درست گفتی، سوگند به خدا که هارون چنین نگاشته و موسی چنان گفته: گفت: کی در سرای او با وی همراه می شود؟ گفت: دوازده پیشوا، جهود تصدیق کرد و سوگند بر صحت آن یاد کرد، بعدا

هفتم را پرسید و مسلمان شد، گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده ماند؟. گفت: سی سال، گفت: بعدا چه خواهد شد؟ می میرد یا کشته می شود؟ گفت کشته شود و بر سر وی ضربتی آید که ریش وی از آن سر وی رنگین

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۹

گردد، گفت: درست گفתי همین است. صدوق گفته: من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل نوشته ام.

ترجمه

(۹۰۹) سلیم بن قیس هلالی گفته:

از عبد الله بن جعفر طیار شنیدم که می گفت: من با امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامه بن زید نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه سخنی در افتاد، من به معاویه گفتم: که من خود از پیامبر شنیدم که می گفت: من به مؤمنان از ایشان اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب (ع) بر مؤمنان از ایشان اولی ست و چون علی شهید شد، حسن بن علی به مؤمنان از ایشان اولی ست پس از او فرزندم حسین به مؤمنان از ایشان اولی ست و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر به مؤمنان از ایشان اولی ست، سپس فرزندم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از ایشان اولی ست، ای حسین تو او را ادراک کنی پس دوازده امام کامل می شوند که نه تن از آنان از فرزندان حسین هستند. عبد الله بن جعفر گفته: سپس حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامه بن زید را گواه خواستم: برای من نزد معاویه گواهی دادند. و سلیم بن قیس گفته: من همین حدیث را از سلمان و ابو

ذر و مقداد شنیدم و همه یاد آور شدند که ما از پیامبر شنیده ایم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۰

ترجمه

(۹۱۰) جابر بن عبد الله أنصاری گفته:

سرای فاطمه دخت پیامبر رفتم دیدم نزد ولی لوحی ست در آن نام اوصیاست پس شماره کردم دوازده بودند یکی از ایشان قائم بود. سه از ایشان را نام محمد بود و سه علی.

ترجمه

(۹۱۱) ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:

خدا محمد را به پیامبری به پری و آدمی فرستاد و بعد از وی دوازده وصی از او نهاد برخی در گذشتند و برخی مانده اند. و به هر یک از اوصیاء راه و رسمی جاری شده و اوصیایی که پس از محمد آمدند بر سنت اوصیای عیسی خواهند بود و ایشان دوازده اند و امیر المؤمنین علی به سنت مسیح بود.

ترجمه

(۹۱۲) زراره بن أعین گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: ما دوازده پیشوا هستیم، از ایشان است حسن و حسین سپس پیشوایان از فرزندان حسین اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۱

ترجمه

(۹۱۳) سماعه بن مهران گفته:

من و ابو بصیر و محمد بن عمران مولی امام محمد باقر در منزل وی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق شنیدم که می گفت: ما دوازده تن هستیم که از خدا خبر دهیم، پس ابو بصیر گفت: به خدا سوگند می خوری که این سخن را از امام صادق شنیده یی یک بار یا دو بار سوگند یاد کرد که این سخن را از او شنیده ام، ابو بصیر گفت اما من این را از امام محمد باقر شنیدم.

ترجمه

از عبد الله بن ابی الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟. گفت: دلیل بر امامت و علامت حجت بر مؤمنین آنکه سرپرست کارهای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۲

مسلمانان و گویا به قرآن و دانا به احکام آن است، علی جانشین پیامبر بر پیروان ویست و او نسبت به پیامبر مانند هارون بود نسبت به موسی، و فرمان برداری وی واجب است. چنان که در قرآن گفته: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدای را فرمان برداری کنید و پیامبر و خداوندان امر خود را فرمان برداری کنید، آنکه خدا وی را در قرآن چنین وصف کرده: ولی شما خدا و پیامبر اوست و کسانی که نماز می گزارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند، و آنکه در روز غدیر خم مولای گروندگان خوانده شده و پیشوای او ثابت گردیده به دستور پیامبر (ص) از سوی خدا چنان که گفته: آیا من به شما از شما اولی نیستم؟ گفتند آری اولی هستی، پس گفت: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست، بار

خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار و یار او را یار باش، و آنکه وی را واگذارد او را واگذار و یاری گروهی را یاری فرما.

او علی بن ابی طالب سرور گروندگان و پیشوای پرهیزکاران است، پس از پیامبر فرمان برداری از وی واجب است و بعد از او حسن بن علی بعدا حسین بن علی که دو سبط پیامبرند، سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد، و حسن بن علی و محمد بن الحسن (ع) می باشند. تا امروز هر کدام یکی پس از دیگری پیشوای اند.

ایشان خاندان پیامبرانند که به وصایت و پیشوایی شناخته شده اند، زمین در هر دوره یی از یکی از ایشان تهی نیست، مخالف ایشان گمراه و گمراه کننده و رها دهنده ایشان رهایی دهنده حق و هدایت است. ایشان مفسر قرآن و گویندگان از سوی پیامبرانند. آنکه می میرد و ایشان را به پیشوایی نشناسد مرگ وی مرگ زمان جاهلیت باشد. راه و رسم ایشان پارسایی و راستی و کوشش و امانت بود، دستور ایشان شب زنده داری و پرهیز از محرمات و انتظار گشایش و نیکی اخلاق و خوشی و خوبی همسایگی ست. بعدا تمیم بن بهلول گفته:

که ابو معاویه از اعمش از امام صادق مانند این حدیث را برای من نقل کرده است.

ترجمه

(۹۱۵) از امام باقر روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین به ابن عباس گفت: شب قدر در هر سال با آنکه فرود می آید در آن شب فرمان سال و آن فرمان پیشوایان بعد از پیامبر است. ابن عباس گفت: ایشان کیان اند؟ علی

گفت: من و یازده تن از صلب من ائمه محدثین اند.

ترجمه

(۹۱۶) و به همین اسناد گفت که پیامبر به یاران خود گفته:

به شب قدر ایمان آورید زیرا آن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۳

برای علی بن ابی طالب و فرزندان یازدهگانه وی است پس از من.

ترجمه

(۹۱۷) زراره گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: دوازده امام اند از دودمان محمد که همه محدثون اند پس از پیامبر و علی بن ابی طالب از جمله ایشان است.

ترجمه

(۹۱۸) از ابی بصیر روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: نه پیشوا بعد از حسین بن علی خواهند بود که نهم ایشان قائم ایشان است.

ترجمه

(۹۱۹) از زراره روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: دوازده امام اند و از ایشان است علی و حسن و حسین سپس از فرزندان حسین اند. من که صدوق هستم آنچه در این معنی بود در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اثبات غیبت آورده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۴

ترجمه

(۹۲۰) در مسواک کردن دوازده خاصیت است

- پیامبر (ص) گفته: در مسواک کردن دوازده خاصیت است، دهان را پاک می کند، خدای را خشنود می سازد، دندان ها را

سفید می گردانند، چرک آنها را دور می کند، بلغم را می کاهد، اشتهای خوراک را می افزایشد، نیکها را دو چندان می گرداند، رسم پیامبر باشد، فرشتگان گواه شوند، بن آنها را سخت می سازد، راه قرآن خواندن را پاک می کند، دوگانه بی که پیش از گزاردن آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک نزد خدا برتر است.

امام صادق گفته: در مسواک دوازده منش است: راه و رسم پیامبر است، دهان را پاک می کند، دیده را روشن می سازد، خدای را خشنود می دارد، دندان ها را سفید می گرداند، شوخی دندان را دور می کند، بن دندان را سخت می سازد، اشتهای خوراک می آورد، بلغم را می کاهد، نیروی حافظه را می افزایشد، نیکها را دو چندان می کند، فرشتگان را شادمان می سازد، از علی نیز راجع به مسواک کردن همچنین روایت کرده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۶

ترجمه

(۹۲۱) حدیث دوازده پرده

- علی بن ابی طالب چنان که از او روایت کرده اند گفته: خدا چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و دیگر از پیامبرانی که در قرآن گفته: وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پایان یابد بیافریند و قبل از آنکه همه انبیا را بیافریند نور محمد را آفرید و با آن دوازده پرده آفرید. پرده قدرت، پرده عظمت، پرده رحمت، پرده سعادت، پرده کرامت،

پرده منزلت، پرده هدایت، پرده نبوت، پرده رفعت، پرده هیبت، پرده شفاعت.

بعدا خدا نور محمد را دوازده هزار سال در پرده قدرت نگاه داشت، او در آن می گفت: پاک است پروردگار من که برتر است. و یازده هزار سال در حجاب بزرگی نگاه داشت، و او در آن می گفت: پاک است دانای راز نهران، و در پرده منت ده هزار سال نگاه داشت که می گفت: پاک است خدایی که پایدار است. در پرده رحمت نه هزار سال نگاه داشت که می گفت: پاک است خدای بزرگ و برتر. و در پرده سعادت هشت هزار سال می گفت: پاک است آنکه پایدار است و در کار خود پرتی ندارد. و در پرده کرامت هفت هزار سال می گفت:

پاک است، خدایی که بی نیاز است و نیازمند نگردد، و در پرده منزلت شش هزار سال می گفت: پاک است پروردگار من که با کرامت است، و در پرده هدایت پنج هزار سال می گفت: پاک است پروردگار عرش و در پرده نبوت چهار هزار سال می گفت: پاک است پروردگار عزت، از آنچه به نادانی وی را وصف کنند. و در پرده رفعت سه هزار سال می گفت: پاک است خداوند ملک و ملکوت. و در پرده هیبت دو هزار سال می گفت:

پاک است خدا و به ستایش وی همدم هستم و در پرده شفاعت هزار سال می گفت: پاک است پروردگار من که بزرگ است و به ستایش وی مشغول هستم.

بعدا خدا وی را چون نور درخشانی بر لوح پدیدار کرد تا چهار هزار سال بعدا بر عرش آشکار ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در کمر آدم نهاد و از آنجا به نوح

نقل داد و از نهادی به نهادی گردانید تا از پشت عبد الله بن عبد المطلب برآورد و شش کرامت خاص وی گردانید: پیراهن رضا، رداء هیبت، تاج هدایت و زیر جامه معرفت و بند آن را مهر قرار داد، نعلین خوف و عصای منزلت بعدا خدا به وی گفت: ای محمد برو پیش مردمان و به ایشان بگوی:

لا اله الا الله، محمد رسول الله.

مایه این جامه که وی پوشیده بود از شش چیز فراهم شده: تنش از یاقوت و دو آستین آن از مروارید، خشتک آن از بلور زرد و دو زیر بغل آن از زبرجد و طوق آن از مرجان سرخ و یقه آن از نور پروردگار، به برکت این جامه زیبا، توبه آدم را خدا پذیرفت و انگشتری سلیمان را به وی بازگردانید و یوسف را به یعقوب و یونس را از شکم ماهی رها کنید و پیامبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید، این جامه محمد بود صدوق گفته: ارواح همه پیشوایان و گروندگان با روح محمد آفریده شده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۷

ترجمه

(۹۲۲) پرهیزگاران را دوازده نشانه است

- امام محمد باقر (ع) گفته: که امیر المؤمنین علی می گفت: پرهیزگاران را نشانه هایی ست که به آنها شناخته می شوند: راستگویی، پس دادن سپردنی به جای آوردن پیمان، اندک نازیدن، اندک بخل، پیوند خویشاوندی، آمرزش بر ناتوانان، اندکی خوی با زنان، دهش، نیکی، خوش خویی، بردباری، پیروی از دانش، در بندگی خدا خوش پایان اند. خوشا که به تازی طویی گویند نیز نام درختی ست در بهشت که دهنه سرای پیامبر است و در سرای هر مؤمنی بی استثناء شاخه یی از شاخه های آن هست، هر چه دل آن مؤمن

بخواهد آن را برکند آن شاخه به او برمی دهد، هر گاه سواری تندرو صد سال در سایه آن راه پیماید از آن بیرون نرود و هر گاه کلاغی از زیر آن پرواز گیرد به بالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد، شما در این بهره مندی بی کران گرایش کنید، گرونده سرگرم خود است و مردمان از وی در آسایش اند. هر گاه تاریکی شب او را فرا گیرد چهره خویش بر خاک نهد و با خدا مناجات کند

،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۸

ترجمه

(۹۲۳) بر دوازده تن درود مفرستید

- امام صادق از پدر خود روایت کرده که می گفت:

درود مفرستید بر جهود و ترسا و گبر و بت پرست و بر آن که بر خوان باده گساری نشسته و بر شطرنج باز و فردی و بر مأبون و بر شاعری که زنان پاک را نسبت به زنا دهد و بر آنکه در حالی نماز گزاردن است زیرا نماز گزار نمی تواند پاسخ دهد چون که سلام از سلام کننده واجب نیست لیک جوان آن واجب است و بر سود خوار و بر کسی که در حال ریستن است و بر آنکه در گرمابه است و بر کسی که آشکارا گناه ورزد،

ترجمه

(۹۲۴) پیامبر جعفر بن ابی طالب را دوازده گام استقبال کرد

- علی بن ابی طالب گفته:

چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه بازگشت پیامبر وی را دوازده گام استقبال کرد و میان دو دیده اش را بوسید و بگریست و گفت: ندانم که به کدام یک از دو بخشش خدا بیشتر شادمان کردم به آمدن تو ای جعفر یا به گشایشی که خدا به دست برادر تو علی نسبت به درهای خیبر کرامت کرده.

ترجمه

(۹۲۵) در تابوت زرف دوزخ دوازده تن اند

- چنان که روایت کرده اند، علی گفته: در تابوت زرفی شش تن از گذشتگان باشند و شش تن از پیروان این امت آخر الزمان، آن شش تن از گذشتگان:

فرزند آدم است که برادر خود را کشت و سر فراعنه و سامری و دجالی که در زمره پیروان گذشته نام برده شده و در آخر

الزمان بیرون آید و هامان و قارون شش تن از پیروان آخر الزمان: نعثل جهودی بود و معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری راوی دو تن را فراموش کرده که نام برد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۹

ترجمه

(۹۲۶) بر خوان دوازده چیز است

- امام حسن بن علی (ع) گفته، بر سر خوان دوازده چیز است که باید هر مسلمانی آن را بداند. چهار از آنها واجب است و چهار از آنها مستحب است، آنچه فرض است: شناختن روزی دهنده و خشنودی به قسمت و نام خدا بردن و سپاس خدا کردن است و آنچه سنت است:

شستن است پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان و فرهنگ خوردن آنچه در برابر توست و خرد گرفتن لقمه و خوب خاییدن آن و نگاه نکردن به روی دیگران.

پیامبر به علی گفته: شایسته است مسلمان برای سر خوان دوازده چیز را بیاموزد که چهار از آن لازم است و چهار از آن مستحب است و آن چهار که لازم است بداند آنچه را می خورد حلال است، خدای را یاد کند و سپاس نماید و بدان خشنود باشد و آن چهار که مستحب است روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و آنچه در پهلوی

ویست بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که فرهنگ است لقمه را خرد گرفتن و خوب بخاید و بسیار به روی حاضران منگرد و دستهای خود را بشوید.

ترجمه

(۹۲۷) ماههای سال دوازده است

اشاره

- امام محمد باقر گفته: خدا ماهها را دوازده آفرید که سیصد و شصت روز باشد. و هر ماهی سی روز است لیک آن شش روزی که خدا در آن ها آسمانها و زمین را آفرید از آن بیرون شد، از این جهت برخی از ماهها از سی کمتر شد. ظاهرا این خبر ساختگی ست زیرا نه روی ماههای قمری حقیقی قابل تطبیق است و نه روی ماههای شمسی و نه با قاعده نجوم دانی قدیم و نه با قواعد جدید و نه روی قواعد شرعی ست زیرا آنچه نقل شده است از طریق شرع هر گاه متعلق حکم حکم شرعی باشد گوید:

صم للرؤیه و افطر للرؤیه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۰

ترجمه

(۹۲۸) از عبد الله بن عمر روایت شده که گفته:

سوره؛ «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» تا آخر سوره در میان روزهای تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذیحجه بر پیامبر (ص) وحی شد، دانست که حج آخرین ویست، سوار اشتر عضباء خود شده در میان همه حجاج سخن رانی کرد اول خدای را ستود و ثنای وی را به جای آورد، آنگاه گفت: ای مردم هر خونی در زمان جاهلیت ریخته شده از میان رفت و پیش از همه خون (حارث پور ربیعہ یکی از عم زاده های پیامبر از دودمان بنی هاشم بود) از میان رفت، این کس برای جستجوی دایه در دودمان هذیل رفت بنی لیث وی را کشته بودند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۱

هر رباخواری که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه وام داران مانده تباه است و قبل از همه نزول وامهای عباس بن عبد المطلب تباه شد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز به منتهای خود رسیده

و مانند همان روز است که خدا تازه آسمانها و زمین را آفرید شماره ماهها نزد خدا دوازده است در آغاز آفرینش آسمانها و زمین در کتاب خدا ثبت شده چهار آنها گرامی ست و نباید در آنها نبرد کرد: رجب مضر که میان جمادی و شعبان است و ذو القعدة و ذو الحجه و محرم.

در این ماهها به خویشتن ستم روا مدارید، جابه جا کردن ماههای حرام بسیاری در کفر است که آنان که کافراند در آن گمراهی پیشه کنند. چون ماهی را در سالی حلال دانند و در سالی حرام تا شماره ماههایی که خدا حرام کرده برابر کنند، آن سال که محرم را حرام می کردند. صفر را حلال می دانستند، آن سال که صفر را حلال می دانستند به جای آن محرم را حلال می کردند. ای مردم دیو ناامید شد که دیگر در شهرستان شما پرستیده گردد و از شما به گناه های خرد خوش است و به گناه خرد از او در دین خود بترسید.

ای مردم هر که سپردنی دارد به خداوند آن برساند. زنان نزد شما عاریه اند و برای خود سود و زیانی نتوانند خواست. شما آنان را به امانت از خدا بگرفتید و به دستور روی ایشان را بر خود حلال کردید، شما به ایشان حقی دارید و آنان نیز بر شما حقی دارند، حق شما بر ایشان آن است که کسی را جز شما به همبستری نپذیرند، و در کارهای خوب فرمان برداری کنند، ایشان بر شما حق خوراک و پوشاک دارند، البته هیچ گاه ایشان را تأدیب بدنی مکنید در شما کتاب خدا به یادگار نهاده شده بدان درآویزید. آنگاه پرسید امروز

چه روزیست؟ گفتند: روز حرام است، پرسید چه ماهی ای است؟ گفتند: ماه حرام، پس پرسید چه شهریست؟

گفتند: شهر حرام. گفت: خدا خون و خواسته آبروی شما را به یک دیگر حرام کرده مانند حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر تا آن را دیدار کنید، حاضرین شما به غائبین برسانند پس از من پیامبری نیست و پس از شما امتی نخواهد بود، آنگاه دستهای خود را چندان بلند کرد که سفیدی زیر بغل وی نمایان شد و گفت:

خدایا گواه باش که من وظیفه پیامبری خود را رسانیدم.

ترجمه

(۹۲۹) محمد بن ابی عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده

در تفسیر آیه قرآن که گفته: شماره ماهها نزد خدا دوازده است و در کتاب خدا ثبت از روزی که آسمانها و زمین را بیافرید. گفت: دوازده ماه:

محرم است، صفر، ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاولى، و جمادی الاخری، رجب، شعبان، ماه رمضان،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۲

شوال، ذو القعدة، ذو الحجه، چهار از آنها ماه حرام باشد که بیست روز از ذی الحجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر. مشهور ماههای حرام: ذی قعدة و ذی حجه و محرم و رجب است.

ترجمه

(۹۳۰) شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت

- امام صادق (ع) گفته: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت، بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است آنگاه گفت: چون بامداد گردد درهای آسمان باز گردد، بادهای وزیدن گیرد خدا به آفریدگان خویش نظر کند. من دوست می دارم که در این هنگام کار نیک از من به حضرت او رود. بعدا گفت: پس از نمازها خدای را بخوانید که برآورده شود.

ابو هاشم به امام علی النقی گفته: چرا نماز واجب و نافله در شبانروز پنجاه رکعت است (هر گاه دو گانه نشسته عشاء در شمار نیاید) نه اندک شود نه بسیار؟ گفت: شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا بر آمدن خورشید نیز ساعتی ست و روز نیز دوازده ساعت است. و برای هر ساعتی دو رکعت نماز نهاده شده، و از فرو شدن آفتاب تا نهایان شدن روشنی آن غسق گفته شده است.

ترجمه

(۹۳۱) [نامهای ساعات شب و روز]

ابو اسحاق گفته: تغلب که از ائمه لغت عرب است. ساعت‌های شب را به این نامها برای ما یاد کرد به ترتیب: غسق، فحمه، عشو، هده، جنح، هزیع، فقد قعر، زلف، سحره، بهره، و ساعت‌های

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۳

روز را به این نامها یاد کرده است به ترتیب: راد، شروق، متوع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیره، ظهیره، اصیل، طفل.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۴

ترجمه

(۹۳۲) بروج چرخ دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است، دریاهاى کلان دوازده است، جهانها نیز دوازده است

- ابان پور تغلب گفته: نزد امام صادق بودم، مردی از اهل یمن آمد، امام گفت: ای سعد خوش آمدی، آن مرد گفت: این نامیست که مادر من مرا بدان نامیده، کم کسی مرا بدان می شناسد.

امام (ع) گفت: ای سعد مولی راست گفتی. آن مرد گفت: برخی تو گردم، این پا نام من است، امام گفت:

پا نام نیکو نیست. خدا در قرآن گفته: پا نام روی هم مگذارید، برای گرونده نام بی ایمانی بد است. ای سعد چه پیشه داری؟ گفت: ما خاندان اخترشناسی هستیم، در یمن کسی از ما در آن داناتر نیست. امام گفت:

خواهم از تو پرسشهایی در نجوم کنم، گفت: بپرس، پرسید روشنی خورشید چند درجه از روشنی ماه پیش تر است. گفت: ندانم. گفت: راست گفتی، پرسید روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟ گفت:

ندانم، پرسید نام ستاره یی که چون برآید شهوت گاوان به جنبش آید چیست؟ گفت: ندانم. پرسید روشنی مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره یی که چون برآید اشتران جفت گیری کنند کدام است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره یی که چون برآید سگان جفت گیری کنند چیست؟

گفت: ندانم.

پرسید: ستاره زحل نزد شما چگونه است؟ گفت: ستاره نحسی ست؟

گفت (ع): چنین مگو، زیرا آن ستاره علیست و ستاره اوصیاء است، و آن ستاره ثاقب است که در قرآن گفته: و النجم الثاقب. یعنی ستاره رخنه کننده. مرد یمانی پرسید ثاقب چه معنی دارد؟ گفت: از آسمان هفتم برآید لیک با نور خود همه آسمانها را می شکافد، از این جهت خدا آن را ثاقب نامید ای یمانی شما در یمن دانایی دارید؟ گفت: آری دانایانی هستند که کسی در دانش به آنان نرسد. امام گفت: دانش ایشان تا کجا رسیده؟. گفت: پیرندگان فال می زند و در ساعتی تا مسافت ماهی برای سوار تندرو جای پا را دریافت می کند. امام گفت: دانای مدینه از دانای یمن داناتر است. زیرا دانش دانای مدینه تا آنجاست که پی گردی و فال پرنده بدان نرسد و در لحظه یی همه مسافت مسیر آفتاب که در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را درمی یابد. یمانی گفت: گمان ندارم کسی این موضوع را بداند. ظاهرا این خبر از ساخته های ابان بن تغلب است به دلیل آنکه هر گاه صحت داشت پرسشهایی را که امام می کرد منجم یمانی فرو می ماند باید بگوید که آن ستاره ها کدام است، در صورتی که امام چیزهایی را که خردتر از این ها بود نام می برد چگونه این مطالب مهم را نام نبرد؟ گویا ابان بن تغلب این داستان را از داستانی که حضرت علی هنگام رفتن به نبرد خوارج از آن منجم دهقان گفتگو شده اقتباس کرده و این بار به این شکل آن را نقل کرده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۵

ترجمه

(۹۳۳) دوازده درمی از پیامبر

- امام صادق (ع) گفته: مردی پیش پیامبر آمد،

دید جامه او کهنه است، دوازده درم داد و خواهش کرد با آن جامه یی برای خود خرد. پیامبر به علی داد و گفت: با آن جامه بخرد، او رفت و خرید و آورد، پیامبر نپسندید گفت: آن را باز پس ده باز پس داد و دوازده درم را بیاورد بعدا با هم به بازار رفتند. در میان راه کنیزی را دید که نشسته می گرید، پرسید چرا می گریی؟ گفت: به من چهار درم دادند که چیزی بخرم آن را گم کردم. اکنون از بازگشت بیمناک هستم، پیامبر از آن چهار درم به وی داد، آنگاه در بازار جامه یی خرید به چهار درم، برهنه یی را دید که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۶

می گفت: هر که مرا بپوشاند خدا او را بپوشاند، پیامبر آن را که پوشیده بود بدو داد با چهار درم دیگر جامه یی برای خود خرید چون بازگشت دید آن کنیز در راه نشسته می گرید پرسید چرا نرفتی گفت:

چون دیر کردم می ترسم، پیامبر با وی رفت تا به در سرای خداوند او رفت سلام کرد جواب ندادند تا سه بار سومین بار جواب دادند و گفتند: بار اول جواب ندادیم تا برکت به سبب تکرار تو به ما افزون گردد، پیامبر از ایشان خواست تا به آن کنیزک گزند نرسانند، خداوند وی او را برای پیامبر آزاد کرد، پیامبر می گفت:

دوازده درم ندیدم که این همه برکت از آن آشکار گردد دو تن را پوشانید و کنیزی آزاد کرد،

ترجمه

(۹۳۴) سرشناسان پیامبر بر مردم مدینه دوازده تن بودند

- عثمان احمر از گروهی از پیروان خود روایت کرده که گفته اند: پیامبر از پیروان خود به فرمان فرخ سرور دوازده سرور برگزیده به شماره سرشناسان بنی

اسرائیل که موسی گزیده بود، نه تن از ایشان از تیره خزرج بودند و سه تن از تیره اوس.

و آنان که از تخمه خزرج بودند: یکم- اسعد بن زراره بود. دوم- براء بن معرور. سوم- عبد الله

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۷

بن عمرو حرام پدر جابر بن عبد الله. چهارم- رافع بن مالک. پنجم- سعد بن عباد، ششم- منذر بن عمرو. هفتم- عبد الله بن رواحه. هشتم- سعد بن الربیع. نهم- عباد بن صامت بود که هر کس در پناه یکی از این اشراف خزرج در شهر مدینه می زیسته، کسی متعرض او نمی شده. و از تیره اوس. دهم- ابو الهیثم بن تیهان بود. یازدهم- اسید بن حضیر. دوازدهم- سعد بن خیشمه است، صدوق گفته: من ایشان را در کتاب نبوت آورده ام.

مصنف گفته: نقیب سرشناس دودمان و ناحیه است، و به معنی محل اعتماد آمده و به معنی و به معنی امین است گواه بر قوم خود و نقیب در اصل لغت عرب از نقب گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و آن را نقیب گفته اند، چون از احوال قومی که بر ایشان گماشته شده آگاهی دارد، چنان که از رازهای نهفته جستجو می گردد. و معنی گفته قرآن: دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم. این است که از هر سبطی نماینده یی گرفتیم و با او در کار دین پیمان بسته شد. برخی گفته اند که این نقیبان به شهرستانهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آنان آگاه گردند و پیش موسی باز گردند و قوم خود را از نبرد با سرکشان منع کردند. زیرا از آمادگی آنان در هراسی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۹

ترجمه

بابهای سیزدهگانه

(۹۳۵) مسخ شدگان سیزده گونه جانوران

- امام صادق (ع) از پدر خود و از جد خویش نقل کرده که مسخ شدگان از دودمان بنی اسرائیل سیزده گونه اند که از آنهاست: میمون، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه یا زالو، سگ ماهی، گزدم، تشر یا ستاره سهیل، خارپشت،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۰

ناهید یا زهره، کارتن یا عنکبوت.

میمون گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا جای داشتند و در شبیه دست اندازی می کردند و ماهی ها را شکار می کردند، خدا ایشان را به ریخت میمون گردانید. خوک گروهی از بنی اسرائیل بودند که عیسی بن مریم (ع) ایشان را نفرین کرد خدا ایشان را به ریخت خوک درآورد. شب پره زنی بود که دایه خویش را جادو کرد، خدا وی را شب پره گردانید. سوسمار عربی بیابان گردی بود که هر که را می دید می کشت. خدا وی را سوسمار ساخت. خرس مردی مأبون بود و مردمان را به خود می خواند، خدا وی را خرس گردانید.

فیل مردی بود که چهارپایان را می سپوخت خدا وی را فیل گردانید. کرم سیاه یا زالو، مردی زناکار بود که از چیزی نمی گذشت. خدا وی را به ریخت زالو درآورد. مار ماهی مردی سخن چین بود، خدا وی را به ریخت مار ماهی درآورد.

گزدم مردی بد گو و بد زبان بود خدا وی را به ریخت گزدم درآورد. تشر یا ستاره سهیل مردی باج گیر بود خدا وی را مسخ کرد. ناهید یا زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد، خدا وی را مسخ کرد. کارتن یا عنکبوت زن تند خویی بود

که از فرمان شوی سرپیچی کردی، خدا وی را به ریخت عنکبوت در آورد. خارپشت مردی تند خوی بود خدا وی را خارپشت گردانید.

علی بن ابی طالب (ع) گفته: از پیامبر راجع به مسوخ پرسیدم. گفت: سیزده گونه اند: فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره، زالو، کژدم، کارتن، خرگوش، تشر، ناهید پرسیدند انگیزه مسخ آنان چه بود؟. گفت: فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی نمی نهاد یعنی هر چه می یافت به کار می گرفت.

خرس مرد ابنه بی بود که مردمان را به خود می خواند. خوک ها گروهی ترسا بودند که از پروردگار خویش درخواست کردند برای ایشان خوان آسمانی بفرستد چون خوردند بر کفر و ضلالت سخت تر شدند.

میمون گروهی از جهودان بودند که در شبه ماهی شکار می کردند. مارماهی مرد قلتبانی بود که مردم را به زن خود خواندی. سوسمار تازی بیابان گردی بود که از حج گزاران دزدیدی. شب پره مردی بود که از سر خرما بن ها خرما ربودی. زالو مرد سخن چینی بود که میان مردمان جدایی افکندی، کژدم مرد بد زبانی بود که با زبان خویش همه را می رنجانید. کارتن یا عنکبوت زنی بود که به شوی خویشتن خیانت کردی. خرگوش زنی بود که از دستان یعنی حیض و جز آن غسل نکردی. تشر یا سهیل باج گیری بودی در یمن. ناهید یا زهره زنی بود ترسا همسر یکی از فرمانروایان بنی اسرائیل که هاروت و ماروت را فریب داد. نامش ناهیل است لیک مردم آن را ناهید گویند.

صدوق گفته: مردمان در حقیقت ناهید و تشر از مسخ شدگان به غلط هستند و می گویند اینها دو اختراند.

ایشان در اشتباه اند بلکه آنها دو جانور دریایی اند که بنام دو ستاره

آسمان نامیده شده اند چنان که بروج آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده مانند: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. زهره و سهیل نیز از این جهت است که نام دو جانور دریایی بوده اند و سبب اشتباه مردم در این دو آن است که این دو جانور را نمی توان دید. زیرا اینها در اقیانوس زندگی می کنند. و نمی توان گفت: خدا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۱

گناهکاران را اختر تابناکی ساخته که مردمان را در دل شب رهنما باشند.

گناهکاران مسخ شده پیش از سه روز زنده نمی ماندند. بلکه می مردند و فرزندی از ایشان نمی ماند.

این جانوران مسوخ خوانده شده به طریق مجاز است. و اینها مانند جانورانی هستند که خدا گروهی را مانند آنها گردانیده، چون مستحق این کیفر بودند و نعمت خدا را در ناشایست به کار بردند تا مردم بدانند که کفران نعمت سخت است این را از ابی الحسن محمد بن جعفر اسدی شنیدم.

ترجمه

(۹۳۶) پسر بچه از سیزده تا چهارده سالگی رسیده می گردد

- عبد الله پور سنان گفته: من حاضر بودم که پدر من از امام صادق (ع) پرسید کی یتیم بالغ می شود؟ گفت: هنگامی بالغ می شود که محتلم شود. گفتم:

هر گاه پسر بچه تا هیجده سالگی و کمتر و بیشتر رسد اما محتلم نگردد حکم چیست؟ گفت: هنگامی که به سن بلوغ رسید گناه و ثواب برای او می نگارند چه احتلام شود یا نشود مگر آنکه سبک مغز و سست خرد باشد.

عبد الله پور سنان گفته: امام صادق (ع) گفته: چون پسر بچه به سن رشد رسد که سیزده سالگی است و در سال چهاردهم در آید آنچه بر مردان واجب می شود بر او نیز واجب می شود چه

احتلام بیند چه نبیند گناه بر او نوشته می شود هر گاه گناه کند و حسنات وی نوشته می شود هر گاه از وی حسنات سرزند و در اموال و معاملات عمل وی درست است مگر آنکه سبک مغز یا سست خرد باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۲

ترجمه

(۹۳۷) سیزده منی از فضائل امیر المؤمنین علیست

- جابر بن عبد الله انصاری گفته: از پیامبر در باره علی چند چیز به گوش خود شنیدم هر گاه یکی از آنها در همه مردم بود در برتری ایشان بسنده بود.

یکم- در باره وی گفته: هر که را من سرور اویم علی نیز سرور اوست. دوم- گفته: نسبت علی به من چون نسبت هارون به موسی است. سوم- گفته: علی از منست و من از علی. چهارم- گفته: علی نسبت به من چون من است، فرمان برداری او فرمان برداری از من است و نافرمانی او نافرمانی از من. پنجم- گفته: نبرد کردن با علی نبرد با خداست و صلح با علی صلح با خداست. ششم- گفته: دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست. هفتم- گفته: علی حجت خدا و خلیفه ویست بر بندگانش. هشتم- گفته: مهر علی ایمان است و دشمنی با وی کفر است. نهم- گفته: حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. دهم- گفته: علی همراه حق است و حق همراه علی از هم جدا نگردند تا در سر حوض بر من در آیند. یازدهم- گفته: علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است. دوازدهم- گفته: هر که از علی جدا شده از من جدا شده و آنکه از من جدا گردد خدا از وی جدا گردد. سیزدهم- گفته: پیروان

علی در قیامت کامیاب هستند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۴

ترجمه

بابهای منشهای چهاردهگانه

(۹۳۸) در خضاب کردن چهارده منش است

- عبد الله بن زید از پیامبر (ص) روایت کرده که می گفته: هزینه کردن درمی در خضاب کردن پاداش آن بهتر است از هزینه کردن هزار درم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است: باد گوشها را دور می کند چشم را روشن می سازد و نرمه بینی را تازه می دارد، و دهان را خوشبو می گرداند و بن دندان را سخت می کند، سستی و لاغری را می برد، و سوسه دیو را اندک می کند، فرشتگان را شادمان می سازد، مؤمن را خرم می کند، کافر را خشمگین می دارد، زینت و بوی خوش دوری از شکنجه گور است، فرشتگان عذاب از آن شرم می کنند.

همین معنی را امام علی بن ابی طالب در سفارشهای خود از پیامبر نقل کرده با اندک تغییری، زبیر بن عوام گفته: پیامبر می گفت: سپیدی موی را تغییر دهید تا مانند جهودان و ترسایان مگردید. این معنی را ابو هریره نیز از پیامبر نقل کرده است.

صدوق مؤلف کتاب گفته: من این حدیث را در موضوع خضاب کردن از زبیر و ابی هریره نقل کردم چون مخالفان شیعه این عمل خضاب کردن را کار بدی از شیعه می دانند، ایشان نمی توانند این دو خبر را که از طریق ایشان است فایده انکارند و برای ما این دو حجت بر اینان است.

ترجمه

(۹۳۹) غسل در چهارده جا رسیده

- امام صادق گفته: غسل در چهارده جا رسیده: غسل مرده.

غسل جنابت، غسل مس مرده، غسل آدینه، غسل جشن روزه و جشن گوسفند کشان و روز جشن عرفه، غسل

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۵

احرام و در آمدن به خانه کعبه، و در آمدن به مدینه، و در آمدن در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب

نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم رمضان.

ترجمه

(۹۴۰) یاران عقبه که برای کشتن پیامبر کمین کرده بودند چهارده تن اند

- حذیفه بن یمان گفته: کسانی که در بازگشت پیامبر از نبرد تبوک اشتر وی را رم دادند تا به وی گزند رسانند چهارده تن بودند: أبو الشرور، أبو الدواهی، أبو المعارف، و پدر وی، طلحه، سعد بن ابی وقاص. أبو عبیده، أبو الاعور، مغیره، سالم غلام ابی حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف. ایشان همان کسانی بودند که در قرآن خدا گفته: و تصمیم گرفتند به آنچه که بدان نرسیدند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۷

ترجمه

[بابهای منهای پانزدهگانه]

(۹۴۱) هر گاه مردمان پانزده منش را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد

- پیامبر می گفت: هر گاه پیروان من پانزده کار را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد. پرسیدند آنها چیست؟ گفت:

هر گاه غنیمت جهاد دولت مردمان گردد و خواسته امانت غنیمت انگاشته شود، یعنی امانت دار آن را بخورد و زکات دادن را زیان شمرد و مرد فرمان بردار، زن گردد و با مادر خویش مخالفت نماید و به دوست خویش نیکی کند و با پدر جفا سازد، رهبر مردم فرومایه ترین ایشان باشد و مردم از بیم او را گرامی دارند، در مساجد آوازه بلند کنند، جامه ابریشمی در پوشند و کنیزان خنیاگر برای خود بستانند و ساز نوازند و آخرین ایشان به اولین خود نفرین فرستند باید منتظر باد سرخ و فرو رفتن زمین، مسخ شدن مردم بود.

روایت دیگری به همین معنی از پیامبر نقل شده، صدوق گفته: مقصد پیامبر که گفته: آخر این امت اول آن را نفرین کند خوارج اند که امیر المؤمنین علی را لعنت کنند و او از جهت ایمان به خدا و پیامبر نخستین کسی از این امت بوده.

ترجمه

(۹۴۲) کودک در میان پانزده، شانزده سالگی به روزه وادار می شود

- امام صادق (ع) گفته:

کودک را میان پانزده، شانزده سالگی به روزه داشتن وادار می کنند.

(۹۴۳) کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بگویند

- زراره بن اعین گفته: به امام محمد باقر (ع) گفتم: روزهای تشریق که دوازده تا سیزدهم ذیحجه است، تکبیر بعد از نمازهاست؟ گفت: در منی پس از پانزده نماز و در شهرستانهای دیگر بعد از ده نماز است: در نخستین تکبیر بعد از نماز پیشین روز جشن گوسفند کشان می گویی:

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۱۰۸

«اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لا اِلهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ»

. در دیگر شهرستانها بعد از ده نماز قرار داده شده چون که از منی مردم کوچ می کنند در اولین بار که روز ۱۲ ذیحجه است، مردم شهرستانهای دیگر بگویند. اما کسانی که در منی هستند تا روز سیزدهم که آخرین کوچ است، تکبیرات گفته می شود. از امام صادق نیز تقریبا چنین روایت شده است.

(۹۴۴) پاداش آنکه پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد

- امام صادق (ع) گفته: روزی که نوح پیامبر سوار کشتی شد، روز اول ماه رجب بود، دستور داد آنان که با وی بودند آن روز را روزه بدارند، گفت آنکه آن روز را روزه بدارد آتش از او به اندازه ده ساله راه دور شود و آنکه هفت روز از رجب را روزه بدارد هفت در دوزخ بر وی بسته گردد، آنکه هشت روز روزه بدارد هشت در بهشت بر وی گشوده گردد، هر که پانزده روز روزه بدارد هر چه خواهد به وی دهند، هر که

ببفازید خدا برای وی افزایش. از امام موسی بن جعفر نیز روایتی قریب به همین نقل شده است. صدوق گفته: من آنچه راجع به پاداش روزه ماه رجب است در کتاب فضائل رجب یاد کرده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۹

ترجمه

(۹۴۵) نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است

- امام صادق (ع) گفته: نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است، آنکه بیست و یک روز نوره نکشد هر گاه پول نوره کشیدن ندارد وام کند و نوره نکشد، آنکه چهل روز بر وی بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد نه مسلمان نه گرامی خواهد بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۰

ترجمه

باب منشهای شانزده گانه

(۹۴۶) - حق دانا شانزده چیز است

- جناب علی (ع) گفته «حق:

دانا آن است که از او بسیار مپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش گیری مکنی و هر گاه نخواهد که جواب دهد اصرار مکنی، هر گاه خسته شد دست از او بداری، با دست بدو اشارت مکنی و با چشم بدو اشارت مکنی در محضر او با کسی سرگوشی سخن مرانی و مگویی فلان کس بر خلاف گفته تو گفته. رازش را بر ملا مکنی.

از کسی نزد وی بدگویی مکنی، رو به روی و پشت سر او را نگاهداری، هر گاه با گروهی باشد به همه درود فرستی، و به وی مخصوصا درود فرستی، برابر وی نشینی و هر گاه کاری داشته باشد در انجام آن بر دیگران

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۱

پیشدستی کنی، از درازی همدمی وی خسته مگردی. چون دانا مانند خرمابنی ست باید انتظار داشت تا کی سودی برای تو دهد. دانا مانند کسی ست که پیوسته روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا کوشش کند.

هر گاه دانایی از میان برود در اسلام رخنه یی پدید آید که تا رستاخیز بسته نگردد. هفتاد هزار فرشته خاص در گاه خدا دانش آموز را مشایعت کنند.

(۹۴۷) شانزده چیز تهی دستی آرد و هفده چیز فراخ روزی

- سعید پور علاقه گفته: از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: «خانه عنکبوت را در سرا نهادن تهی دستی آرد، در گرمابه شاشیدن تهی دستی آرد، جنب چیز خوردن تهی دستی آرد، چوب گز خلال کردن تهی دستی آرد، ایستاده شانه کردن تهی دستی آرد، خاکروبه در سرا نهادن تهی دستی آرد، سوگند دروغ تهی دستی آرد، زنا کردن تهی دستی آرد، آزرزیدن تهی دستی آرد، خفتن میان نماز

شام و خفتن تهی دستی آرد، خفتن میان دو دمیدن تهی دستی آرد،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۲

دروغگویی پیشه کردن تهی دستی آرد، اندازه نداشتن در زندگی تهی دستی آرد، بریدن از خویشان تهی دستی آرد، بسیار آواز گوش دادن تهی دستی آرد، نومید کردن مرد درویش در شب تهی دستی آرد».

آنگاه گفت: «آنچه توانگری و فراخی روزی آرد: جمع میان دو نماز روزی را فراخ سازد تعقیب خواندن پس از نماز بام و نماز پسین روزی را فراخ سازد، پیوند با خویشان یعنی رفت آمد کردن با ایشان روزی افزایش، روفتن در سرای روزی افزایش، همراهی با برادران دینی روزی افزایش، بامدادان پی روزی رفتن روزی افزایش، آمرزش خواستن روزی افزایش، امانت داری روزی افزایش، راستگویی روزی افزایش، جواب بانگ نماز گفتن روزی افزایش».

ترجمه

(۹۴۸) شانزده چیز از فرزانی ست

- اصبع پور بناته گفته از علی شنیدم که گفتی:

«راستی امانت است، دروغ خیانت، با فرهنگی بودن بزرگی ست، دور اندیشی زیرکی، اسراف نابود کردن است، میانه روی توانگری، نازکی دل فروتنی ست، ناتوانی زبونی، پیروی آرزوها کژروییست.

وفاداری مردانگی ست، خود بینی نابودی، بردباری پایه زندگی ست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۳

ترجمه

(۹۴۹) شانزده دسته از پیروان محمد (ص) با خاندان وی دشمن اند

- مسلم پور خالد و گروهی از امام جعفر بن محمد روایت کرده اند که سیزده گروه از پیروان پیامبر و در روایت تمیم پور بهلول شانزده گروه اند که گفته: از پیروان جد من پیامبر ما را دوست ندارند و مردمان را به دوستی ما وانمی دارند و مردم را از ما دور می کنند، ایشان در دوزخ روند گفتم: خدا شر ایشان را از شما دور کند و اینان را برای ما تعریف کن گفت:

یکم- آنکه اندامی زائد در خلقت اوست، تو در مردمان نمی نگری کسی را که اندام زائد در او باشد الا آنکه با ما دشمنی می نماید، دوم- آنکه در خلقت وی کاستی می باشد هیچ کسی چنین نیابی جز آنکه با ما دشمن اند. سوم- آنکه چشم راستش مادرزادی کور باشد، تو کسی را نیابی که کور مادرزاد به این وصف باشد جز آنکه با ما دشمنی ورزد. چهارم- مرد سیاه موی یعنی کسانی که هر چند عمر کنند و پیر گردند موی ایشان سپید نگردد مانند سیاهی زیر گلوی کلاغ سیاه باشند

ایشان از ما روی گردان هستند. پنجم- مردان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۴

بسیار سیاه و تیره رنگ ایشان همه ما را دشنام می دهند و دشمنان ما را ستایش می کنند. ششم مردان کل تو هیچ کلی را نبینی
جز آنکه نسبت به

ما بد گوی و بد زبان باشد و در گزند ما سخن چینی کند هفتم- مردمانی که نگین سبز در دست می کنند همه ایشان با ما دشمن اند. هشتم- زنازادگان که همه با ما دشمن اند. نهم- مردان ابرص یعنی پیس که همه با ما دشمنان اند و شیعه ما را گمراه کنند. دهم- خوره داران یعنی آنان که مرض جذام دارند همه ایشان سنگ دوزخ باشند. یازدهم- آنان که مرض ابنه دارند ایشان همه به هجوم قیام کنند و مردمان را بر ما می شورانند. دوازدهم- مردم شهرستانی که آن را سجستان نام اند ایشان همه با ما دشمن اند و بدترین خلق خدایند خدا عذابی را که بر فرعون و هامان و قارون نهاده بر ایشان باد. سیزدهم- مردم شهر ری یعنی شاه عبد العظیم ایشان همه دشمنان خدا و رسول اند و دشمنان خاندان وی اند جنگ ما را جهاد در راه خدا می دانند خدا ایشان را در جهان و جاویدان رسوا سازد و شکنجه گرداند! چهاردهم- مردم شهر موصل اند که شهری از شهرستانهای عراق است، ایشان بدترین خلق خدا هستند. پانزدهم- مردم شهر زوراء که بغداد باشد این شهر در آخر زمان ساخته می شود، ایشان مردمی هستند که به خون ما شفا می جویند و به کینه ما به خدا تقرب می جویند. در دشمنی ما متفق اند- نبرد با ما را واجب دانند و کشتن ما را لازم. البته از ایشان دور باش، این مردم بسیار ناپاک اند. گروه شانزدهم را راوی نقل نکرده، ای خواننده گرامی این خبر نیز مانند برخی از اخبار دروغین این کتاب است. صدوق گفته: لفظ این روایت از اول تا به آخر از تمیم بن بهلول است.

مقصود آن است که بگوید من لفظی از خود نیاورده ام معلوم می شود صدوق نیز این خبر را دروغ می دانسته.

مترجم: زنادقه برای تخریب دین اسلام دروغهایی از زبان بزرگان اسلام می ساختند و آنها را شهرت می دادند تا مردمان را از اسلام بیزار کنند. برای مثال در مجلد ۱۱ بحار صفحه ۲۱۱ گفته: گروهی نزد جعفر بن محمد امام ششم شیعه آمدند و گفتند: ما جویندگان علم حدیث هستیم، آمده ایم از شما روایت کنیم امام گفت: از غیر از من نیز روایت کرده اید؟. گفتند: آری گفت: برای من از آن احادیث چیزی نقل کنید. یکی گفت: سفیان ثوری گفته: از جعفر بن محمد امام شیعه شنیدم که می گفت: نبیذ حلال است مگر خمر. گفت: باز برای من نقل کن گفت: سفیان ثوری از محمد بن علی الباقر امام پنجم شیعه نقل کرده که او می گفت: هر که بر خفین مسح نکشد اهل بدعت است و هر که نبیذ ننوشد و مار ماهی نخورد و خوراک و ذبائح کفار ذمی را نخورد گمراه است از عباد نقل کرد که گفته: از جعفر بن محمد روایت کرد چون علی روز جمل زیادی خون و کشته ها را دید به پسر خود حسن گفت: از پسر هلاک شدم. حسن بن علی گفت: ای پدر نگفتم و ترا نهی نکردم از این نبرد و جنگ؟ علی گفت: ای پسر نمی دانستم کار به اینجا می رسد.

باز از سفیان ثوری نقل کرد: که از جعفر بن محمد روایت کرده که چون علی اهل صفین را کشت بر ایشان بگریست آنگاه گفت: ای خدا مرا با ایشان محشور گردان. سپس جعفر بن محمد به او گفت:

این کسی را که از او روایت کردی و نام او را جعفر بن محمد گفتی می شناسی؟ گفت: نه، باز گفت: هرگز او چیزی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۵

شنیده یی؟ گفت: نه. دوباره پرسید این احادیث به نظر تو درست است؟. گفت: آری. سپس به او گفت:

هر گاه جعفر بن محمد را ببینی و او شخصا به تو بگوید: اینها همه دروغ است من اینها را نگفته ام تصدیق او خواهی کرد؟ گفت: نه. پرسید؟ چرا؟. گفت: برای آنکه مردانی شهادت به راستی این احادیث داده اند امام جعفر بن محمد هنگامی که این سخنها را از او شنید از شدت خشم گفت: «من کذب علینا حشره الله یوم القیامه اعمی یهودیا و ان ادرك الدجال آمن به و ان لم یدر که آمن به فی قبره» آنکه به ما دروغ بندد خدا وی را کور محشور کند و در قیامت جهود باشد و هر گاه دجال را بیابد بدو ایمان آرد و اگر نه در گور بدو ایمان آرد. ظاهرا ابن تمیم بن بهلول نیز از این دسته است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۶

ترجمه

باب منهای هفدهگانه

(۹۵۰) - غسل برای هفده جا رسیده

- امام محمد باقر (ع) گفته:

غسل در هفده جا رسیده: شب هفدهم رمضان که شب مقابله سپاه اسلام با سپاه قریش در بدر بود، شب نوزدهم آن که در آن شب سرنوشت نوشته شود، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیامبران (ع) مرده اند و عیسی ابن مریم بالا برده شد و موسی (ع) درگذشت، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد. عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصیر گفته: از امام صادق

(ع) شنیدم که می گفت: در شب بیست و چهارم نیز غسل کن بد نیست که در هر دو شب غسل کنی بازگشتیم به حدیث محمد بن مسلم و غسل روز جشن گوسفند کشان و جشن روزه، هنگام در آمدن در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روزی زیارت و در هنگام در آمدن در کعبه در روز ترویبه، در روز عرفه، غسل مرده، چون مرده را غسل دهی و کفن کردی یا بعد از آنکه سرد شود بدو دست زدی، روز آدینه، و هنگام گرفتن آفتاب یعنی همه قرص آن و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نگزارده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بگزاری.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۷

ترجمه

باب منشهای هیجدهگانه

(۹۵۱) امیر المؤمنین هیجده منقبت دارد

- ابن عباس گفته: برای علی (ع) هیجده منقبت است که هر گاه جز یکی از آنها را نداشت رستگار بود و در حالی که وی هیجده منقبت ویژه دارد که هیچ کدام در افراد این امت آنها را ندارد.

ترجمه

(۹۵۲) آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده

- امام صادق (ع) در تفسیر آیه قرآن گفته: آیا به شما آن قدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر و متذکر گردد، گفته: کسانی ست که هیجده سال دارند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۸

ترجمه

باب منشهای نوزده گانه

(۹۵۳) نوزده کلمه است که هر گرفتاری به آنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود

- ابن عباس گفته: پیامبر به علی بن ابی طالب (ع) گفت: ای علی سوگند بدان خدایی که مرا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۹

به راستی فرستاد نزد من و کم و بیش نیست لیک به تو چیزی بیاموزم که دوست من فرخ سروش برای من آورد و گفت: ای محمد این هدیه ایست که از سوی خدا برای تو آورده ام خدا ترا بدان گرامی داشته و به هیچ کس از پیامبران پیش از تو

نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دل سوخته و گرفتار و غمناک و نه کسی که در هراس دزد و آتش سوزی است و نه بنده یی که از فرمانروایی می ترسد جز آنکه خدا برای او گشایش می دهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی (اسرافیل) نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی (میکائیل) و چهار از آن بر دور (عرش) نگاشته شده و چهار از آن بر جبهه (جبرئیل) و سه از آن در آنجا که خدا اراده کرده.

علی پرسید چگونه به آن دعا کند؟. پیامبر گفت: بگوید:

«یا عماد من لا- عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون

الضعفاء و یا منقذ الغرقى و یا منجى الهلكى یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت الذى سجد لك سواد الليل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوى الماء و حفيف الشجر یا الله یا الله یا الله انت وحدك لا شريك لك»

. آنگاه نیاز خود را از خدا می خواهی امید است برآورده گردد. احمد بن عبد الله از راویان این حدیث گفته: ابو صالح می گفت: این دعا را به سبک مغزان یاد مدهید.

ترجمه

(۹۵۴) نوزده حکم از زنان ساقط است

- پیامبر (ص) در سفارشهای خود به علی گفته:

ای علی به زنان نماز آدینه و نماز جماعت نیست. و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و سر تراشیدن در حج و تقبل داوری و هم شوری در کارها نیست. زن سر جانور نبرد مگر در ضرورت. تلبیه را بلند مگوید: بالای گور مایستند، خطبه استماع میکند، در ازدواج و کیل و سر کار مگردد از سرای بی دستور شوی خود بیرون می آید. هر گاه بی دستور وی بیرون رود خدا و جبرئیل و میکائیل وی را نفرین کنند. چیزی از سرای شوی بی دستور وی بیرون مدهد، شبی روز نکند که شوی بر او خشمناک باشد و اگر چه شوی وی بر او ستمی کرده باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۱

ترجمه

(۹۵۵) نوزده پرشی که امام صادق در مجلس منصور از پزشک هندی پرسید

- ربیع حاجب

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۲

منصور خلیفه عباسی گفته: روزی جعفر بن محمد صادق (ع) به مجلس منصور آمد. مردی هندی که کتابهای مطب می خواند نزد منصور بود. جعفر بن محمد نیز گوش می داد. چون هندی از خواندن فراغت یافت به امام گفت: خواهی که از دانش خود ترا بیاموزم؟ امام گفت: نه زیرا آنچه من می دانم از دانش تو بهتر است، طیب پرسید تو از طب چه می دانی؟ گفت: من حرارت را با سردی و سردی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می کنم و کار تندرستی را به خدا وامی گذارم و برای تندرستی دستور پیامبر را به کار می برم که گفته: شکم خانه درد است و پرهیز درمان هر دردیست

و تن را به آنچه خوی گرفته باید عادت داد.

طیب گفت: طب جز این چیزی نیست. امام گفت: می پنداری که من این دستورها را از کتابهای بهداشتی یاد گرفته ام؟
گفت: آری. امام گفت: من اینها را از خدا فرا گرفته ام. تو بگو من از جهت بهداشت دانایترم یا تو؟ طیب گفت: بلکه من.
امام گفت: هر گاه چنین است من از تو پرسشهایی می کنم تو پاسخ ده. گفت: بپرس. امام گفت: چرا در جمجمه سر چند
قطعه است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا پیشانی موی ندارد؟ گفت: ندانم،
پرسید چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا ابروی بالای دیده است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا دو
چشم مانند بادام است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟ گفت: ندانم. پرسید، چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت:

ندانم پرسید: چرا لب و سبیل بالای دهان است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا مردان ریش دارند؟ گفت: ندانم پرسید:

چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلند است؟ گفت: ندانم پرسید:

چرا کف دستها موی ندارد؟ گفت: ندانم پرسید چرا ناخن و موی جان ندارد؟ گفت: ندانم. پرسید چرا دل مانند دانه صنوبر
است؟ گفت: ندانم، پرسید: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟

گفت: ندانم. پرسید: چرا دل خمیده است؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا کلیه چون دانه لوبیاست؟

گفت: ندانم. پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا نمی گردد؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا گامهای پا میان تهی ست؟
گفت: ندانم.

امام به او گفت: من علت اینها را می دانم. طیب

گفت: بیان کن. امام گفت: جمجمه چون میان پا تهی ست از چند پارچه آفریده شده هر گاه پاره پاره نبود ویران می شد. چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می شکند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می رود و سرما و گرمای به مغز وارد می شود رفع شود. پیشانی موی ندارد برای آنکه روشنی به چشم برساند خطهای آن برای آن ست که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته به اندازه یی که انسان بتواند آن را پاک کند مانند رودخانه ها که روی زمین آبها را نگاهداری می کند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بدانها برسانند. ای طیب نمی بینی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۳

آنکه نور زیادی بر وی افتد دست خود را بالای دیدگان خود سپر می کند تا با اندازه روشنی به دیده اش برسد و از زیادی آن پیش گیری کند.

بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پراکنده کند، چشم را چون بادام ساخت تا میل دواء در آن برود و بیرون آید. هر گاه دیده چهار گوش یا گرد بود میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی شد. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فروریزد و بوی از آن بالا رود و هر گاه در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بوی را درمی یافت،

سیبل و لب را بالای دهان آفرید تا فضول آن از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی با آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یک دیگر جدا شوند. دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می رود.

دو کف را بی مو آفرید تا سودن بدانها واقع گردد هر گاه موی داشت آدمی آنچه را دست می کشید در نمی یافت و موی و ناخن را بی جان آفرید چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست هر گاه جان داشتند بریدن آنها درد می کرد. دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است. سر آن باریک ساخت تا در رئه ها در آید و از باد زدن آن رئه خنک شود تا مغز از گرمی خود نسوزد.

رئه را دو پاره ساخت تا دل در درون آن در آید و از جنبش آنها خنک گردد، کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می ریزد و از آن بیرون می رود هر گاه چهار گوش یا گرد ساخته می شد قطره اولین می ماند تا قطره دومین در آن می ریخت و آدمی از انزال منی لذت نمی برد. چون

منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می شود و به اندک اندک چون گلوله یی از کمان پرت کنند آن را به مثانه می رساند. تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد تا انسان به جهت پیش روی خود راه می رود و به این علت حرکات وی میانه است و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد و پا را از سمت زیر و دو سوی میان باریک ساخت برای آنکه هر گاه همه پا بر زمین می ماند مانند آسیا سنگ گران می شد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد کودکی آن را می گرداند و هر گاه بر روی بر زمین افتد مرد بزرگ به سختی می تواند آن را مرتب کند.

آن طیب هندی گفت: اینها را کجا آموخته یی؟ گفت: از پدرانم و ایشان از پیامبر و او از فرخ سروش و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند. طیب مسلمان شد و گفت: تو دانایتر مردم روزگار خودی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۴

ترجمه

باب منشهای بیست گانه و ما فوق آن

(۹۵۶) در دوستی خاندان پیامبر بیست منش است

– ابو سعید خدری گفته: پیامبر گفت: هر که را خدا دوستی پیشوایان خاندان من روزی گردانید به نیکی جهان و جاویدان رسیده و هیچ کس شک نکند که وی در بهشت است. چون در دوستی خاندان من بیست منش است.

ده در جهان و ده در جاویدان. در جهان: زهد و حرص در عمل و ورع در دین و رغبت در بندگی خدا و توبه پیش از مرگ و خوشی در شب زنده داری و نومییدی از آنچه در دست مردم است

و نگاهداری امر و نهی خدا، کینه جهان، سخاوت. و در جاویدان دیوانی برای وی نشر نگردد و میزانی بر پای نشود بلکه نامه عمل وی را به دست راست

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۵

آن باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود. رویش سفید باشد و از جامه های بهشتی به وی پوشانند و در باره صد تن از خاندان خویشان شفاعت تواند کرد و خدا بدو لطف دارد و از تاجهای بهشتی بر سر وی نهند.

بی شمار در بهشت درآید خوشا برای دوستان خاندان من.

ترجمه

(۹۵۷) مؤمن نزد خدا بیست منش دارد

- امام محمد باقر گفته: مؤمن نزد خدا بیست منش دارد که به وی برساند: بر خداست که او را آزمایشی نکند که سبب بیرون رفتن از دین شود، و گمراه ننماید.

بر خداست که آبروی وی را نبرد. بر خداست او را گرفتار غرق و سوختن نسازد. بر خداست که به چیزی واقع نشود و چیزی نیز بر او واقع نگردد. بر خداست که او را از مکر مکاران نگاهدارد. بر خداست که وی را از ستم ستمکاران نگاهدارد، بر خداست که او را در جهان و جاویدان با ما همراه کند، بر خداست که دردی به وی ندهد که خلقتش را بد ریخت سازد، بر خداست که او را در جهان از پيس و خوره نگاهدارد، بر خداست که او را نگاهدارد تا در گناه کبیره نمیرد، بر خداست که گناهان وی را بیاد وی آورد تا توبه کند، بر خداست که دانش و بینش وی را با پیشوای خود از او دریغ ندارد، بر خداست که باطل را در دل وی خوار گرداند، بر خداست

که روز رستاخیز وی را با ما محشور سازد در حالی که نور ایمان در پیشاپیش او شتابد، بر خداست که وی را به هر کاری خیر کامیاب سازد و دشمن را بر وی چیره مگرداند: بر خداست که سرانجام وی را با امن و ایمان به انجام رساند و او را با مادر بهشت گذارد، اینهاست که خدای برای مؤمن مقرر کرده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۶

ترجمه

(۹۵۸) پاداش آنکه بیست بار حج گزارده

- ابو بکر حضرمی گفته: آنکه بیست بار حج گزارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدن آن را نشنود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۷

ترجمه

(۹۵۹) بیست و سه منش پسندیده از امام علی بن الحسین

- امام محمد باقر (ع) گفته: علی بن الحسین هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد چنان که علی بن ابی طالب پانصد خرما بن داشت، پای هر یک از آنها نماز می گزارد. هنگام نماز بسیار فروتن و بیمناک می ایستاد و گویا آخرین نماز گزاری وی بود. روزی نماز گزارد بالا- پوش وی از دوشش افتاد پس از نماز بر دوش خود نهاد، یکی از یاران وی از این خضوع در نماز پرسید گفت: آنکه برابر بزرگی ایستاده باشد باید با کمال خلوص و تواضع بایستد.

آن کس پرسید بنا بر این کار ما چگونه خواهد بود؟ گفت: نماز نافله نقصان آنها را تکمیل می کند.

در شبهای تار از نقد و کالا- در سرای تهی دستان بردی در حالی که خود را از ایشان پوشیدی تا شرمنده نگردند. چون درگذشت آنان که سرا از او سودمند می شدند دیدند آن مرسوم شبانه قطع شد بعدها دریافتند که آرنده علی بن الحسین بود. چون مرده وی را می شستند دیدند سر زانوی وی مانند زانوی اشتر شده از بس که انبان خوراک نهانی برمی داشت و به در سراهای مردمان می رسانید. روزی پوشش خزی داشت، درویشی آن را از او گرفت، در زمستان جامه های خز پوشیدی و در تابستان آن را می فروخت و با نقد آن تصدق در راه خدا دادی. روزی در جشن عرفه دید گروهی در یوزگی می کنند ایشان را منع کرد و گفت: از غیر از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۸

خدا

از کسی چیزی نخواهید. زیرا در این روز است که کودک در شکم مادر سعادت مند می شود. با مادر خویش خوراک نخوردی سبب آن را پرسیدند گفت: ترسم که چشم وی بر چیزی افتد که من نادانسته آن را خورده یافتم. کسی به او گفت: من ترا برای خدا دوست دارم. گفت: خدایا به تو پناهم که کسی مرا برای تو دوست داشته باشد و تو مرا دشمن داری. به ماده اشتری بیست بار حج گزارد، چون مرد گفت: تا آن را دفن کنند تا درندگان آن را مخورند. از کنیز وی پرسیدند که او چگونه است؟ گفت: مختصر گویم یا دراز گفتند:

مختصر گوی. گفت هرگز برای وی خوراک نبردم و در شب بستر وی نگستردم با همه اینها بر من خشمگین نشدی. روزی گروهی از وی نکوهش می کردند به ایشان گفت: هر گاه راست می گوئید خدا مرا بیامرزاد و هر گاه دروغ می گوئید خدا شما را بیامرزاد. هر گاه دانشجویی نزد وی آمدی گفتی: آفرین به سفارش شده پیامبر. گفتی: هر گاه جویای دانش از سرای خود بیرون رود به هر گام وی خشک و تری بر زمین نیست مگر آنکه برای وی آمرزش می جویند. صد خانوار از تهی دستان مدینه خوراک و پوشاک آنان با وی بودی.

هر گاه یتیمان و تهی دستان بر خوان وی می نشستند. ویژه زمین گیران و گدایان. او با دست خویش به ایشان خوراک دادی و چون خوان فراهم می کردند آنچه مانده بود گفتی: تا برای خانواده خویش برند. هر گاه خواستی که خوراک خورد به اندازه آن تصدق دادی آنگاه خوردی.

در هر سال هفت بار مواضع سجده وی پوست انداختی

از بسیاری نمازگزار، آن پوستها را پس از مرگ وی باو در خاک دفن کردند. گویند بیست سال بر پدر خویش گریستی، غلامی داشت وی را ملامت کرد که این همه گریستن چیست؟. گفت: یعقوب پیامبر دوازده فرزند داشت یکی از ایشان مدتی ناپیدا شد. او چندان به دوری وی گریست تا دیده اش کور شد و موی سر وی از اندوه آن سپید گشت و پشت وی خمید. من با چشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خویشان مرا در مقابل من کشتند با این حال چگونه نگریم؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۹

ترجمه

(۹۶۰) آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ رمضان رسیده

- فضل بن یسار گفته: امام محمد باقر رسم وی چنان بود که هر گاه شب ۲۱ و ۲۳ رمضان رسیدی از سر شب تا نیمه شب به دعا مشغول شدی و چون شب به نیمه رسیدی به نماز پرداختی. سلیمان جعفری گفته: امام موسی بن جعفر می گفت در بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بگزار در هر رکعتی حمد را یک بار و قل هو الله را ده بار بخوان. امام صادق (ع) گفته: شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است. صدوق گفته: پیران ما همدستان اند بر آنکه شب قدر شب بیست و سوم رمضان است و غسل آن از اول شب است تا آخر آن. حسان بن مهران گفته: امام صادق می گفت: «شب قدر را در میان بیست و یکم و بیست و سوم بجوی».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۰

ترجمه

(۹۶۱) از بیست و چهار چیز منع شده است

- پیامبر (ص) گفته: خدا برای شما ای پیروان من بیست و چهار چیز را ناروا دانسته و شما را از آن منع کرده: بازی در نماز، منت نهادن در صدقه دادن، خندیدن، در گورستان، سرکشی در سراهای مردمان، نگاه کردن به فرج همسران چون سبب کوری فرزند می شود، سخن گفتن در حال سپوختن چون سبب گنگی فرزند می شود، خواب پیش از نماز عشاء، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء، غسل کردن زیر آسمان بی لنگ، جماع زیر آسمان بی لنگ، در آب رودخانه بی لنگ رفتن، رودخانه را آباد سازید چون پیرامون آن فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه بی لنگ، سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز بام، سوار شدن دریا هنگام طوفانی بودن، خوابیدن

بر پشت بامی که اطراف آن دیوار ندارد هر گاه بیفتد به کسی جز او گناهی نیست، خوابیدن مرد تنها در خانه بی، جماع مرد با زن حائض هر گاه در آید فرزند وی خوره یا پیسی گیرد، مرد محتلم تا غسل نکند با زن خود جماع میکند هر گاه فرزندی از او زاده شود دیوانه باشد، با جذامی به فاصله ذراعی گفتگو کند، از خوره دار بگریز چنان که از شیر می گریزی، شاشیدن بر کنار آب روان، ریستن زیر درخت میوه دار، ایستاده پای افزار پوشیدن، بی روشنایی در جای تاریک رفتن، دمیدن در جای نماز خود.

ترجمه

(۹۶۲) نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است

- ابو سعید خدری گفته:

پیامبر می گفت: نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است. پدرم در رساله بی که برای من نگاشته گفته: نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تک خوان است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۱

ترجمه

(۹۶۳) در نماز بیست و نه منش است

- ضمیره بن حبیب گفته: از پیامبر راجع به نماز پرسش شد، گفت: نماز از شرایع دین است و خشنودی خدا در آن ست و آن روش پیامبران است. فرشتگان نماز گزار را دوست دارند و از ایشان است رهنمایی و ایمان و نور معرفت در روزی و آسایش بدن. نماز راندن دیو است و سلاحی ست بر ضد کافر و انگیزه بر آورده شدن خواهش و پذیرفتن اعمال است و توشه بی ست که زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است. نماز نماز گزار در قیامت تاجی ست بر سر وی و نور روی او و جامه تن او و پرده بی ست میان وی و دوزخ. و حجتی ست میان او و خدا و رهایی وی از آتش و سبب آسان گذشتن وی از صراط و کلید بهشت و کابین حور و بهای بهشت است، نماز گزار به سبب نماز به برترین مقامات می رسد چون نماز ستایش و بزرگ داشت خداست.

ترجمه

(۹۶۴) در دانش بیست و نه سود است

- پیامبر (ص) گفته: دانش آموزید زیرا فرا گرفتن آن ستایش خداست و گفتگو از آن کوشش در راه خداست، آموختن آن به کسی که نداند دهش در راه خداست چون سبب دانستن حلال و حرام می شود و جویای آن را به بهشت می رساند و در بیمناکی همدم ویست و در

تنهایی یار وی و در تنگی و سختی رهنما و در مقابل دشمنان ابزار چیرگی و در نزد دوستان زیور و آذین، خدا به واسطه آن گروهی را تا جایی بلند پایه گردانیده که ایشان را پیشوایان نیکی ساخته و از آنان باید پیروی کرد و از آثار ایشان فرا گرفت، فرشتگان در

دوستی آنان رغبت نشان دهند و در نماز با بال خویشان ایشان را مسح کنند حتی ماهی های دریا و جانوران صحرا و چهارپایان زمین برای وی آموزش خواهند. خدا دانا را به مقام نیکان درآورد و در جهان و جاویدان مجالست نیکان را به وی می بخشد، به واسطه دانش خدا بندگی می شود و شناخته می گردد، دانش زمینه کردار است. خدا آن را به نیکان الهام می کند و بدبختان را از آن نومید می سازد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۴

ترجمه

(۹۶۵) چیزهایی که أبو ذر از پیامبر پرسید

- أبو ذر گفته: هنگامی پیامبر را در مسجد نشسته دیدم وقت را غنیمت شمردم. به من گفت: ای ابا ذر مسجد تحیت دارد. گفتم: آن چیست؟ گفت: دو گانه یی.

گفتم: ای پیامبر تو که مرا به نماز فرمان می دهی به گوی نماز چیست؟ گفت: بهترین موضوعی ست هر که خواهد اندک گزارد و هر که خواهد بسیار گزارد. گفتم: کدام یک از کارها نزد خدا نیکوتر است؟ گفت:

ایمان به خدا و جهاد در راه او. گفتم: چه هنگام از شب برتر است؟ گفت: دل شب، گفتم: کدامین از کارهای نماز برتر است؟ گفت: قنوت را دراز گردانیدن. گفتم: چه صدقه یی برتر است؟ گفت: آنچه مرد اندک خواسته یی به اندازه توانایی خویش به تهی دست پیری دهد. گفتم: روزه چیست؟ گفت فریضه ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر به شمار می شود. گفتم: آزاد کردن کدام بنده برتر است؟ گفت: آنکه قیمت آن گران تر و پیش خاندان وی ارجمندتر باشد. گفتم: کدام جهاد برتر است؟ گفت: اسب خویش پی کند و بجنگد تا خون وی ریخته گردد. گفتم: کدام از آیات خدا بر تو فرستاد کلان تر است؟

گفت: آیه الکرسی. آنگاه گفت: ای ابا ذر هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه ایست که در سرزمین فراخی افتاده باشد و فراخی عرش نسبت به کرسی مانند فراخی بیابانی ست بدان حلقه. گفتم: پیامبران خدای چند تن بوده اند؟ گفت: صد و بیست و چهار هزار. گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟ گفت: سیصد و سیزده تن.

گفتم: نخستین پیامبر که بود؟ گفت: آدم. گفتم: از پیامبران مرسل بود؟ گفت: آری. خدا به دست توانایی خویش وی را بیافرید و از روح خود در او بدمید. آنگاه گفت: ای ابا ذر چهار تن از ایشان سریانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ همان ادریس است و نخستین کسی ست که با خامه نگاشت و نوح. و چهارتن از ایشان تازی بودند: هود و صالح، شعیب، و پیامبر تو محمد (ص). نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی ست و آخرین پیامبران بنی اسرائیل عیسی. ششصد تن از ایشان از بنی اسرائیل بودند. گفتم: خدا چند کتاب فرستاد؟

گفت: صد و چهار کتاب. پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نیز فرستاد.

گفتم: صحف ابراهیم در چه بود؟ گفت: همه آنها مثل و پند و اندرز بود. این مضمون یکی از آنهاست:

ای فرمان روای گرفتار و مغرور من ترا نفرستادم تا جهان را گرد کنی بلکه از آن جهت فرستادم تا مگذاری ستمسیدگان به درگاه من نیاز آرند. من دعای ستمسیده را رد نکنم گر چه کافر باشد. انسان خردمند هر گاه کار خود را از دست نداده، باید وقت خود را بخش کند: در بخشی با خدای راز

و نیاز کند و در بخشی خویشتن را فرا شمار کشد، و در سه دیگر اندیشه کند در آنچه خدای آفریده. ساعتی نیز کام خود از حلال دریابد این ساعت یاور ساعت‌های دیگر است تا دل خرم و آمادگی دهد. باید خردمند به وضع روزگار خود بینا باشد و زبان خویش را نگاهدارد چون آنکه گفتار و کردار خود را بسنجد اندک گوی باشد مگر در آنچه وی را سود دهد. خردمند همیشه جویای یکی از سه چیز باشد یا ترتیب زندگانی دهد یا توشه روز رستاخیز

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۵

فراهم کند یا کامیابی از حلال کند.

گفتم: صحف موسی چه بود؟ گفت: همه آن به زبان عبرانی است و از آن جمله گفته: در شکفت هستم از آنکه یقین به مرگ دارد چگونه شادمان است؟ و از آنکه یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است؟ و از آنکه جهان و گردش آن را دریافته چگونه به آن ایمان دارد؟ و از آنکه به سرنوشت اعتقاد دارد چرا کوشش بی جا کند؟ و از آنکه به قیامت و شمار ایمان دارد چرا برای جاویدان کار نکنند؟ گفتم: در آیاتی که از قرآن بر تو فرود آمده چیزی از صحف ابراهیم و موسی دریافت می شود؟ گفت: آیات سوره اعلی را از قرآن فروخوان که گفته رستگار شد آنکه زکات داد و پروردگار خود را یاد آور شد و نماز گزارد اما شما جهان را برتری می دهید با آنکه جاویدان بالاتر است و پاینده تر این است که در صحف گذشته نگاشته صحف ابراهیم و موسی.

گفتم: به من سفارش کن. گفت: ترا سفارش می کنم به پرهیزکاری از خدا

که سر آمد همه کارهاست. گفتم:

بیشتر گوی. گفت: بر تو باد به خواندن قرآن و یاد آوری خدای دیان که در آسمان از تو یاد آورند و در زمین نور تو باشد. گفتم: باز بگوی: گفت: در بند جهاد باش که جهاد ریاضت و رنج پیروان من است. گفتم:

باز بگوی، گفت: بسیار خاموش باش که خاموشی دیو را از تو می راند و ترا در کار دین یاری می کند. گفتم:

باز بگوی: گفت: بسیار مخند که دل را می میراند و خرمی روی ترا می برد. گفتم: باز گوی. گفت: همیشه به زیر دست خود بنگر نه به بالاتر از خود تا نعمت حق در دیده تو خوار نگردد. گفتم: باز گوی: گفت:

از خویشاوندان مبر گر چه از تو بریده باشند. گفتم: باز گوی. گفت: با بیچارگان نشین و همدمی با ایشان کن و اینان را دوست دار. گفتم: باز گوی. گفت: حق گوی اگر چه تلخ باشد. گفتم: باز گوی. گفت: در کار خدایی از سرزنش سرزنش کنندگان هراس مدار. گفتم: باز گوی. گفت: به خود سرگرم باش تا از عیب جوئی دیگران دور باشی. برای آینده مردمان غم مخور ایشان غم خویش خورند. گفت: این خرده برای مرد بسنده است که یکی از سه خرده در وی باشد، او خرده هایی را که در مردم است شناسد اما همان را در خویش نداند و برای مردمان شرم داشته باشد از آنچه در او باشد و همدم خویش را بی جهت آزار رساند.

سپس گفت: ای ابو ذر خردی مانند اندیشه در کارها نیست و پرهیزکاری چون خودداری نیست و خانوادگی چون نیک خوئی نیست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۶

ترجمه

بابهای منشهای سی گانه

(۹۶۶) – پیشوا سی نشانه دارد

اشاره

—

امام علی بن موسی الرضا (ع) گفته: امام را علاماتی ست: داناترین مردم باشد، داورترین مردم باشد، پرهیزکارترین مردم باشد، بردبارترین مردم باشد، دلاورترین مردم باشد، جوانمردترین مردم باشد، عابدترین مردم باشد، ختنه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۷

شده زائیده شود، پاکیزه ترین مردم باشد، از پشت سر مانند پیش ببیند. سایه ندارد، چون از شکم مادر به زمین آید بر دو کف دست بیفتد، آواز به شهادتین بلند کند، محتلم نشود یعنی در خواب، چشم وی بخوابد لیک دلش بیدار باشد، گفتار فرشتگان را شنود، زره پیامبر بر اندام وی رسا باشد، بول و غائط وی دیده نشود. چون خدا زمین را موکل کرده آنچه از وی بیرون آید فرو برد، از آن بوی مشک آید، به مردم از ایشان حکم روا تر است، از پدر و مادر بر ایشان مهربان تر است، از همه مردم نسبت به خدا فروتن تر است، به آنچه فرمان می دهد از همه مردم با کردار تر است. از آنچه نهی می کند از همه مردم کناره گیر تر است، دعای وی مستجاب باشد، هر گاه بخواهد سنگی شکافته گردد بگردد، نزد وی سلاح پیامبر و شمشیر اوست، نزد وی صحیفه یی باشد که در آن نام پیروان او تا روز قیامت نوشته شده، صحیفه دیگری باشد که نام دشمنان وی تا قیامت در آن نوشته شده، نزد وی طومار جامعه می باشد که درازی آن هفتاد گز است و در آن آنچه مردمان بدان نیازمند هستند تا قیامت در آن است جفر بزرگ و خرد نزد اوست و این دو پوست است که همه دانشها در آنها نوشته شده حتی ارش خراش تن و تأدیب به تازیانه یی و

نیم تازیانه و یک سوم تازیانه و مصحف فاطمه نزد ویست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۸

ترجمه

(۹۶۷) و در حدیث دیگری گفته؟

امام از سوی روح القدس یاری می شود و میان وی و خدا ستونی از نور است که کارهای بندگان خدا را در آن می بیند و هر چه نیاز دارد در آن بیابد از راهی که بدان آگاهی دارد. امام صادق گفته: هر گاه آن بازگردد دانا شویم و هر گاه بسته شود نادانیم امام زاییده می شود و فرزند پیدا می کند و تندرست می باشد و بیمار می گردد، می خورد و می آشامد، بول می کند و تغوط می کند، اندوهناک می گردد و می خندد و می گرید، می میرد و به خاک دفن می شود و زیارت می شود این حالات وی دانسته شده. نشانه امام دو چیز است: دانش وی و تأثیر دعای وی هر گاه از آینده گزارش می دهد از پیامبر بدو رسیده و پیامبر نیز از خدا به واسطه فرخ سروش دریافته یازده تن پیشوایانی که پس از پیامبر بودند کشته شدند، برخی از ایشان با شمشیر کشته شدند مانند علی و حسین و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنان از روی حقیقت شد نه چنان که غلات و مفوضه گفته اند. زیرا آنان می گویند کشته شدن ایشان از روی حقیقت نبود بلکه کار ایشان بر مردمان مشتبه شد. و این غلات و مفوضه دروغ می گویند.

کار هیچ کدام از پیامبران و پیشوایان خدا بر مردمان پوشیده نبود مگر عیسی بن مریم چون که او از زمین به آسمان زنده رفت و در میان آسمان و زمین در گذشت آنگاه تن وی به آسمان برده شد و جان وی بازگردید. چنان که در قرآن

گفته: «ای عیسی من ترا می میرانم و بسوی خویش بالا می آورم» و باز گفته:

«من تا در میان ایشان بودم بر ایشان گواه بودم و چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان ایشان بودی و تو بر هر کاری گواه هستی»، آنان که در کار پیشوایان زیاده روی می کنند می گویند چنان که روایت کار کشته شدن عیسی بر مردم مشتبّه گردد روا باشد که کار پیشوایان نیز مشتبّه گردد. جواب این ست که نباید پیشوایان را به عیسی قیاس گرفت. زیرا عیسی بدون پدر زاییده شد. و پیشوایان پدر داشتند. به همه حال این غلات جرات آشکارا گفتن. اعتقادات خود را ندارند. هر گاه همه پیامبران و پیشوایان از پدر و مادر زاییده شوند تنها عیسی از میان آنان بدون پدر زاییده شده روایت که فقط کار کشته شدن وی مشتبّه شده نه کار پیامبران و پیشوایان، تنها وی بی پدر زاییده شده نه دیگران. این بدون پدری وی را خدا نشانه توانایی خویش خواسته بود که به هر چیزی قادر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۰

ترجمه

(۹۶۸) رمضان سی روز است و هرگز کمتر نگردد

- امام صادق گفته: رمضان سی روز است، به خدا هرگز بیست و نه روز نگردد یاسر خادم گفته: به امام علی بن موسی الرضا گفتم: رمضان بیست و نه روز می شود؟. گفت: ماه رمضان از سی روز کمتر نمی شود. امام حسن بن علی گفته: چند نفر جهود پیش پیامبر آمدند و داناتر ایشان سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید چرا خدا بر پیروان تو سی روز را برای روزه گرفتن واجب کرد در صورتی که برای پیروان دیگران بیشتر از این روزه واجب شده؟. پیامبر گفت: چون آدم

از آن درخت نهی شده خورد، حاصل آن سی روز در شکم وی بماند از این روی خدا بر فرزندان وی سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب ساخت و آنچه در میان این سی روز می خوردند و می آشامند لطفی ست که خدا بر ایشان کرده.

و بر آدم نیز سی روز واجب بود و همان را خدا بر پیروان من نیز واجب کرد. بعدا این آیه قرآن را خواند:

«روزه چنان که بر گذشتگان نوشته شده به شما نیز نوشته شده. تا پرهیزکاری بیشتر کنید در روزهای معینی.

جهود گفت: درست گفتی».

أبو بصیر گفته: از امام صادق پرسیدم شماره روزه های رمضان چیست؟. گفت: سی روز است. و نیز در ضمن حدیث درازی گفته: رمضان سی روز است. برای آنکه شماره ماه را کامل کنید و کامل ماه تمام است. اسماعیل بن مهران گفته. از امام صادق شنیدم که می گفت: به خدا سوگند که خدا بندگان را به اندازه توانایی ایشان تکلیف کرده، در شبانه روز تنها پنج بار نماز برای ایشان معین کرده و در هر هزار درم سیم بیست و پنج درم زکات معین کرده و در مدت سالی سی روز روزه را معین کرده و در همه زندگی یک بار حج گزاردن را با شروط معین کرده.

صدوق مؤلف کتاب گفته: مذهب خواص شیعه و دانایان ایشان در باره رمضان آن است که هرگز از سی روز کمتر نباشد و احادیثی که در این باب رسیده موافق قرآن و مخالف با عامه است، هر گروهی از شیعیان سست عقیده به اخباری قائل شده که ماه رمضان نیز چون ماههای دیگر گاهی سی و گاهی بیست و نه

تقیه کرده چنان که همه مردمان در این کار تقیه کرده اند و بر مذهب عامه سخن گفته اند.

مترجم: ماه رمضان باید همیشه سی روز باشد، معلوم نیست روی چه ملا-کی ست؟ هر گاه روی رؤیت هلال است تحقیقا درست نیست. برای آنکه عملا- دیده شده که همیشه چنین نیست. برای مثال افق تهران را در نظر گرفته و دو سه سال آن را ملاحظه می کنیم. مثال: ماه رمضان سال ۱۳۸۸ هجری شب اول ماه: شب آدینه بعد معدل: ۱۳ درجه و یازده دقیقه است و بعد سوی: ۱۷ درجه و ۱۱ دقیقه است و عرض: چهار درجه و ۴۳ دقیقه است و احراف: دو درجه و ۵۰ دقیقه شب اول شوال ۸۸ شب شنبه: بعد معدل: نه درجه و نوزده دقیقه است و بعد سوی: ۲ درجه و ۳۱ دقیقه است و عرض: ۵ درجه و انحراف ۳ درجه پس معلوم می شود که ماه رمضان بیست و نه روز است نه سی روز. هیچ کسی بر این افق اختلاف نشان نداد. مثال دیگر: ماه رمضان سال ۳۸۹، هجری باز بر افق تهران: شب چهار شنبه، بعد معدل ۱۴ درجه و ۱۱ دقیقه است و بعد سوی:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۱

۱۹ درجه و ۵۸ دقیقه است. و عرض: ۴ درجه و ۵۸ دقیقه و انحراف دو درجه و ۵۹ دقیقه. شب اول شوال:

شب پنجشنبه. بعد معدل: ۲ درجه و ۱۵ دقیقه است. و بعد سوی: ۱۴ درجه و ۲۶ دقیقه است و عرض: ۴ و ۴۸ دقیقه و انحراف: ۲ درجه و ۵۳ دقیقه است. نتیجه: رمضان بیست و نه روز است نه سی

روز شب. کسی نیز ادعا بر خلاف آن بر این افق نکرده بود. معلوم شد این قاعده صحیح نیست میزان رؤیت و عدم رؤیت است مگر هنگامی که امر مشتبه باشد آن وقت ماه رمضان را سی گیرند برای اشتغال یقینی براءت یقینی می خواهد مگر آنکه گفته شود آنکه گفته: رمضان همیشه سی روز است برای حکم شرعی است که هر گاه کسی یک ماه روزه رمضان دارد مثلا ماه ذی قعدة روزه گرفت این ماه بیست و نه روز بود باید روز اول ذیحجه را روزه بدارد تا ماه کامل باشد، برای اشتغال یقینی که براءت یقینی می خواهد.

ترجمه

(۹۶۹) زنانی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار گونه اند

- امام موسی بن جعفر (ع)

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۲

گفته: از پدر من پرسیدند از زنانی که خدا در قرآن ایشان را حرام کرده و از آنچه پیامبر در دستوره‌های خویش حرام کرده. گفت: آنچه از زنان را خدا حرام کرده سی و چهاراند، هفده از آن در قرآن آمده و هفده از آن در سنت است. آنچه در قرآن آمده: زناست که خدا گفته. «پیرامون زنا مگردید، نکاح زن پدر است در قرآن گفته: با زنانی که پدر شما ازدواج کرده اند ازدواج مکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمگان شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و مادر زن و دختر زنان که در دامن شما اند از زنانی که به ایشان در آویخته اید، هر گاه به ایشان دخول نکرده اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و آنکه دو خواهر را با هم ازدواج کنید مگر آنکه گذشته و زن دستان تا

پاک گردد که خدا فرموده که به ایشان نزدیک شوید، و جماع در حال اعتکاف که خدای گفته: با زنان در حالی که در مساجد معتکف هستید جماع مکنید.

آنچه در سنت پیامبر حرام شده مباشرت در روزه رمضان و ازدواج با زنی که با وی لعان کرده و ازدواج در عده و مواقعه در حال احرام بستن در اعمال حج و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوی وی او راظهار کرده و قبل از آنکه کفارهظهار را پردازد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که وی را نه بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن جهود و ترسا و گبر بر سر زن مسلمان و تزویج زن به عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بی دستور مالک آن و تزویج کنیز برای آنکه می تواند زن آزاد بستاند و کنیز اسیری که به غنیمت گرفته شده پیش از قسمت غنیمت و کنیزی که خریداری شده و قبل از آنکه استبراء گردد و کنیزی که با وی قرار مکاتبه نهاده شده پس از آنکه سهمی از مال مکاتبه را پرداخته.

ترجمه

(۹۷۰) خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب گردانیده

- امام محمد باقر گفته: خدا از آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب کرده که یکی از آنها را با جماعت گزاردن واجب ساخته و آن نماز آدینه است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۳

ترجمه

بابهای منشهای چهل گانه و اندی

(۹۷۱) - باده گسار تا چهل روز نماز وی پذیرفته نمی شود

- فضیل پور یسار گفته از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می گفت: هر که باده نوشد چهل روز نماز وی پذیرفته نگردد، و هر گاه در این چهل روز نماز نگزارد شکنجه وی برای نگزاردن نماز دو چندان گردد.

در خبر دیگری گفته: نماز باده گسار میان آسمان و زمین سر گردان است هر گاه توبه کند بدو باز گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۵

ترجمه

(۹۷۲) روزه بر چهل گونه است

- زهری گفته: نزد امام علی بن الحسین رفتم، پرسید از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد، پرسید آنجا چه گفتگوی می کردی؟.

گفتم: راجع به روزه. نظر من و یاران من متفق بر این شد که روزه واجبی جز روزه رمضان دیگر روزه یی نیست. گفت: چنین نیست.

روزه بر چهل گونه است. ده از آن واجب است مانند وجوب رمضان. و ده از آن حرام است و چهارده گونه از آن تخییر برای مکلف است میان روزه داشتن و گشودن آن. روزه اذن بر سه گونه است: روزه اذن، روزه اباحه روزه سفر و بیماری.

گفتم: اینها را که گفتمی برای من توضیح ده. گفت: روزه های واجب که ده است از این قرار است:

(یکم) - روزه رمضان. (دوم) - روزه دو ماه پیاپی کفاره آنکه روزی از رمضان را عمدا بگشاید. (سوم) - روزه دو ماه پیاپی در قتل خطا بر آنکه بنده نیافت که آزاد کند. چنان که قرآن گفته: بر هر که مؤمنی را به خطا کشد، آزاد کردن بنده یی و دیه یی ست که به خاندان مقتول بدهد، چنان که گفته: کسی که بنده نیافت دو ماه پیاپی روزه بدارد. (چهارم) - دو ماه پیاپی در کفاره ظهار به آنکه بنده نیافت که آزاد

کند واجب است دو ماه روزه گیرد. چنان که در قرآن گفته: آنان که زنان خویش راظهار کنند آنگاه از گفته خویش بازگشتند پیش از آنکه با ایشان مباشرت کنند بنده یی آزاد سازند. این برای آن بود که پند گیرند، خدا از کارهای شما آگاه است. آنکه نیافت دو ماه پیایی پیش از آنکه با هم درآویزند روزه بدارد. (پنجم) - سه روز روزه در کفاره سوگند برای آنکه نتواند خوراک دهد واجب است در قرآن گفته: آنکه کفاره سوگند نیافت سه روز روزه بدارد. این روزه ها همه پیایی ست و متفرقه نیست. (ششم) - روزه سرتراشیدن در حال احرام حج برای رفع آزار واجب باشد، چنان که در قرآن گفته: هر کدام از شما بیمار باشد یا درد سر داشته باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد به قسم تخییر و اگر روزه گیرد باری سه روز است. (هفتم) - روزه بدل قربانی حج تمتع که واجب است بر آنکه قربانی نیافت روزه گیرد چنان که در قرآن گفته: آنکه حج تمتع گزارد و آنچه میسر گردد قربانی کنند و آنکه قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بازگشت به

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۶

شهر خود روزه بدارد این ده روز تمام باشد. (هشتم) - روزه کفاره صید در حال احرام حج واجب است. چنان که در قرآن گفته: هر که از شما عمدا شکاری را کشد مانند آن را از جانوران اهلی کفاره دهد. دو تن عادل حکم آن باشند، این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را خوراک دهد یا برابر آن روزه بدارد.

زهري گفته: امام علي بن الحسين به من گفت: داني برابر چند است گفتم: ندانم. گفت:

آن شكار را قيمت كند و به نرخ آن گندم معين كنند و با صاع پيمانه كنند. و به جاي هر نيم صاع يك روز روزه گيرد. (نهم) - روزه نذري واجب است. (دهم) - روزه اعتكاف واجب است.

و اما روزه هاي حرام عبارتست: (يكم) - روزه عيد رمضان. (دوم) - روزه عيد قربان. (سوم) - روزه سه روز يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ماه ذيحجه در مني كه ايام تشريق گويند، (چهارم) - روزه روزي كه مشكوك ميان آخر شعبان و اول رمضان باشد كه در باره آن امر داريم و نهي، امر داريم كه به قصد شعبان روزه گيريم و نهي داريم به قصد رمضان در صورتی كه مردمان در آن شك باشند. گفتم: هر گاه در شعبان هيچ روزه نگرفته چه كند؟ گفت: همان شب يوم الشك به قصد آخر ماه شعبان روزه بدارد هر گاه واقعا از رمضان باشد مجزيست و هر گاه از شعبان باشد ضرري ندارد. گفتم: چگونه روزه مستحبي به جاي واجب شمار شود؟ گفت: هر كه نادانسته يك روز از رمضان را به قصد مستحب روزه بدارد آنگاه دريافت كه از رمضان است بسنده است. چون همان روز معين بر او واجب بوده است و بدان نيز عمل کرده. (پنجم) - روزه وصال حرام است يعنى دو روز پي در پي روزه گرفتن و چيزي نخوردن است. (ششم) - روزه سكوت. (هفتم) - روزه نذر در معصيت. (هشتم) - روزه در همه زندگي يعنى هيچ گاه روزه نگشايد.

و اما روزه هايي كه مستحب است و به اختيار و خواست مكلف است مانند: روزه روز

آدینه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض یعنی در هر ماهی از ماههای عربی روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه گیرد. و روزه شش روز از اول ماه شوال بعد از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا مکلف در همه این روزها هر گاه خواسته باشد روزه گیرد و هر گاه نخواست می گشاید.

و اما روزه دستوری. (یکم)- زن بی دستور و فرمان شوی روزه مستحبی مگیرد. (دوم)- بنده بی دستور مالک خود روزه مگیرد. (سوم)- روزه مهمان بدون دستور میزبان مگیرد. پیامبر گفته: هر که مهمان باشد باید از میزبان دستور گیرد، و اما روزه تأدیب. (یکم)- کودکی که نزدیک رسایی رسیده او را وادارند تا روزه گیرد تا در وی روز گرفتن ملکه گردد و واجب نیست. (دوم)- آنکه بامداد برای بیماری یا سببی روزه را افطار کرد در ماه رمضان آنگاه علت وی دور شد و تواند که روزه باشد باقی روز را چیزی نخورد هر چند این امساک واجب نیست. (سوم)- هر گاه کسی در رمضان بامداد مسافر بود و روزه خویش گشود و آنگاه به مسکن خود رسید باقی روز را از راه ادب از خوردن خودداری کند. روزه اباحه در حق کسی است که از فراموشی چیزی خورده یا آشامیده یا قی کرده. روزه چنین کسی درست است. روزه در بیماری و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است گروهی گفته اند: باید روزه داشت و گروهی گفته اند:

باید خورد و گروهی گفته اند: مخیر است. در مذهب شیعه در بیماری و سفر باید روزه مگیرد هر گاه گیرد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۷

بر وی قضا واجب

است. در قرآن گفته: هر که از شما بیمار باشد یا در سفر بر او لازم است به همان شماره روزهای دیگری روزه گیرد.

ترجمه

(۹۷۳) آنکه پیش از خود در باره چهل تن از برادران خود دعا کند سپس برای خود

- امام صادق گفته: هر که چهل تن از برادران خود را در دعا بر خویشان مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعای وی در حق آنان و در باره خود برآورده شود.

ترجمه

(۹۷۴) آنکه پس از مرگ وی چهل تن از مؤمنین به نیکی وی گواهی دهند

- امام صادق (ع) گفته: هر گاه مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه وی حاضر آیند و بگویند: بار خدایا ما از او جز نیکی ندانیم و تو به وی از ما داناتری خدا گوید: من گواهی شما را در باره وی پذیرفتم و آنچه شما از وی می دانید و نمی دانید آمرزیدم.

ترجمه

(۹۷۵) در نهی از دور نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز

- پیامبر (ص) گفته: آنکه به خدا و قیامت ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تأخیر کند هر گاه تیغ به دست نیابد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ وام کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۸

ترجمه

(۹۷۶) زمین تا چهل روز از بول ختنه نکرده پلید می شود

- پیامبر (ص) گفته: روز هفتم ولادت فرزندان خویش را ختنه کنید که بهتر باشد و زودتر گوشت آن روئیده گردد زیرا زمین تا چهل روز از بول ختنه نشده پلید گردد.

ترجمه

(۹۷۷) در حکم آنکه کنیز بستاند و هر چهل روز یک بار با وی مباشرت نکند و او عمل حرام کند

- سلمان فارسی در حدیثی از پیامبر نقل کرده که می گفت: آنکه کنیزی بستاند و در هر چهل روز یک بار با وی هم بستر نگردد هر گاه از او عمل حرامی سرزند گناه آن بگردن ویست. در حدیثی نیز از امام صادق به همین مضمون روایت شده.

(۹۷۸) ديه سگ شکاری چهل درم است

- امام صادق (ع) گفته: در کتاب علی (ع) نوشته سگ شکاری ديه آن چهل درم است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۹

ترجمه

(۹۷۹) خدا میان دو جمله کفر آمیز به فرعون چهل سال فرصت داد

- امام محمد باقر گفته:

خدا میان جمله یی که فرعون گفت: من پروردگار شما هستم تا جمله دیگر وی که گفت: من خدایی جز خود برای شما نشناسم چهل سال فرصت داد، آنگاه وی را به کیفر جهان و جاویدان گرفتار ساخت. از زمانی که خدا به موسی و هارون گفت: نفرین شما در باره فرعون به اجابت رسید تا زمانی که آن عملی شد چهل سال کشید. فرخ سرش گفته: چون من ادعای فرعون که می گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى شنیدم با خدای رسانیدم و گفتم: چنین کسی را امان داده یی؟! در پاسخ من گفت: مثل تویی چنین سخنی می گوید؟.

ترجمه

(۹۸۰) استغفاری که چهل گناه بزرگ بدان آمرزیده می شود

. امام صادق (ع) گفته:

هر مؤمنی که در شبانه روز چهل گناه بزرگ کرده باشد و با پشیمانی بگوید: آمرزش می خواهم از خدایی که جز او خدایی شایسته پرسش نیست زنده و پاینده است خدای آسمانها و زمین ها خداوند جلال و بزرگی ست و از او می خواهم که توبه مرا قبول کند خدا او را بیامرزد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۰

ترجمه

(۹۸۱) رحم و خویشاوندی تا چهل پشت است

- پیامبر (ص) گفته: چون مرا به معراج بردند، دیدم رحمی به عرش آویخته و از دست خویش به خدا گله می کند، گفتم: میان تو و او چه اندازه دوریست؟.

گفت: در پشت چهلم با هم رسیم.

ترجمه

(۹۸۲) چون امام دوازدهم آشکار شود خدا بهر شیعه بی نیروی چهل مرد دهد

- امام علی بن الحسین گفته: چون امام دوازدهم آشکار شود، خدا هر عیب و سستی را از شیعه دور کند و دل ایشان را مانند کوه آهن استوار سازد و به هر مردی از ایشان توانایی چهل مرد دهد و فرمانروایان روی زمین گردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۱

ترجمه

(۹۸۳) کسی که چهل حدیث بر کند

اشاره

- پیامبر (ص) گفته: هر که چهل حدیث برای امور دین که نیاز مردمان بدان است بر کند خدا در قیامت وی را فقیه و دانا برانگیزد. پیامبر (ص) گفته:

هر که از پیروان من چهل حدیث از راه و رسم من بر کند، من در روز رستاخیز شفیع او خواهم بود و پاداش جاویدان را بجوید، خدا او را در قیامت فقیه و دانا برانگیزد. حنان پور سدید گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: هر که چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام بر کند، خدا وی را روز رستاخیز فقیه و دانا برانگیزد و شکنجه نکند.

ترجمه

(۹۸۴) امام صادق (ع) گفته:

پیامبر در ضمن سفارش خود به علی گفت: ای علی هر که از پیروان من برای خشنودی خدا و پاداش جاویدان چهل حدیث بر کند، خدا وی را روز رستاخیز با پیامبران

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۲

و راستگویان و گواهان و نیکان برانگیخته گرداند و ایشان نیکو یارانی هستند، علی پرسید این احادیث در چه باشد؟ گفت: از آنکه خدا یگانه است. بی نیاز است و ایمان داشته باشی و وی را پرستی و دیگری را مپرستی، نماز را با دست نماز کامل در وقت خویش بگزاری و تأخیر رومداری که تأخیر آن بی بهانه بی انگیزه خشم خداست و زکات را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن خواسته و توانایی حج گزاردن حج گزاری و از پدر و مادر عاق نباشی و خواسته یتیم را به ستم مخوری و باده گساری مکنی و از باده های مستی آور منوشی، زنا مکنی، لواط مکنی: سخن چینی مکنی، سوگند دروغ

به خدا مخوری، دزدی مکنی،

گواهی ناروا مدهی، حق را از هر که که گفت بشنوی، به ستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد تکیه مکنی، هوا پرست مباشی، دشنام و نسبت بد به زنان پاک دامن مدهی، ریا کاری مکنی که کمترین ریا شرک به خداست. به کوتاه مگوی تو کوتاه هستی، به دراز مگوی تو دراز هستی به عنوان عیب جویی کردن، کسی را دست میندازی در گرفتاری و ناگواری شکیا باشی.

ترجمه

(۹۸۵) هر نعمتی که خدا به تو داده آن را سپاس کنی:

از شکنجه خدای آسوده دل مباشی، از آمرزش خدای نومید مگردی از گناه های خود به خدای بازگشت کنی، چون بازگشت از گناه مانند

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۳

کسی ست که گناه نکرده و پا فشاری بر گناه مورزی و استغفار کنی و مانند کسی مباشی که خدا و پیامبران او را دست انداخته باشی و بدانی آنچه بهره تو شده است از دست تو بیرون نرود و آنچه از دست تو رفت به تو بازنگردد. خدا را برای خشنودی مردمان به خشم میاوری. جهان را بر جاویدان برتر مداری، چون جهان ناپایدار است و جاویدان پایدار، به اندازه یی که داری بر برادران بخل مکن، درون و بیرون تو با مردمان یکی باشد، خوش ظاهر و بد اندرون باش هر گاه چنین باشی از دو رویان خواهی بود. دروغ مگوی و با دروغگویان آمیزش مکن و از سخن راست خشمگین مشو خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را به اندازه توانایی خویش پرورش کن و بدان چه دانی به کار بند و با کسی از آفریدگان خدا جز به راستی داد و ستد مکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و سرکش و سرپیچ

مباشی، بسیار خدای را به پاکی یاد کن و او را بخوان و بسیار در یاد مرگ و بعد از مرگ باشی از روز رستاخیز و بهشت و دوزخ و بسیار قرآن بخوان و بدان چه در آن ست کار بند و نیکی و جوانمردی را نسبت به گروندگان از زن و مرد سودمند دان و بنگری هر چه را برای خویش نمی پسندی برای کسی میسند، از کار نیک دل تنگ مشو، بار خویش را بر دوش دیگری مگذار، بر آنکه تو نعمتی بخشیدی منت مگذار، جهان را زندان خویش دان تا خدای ترا بهشت برد، این چهل حدیث است هر که بر آنها کار بندهد و آنها را از من برای پیروان من نگاهدارد به آمرزش خدا درآید و به بهشت جاویدان فرود آید پس از پیامبران و اوصیای ایشان در نزد خدا برتر از همه مردمان باشد و خدا وی را در روز رستاخیز با پیامبران و راستگویان و گواهان و نیکان که یاران نیک اند برانگیزد.

ترجمه

(۹۸۶) پیرامون مسجد چهل ارش است که به تازی ذراع گویند و همسایگی تا چهل سرا باشد از چهار سوی

- امیر المؤمنین گفته: پیرامون مسجد چهل ارش است و همسایگی تا چهل سراست از چهار سوی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۵

ترجمه

(۹۸۷) آنکه چهل سال یا بیشتر زندگی کند

اشاره

- پیامبر (ص) گفته: آنکه چهل سال زندگی کند از سه گونه گرفتاری سالم ماند: از دیوانگی و خوره و پیسی، آنکه پنجاه سال زندگی کند، خدا بازگشت به راستی را روزی وی گرداند، آنکه شصت سال زندگی کند، خدا شمار هنگامه قیامت را بر وی آسان سازد، آنکه هفتاد سال زندگی کند کارهای نیک وی نوشته شود و کارهای بد او نوشته نگردد، آنکه هشتاد سال زندگی کند، خدا گناه های گذشته و آینده وی را بیامرزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و وساطت وی در خاندان او پذیرفته گردد. امام صادق گفته: خدا هفتاد ساله را گرمی دارد و از هشتاد ساله شرم کند. یعنی از شکنجه وی شرم شود. و نیز گفته: چون بنده خدا به سی سال رسد به نهایت توانایی خود رسیده باشد و چون به چهل سالگی رسد به پایان ترقی رسیده و چون به چهل و یک درآید در نقصان باشد و پنجاه ساله انسان محتضر باشد، و نیز گفته: بنده خدا تا چهل ساله نشده در فراخی ست و چون به چهل رسد خدا به دو فرشته وی گوید که من به بنده خود زندگی بیش دادم به او سختی و تندی کنی و او را نیک نگاهدارید و اندک و بسیار و خرد و کلان کارهای را بنگارید امام محمد باقر (ع) گفته: چون بنده چهل ساله گردد به وی گفته شود خود را دریاب که دیگر بهانه یی نداری چهل ساله

از بیست ساله شایسته تر به بهانه نیست آنکه آنها را می جوید یکی ست و در خواب نیست. برای بیم مرگی که نزد تو می آید کار کن و گفتار بسیار را کنار گذار.

علی بن مغیره گفته: امام صادق شنیدم که می گفت: چون مرد چهل ساله شود خدا او را از سه درد نگاهدارد: دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسید حساب وی را سبک کند و چون به شصت رسد بازگشت را روزی وی کند و چون به هفتاد رسد فرشتگان وی را دوست گیرند و چون به هشتاد رسد خدا دستور دهد نیکی های وی را یاد داشت کنند و گناهان وی را درگذرند و چون به نود رسد گناه گذشته و آینده وی را بیامرزد و در شمار اسیران خدا بر زمین باشد. در حدیث دیگر آمده که چون به صد رسد به سن پست ترین رسیده باشد و در حدیث دیگر آمده که در پست ترین سن خرد وی مانند خرد کودک هفت ساله باشد. امام صادق (ع) گفته: روز قیامت پیر مردی را فرا شمار آرند و نامه کردار وی را به دست او دهند چون گناه کار است شمار بر وی سخت دراز گذرد، گوید: خدایا می فرماید به دوزخ روم؟- خدا گوید: ای پیرمرد من از تو شرم دارم چون در جهان نماز گزاردی ترا شکنجه کنم، بنده مرا به بهشت برید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۶

ترجمه

(۹۸۸) پیامبر (ص) گفته:

آنکه چهل سال زندگی کند، خدا سه گونه بیماری را از وی بگرداند: دیوانگی، خوره، پیسی. و چون به پنجاه رسد حساب وی را آسان گردانده و هر گاه به شصت رسد بازگشت

به خدای را روزی وی گرداند و چنان که بخواهد، هر گاه به هفتاد رسد، خدا نیکبای وی را بپذیرد و از گناه های وی درگذرد و هر گاه به نود رسد خدا گناه های گذشته و آینده وی را بیامرزد و او را اسیر خدا بر زمین نام اند و وساطت او را در خاندانش بپذیرد.

ترجمه

(۹۸۹) پادشاه آنکه چهل بار حج گزارده است

- زکریای موصلی گفته: از امام موسی بن جعفر (ع) شنیدم که می گفت: آنکه چهل بار حج گزارد در آخرت به وی گویند: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز گردد که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در بهشت روند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۸

ترجمه

(۹۹۰) استدلال امیر المؤمنین علی با ابو بکر

- امام صادق (ع) از پدران خود نقل کرده که چون ابو بکر به خلافت نشست و مردمان با وی بیعت کردند و از علی کناره گرفتند، ابو بکر پیوسته با علی خوشرویی نشان می داد لیک از علی گرفتگی می دید این کار بر ابی بکر گران آمد، می خواست به طریق خصوصی او را دیده نظر وی را در این موضوع دریابد، از آنکه مردمان کار خلافت را به وی حواله کردند عذر خواهی کند. از این روی با علی ملاقات کرد و گفت: یا ابا الحسن به خدا سوگند من در کار خلافت اتفاقی و رغبتی نداشتم و به خود اعتماد ندارم و از نظر خواسته و دودمان هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از کسی گرفته باشم، می بینم که از من دل تنگ هستی.

علی گفت: هر گاه رغبت به خلافت نداستی چرا زیر بار آن رفتی با آنکه یقین نداستی که از عهده آن بر نیایی؟ ابو بکر گفت: سبب آن حدیثی بود که از پیامبر شنیده بودم که گفت: پیروان به گمراهی اتفاق نمی کنند. من دیدم که همه بر پیشوایی من اتفاق کردند از حدیث پیامبر (ص) پیروی کردم و گمان نمی کردم مردمان بر خلاف من اتفاق کنند از این جهت به خواست ایشان پاسخ دادم

و هر گاه می دانستم با من مخالفت می کنند نمی پذیرفتم.

علی (ع) گفت: حدیثی را که از پیامبر یاد کردی. خدا پیروان مرا به گمراهی متفق نمی کند درست است لیک، بگوی من از پیروان نبودم؟ آنان که با تو مخالفت کردند مانند: سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد و قیس بن عباد و دسته او از انصار. ابو بکر گفت: تصدیق می کنم که همه از امت بودند. علی گفت:

پس چگونه به حدیث پیامبر استدلال می کنی در صورتی که ایشان از بزرگان یاران پیامبر بودند و در خیرخواهی برای پیامبر (ص) کوتاهی نکردند و با تو مخالفت کردند. ابو بکر گفت: من در ابتدا نمی دانستم ایشان با من مخالف هستند. بعدا دانستم و ترسیدم هر گاه کناره گیرم اختلاف پدید آید و مردم از دین باز گردند برای مصلحت امت این کار را پذیرفتم، تو نیز به حفظ مسلمانان و دین ایشان علاقه داری علی گفت: درست است لیک به من بگوی کسی که شایسته کار خلافت است باید چه اوصافی داشته باشد؟ غیر از آنچه تو گفتی.

ابو بکر گفت: باید خیر خواه و وفادار باشد و بخشش بی جا نکند، خوشرویی و داد و جوانمردی داشته باشد به قرآن و سنت پیامبر و به داوری دادگرانه دانا باشد نسبت به جهان زاهد و بی رغبت باشد، داد ستمرسیده را از ستمکار بستاند چه خویش باشد و چه بیگانه، ابو بکر خاموش شد، علی سپس گفت: ای ابو بکر.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۹

ترا به خدا سوگند این صفات در من است یا در تو؟. ابو بکر گفت: در تو. علی گفت: ای ابو بکر آیا

من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام باشد پیامبر را اجابت کردم یا تو؟ ابو بکر گفت: تو. علی گفت من بودم که برای عموم عرب در موسم حج برای ایشان سوره براءت را خواندم یا تو؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت:

من بودم که در روز هجرت پیامبر (ص) به غار ثور با جان خود پیامبر را نگاهداری کردم یا تو؟. ابو بکر گفت:

تو. علی گفت. من بودم در رکوع انگشتری صدقه دادم و آیت ولایت من پیوست به ولایت خدا و پیامبر (ص) برای من فرود آمد یا برای تو؟! ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من هستم که به مفاد حدیث پیامبر (ص) در روز غدیر سرور بر تو و بر هر مسلمان هستم یا تو؟. ابو بکر: تو. علی گفت: وزارت پیامبر (ص) و منزله هارون به موسی نسبت به او از آن من است یا از آن تو؟. ابو بکر گفت: از آن توست. علی گفت: مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباحله و نفرین مشرکان ترسا بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟. ابو بکر گفت: تو و خانواده ترا.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۰

ترجمه (۹۹۱) علی گفت: ترا به خدا سوگند، آیت تطهیر از آلودگی ها در باره من و خانواده و فرزندان من فرود آمد یا برای تو و خاندان تو؟ ابو بکر گفت: برای تو و خاندان تو. علی گفت: در روز اجتماع کساء پیامبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و گفت: خدایا ایشان خاندان من اند، از آتش دور باشند یا برای تو؟

ابو بکر گفت: برای تو و خانواده و فرزندان تو. علی گفت: من مقصود از این آیت هستم که قرآن گفته: به نذر وفا می کنند و از روز شر انگیز می ترسند یا تو؟. ابو بکر گفت: تو علی گفت: تو آن جوانمردی که از سوی آسمان در باره وی بانگ برخاست که:

لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا علي

یا من؟. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: تو بودی که در هنگام نمازی آفتاب برای تو بازگشت، تا آن را بگزارد، سپس فروشد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر درفش خود را در روز گشایش خیر به وی داد و به دست وی قلعه خیر گشوده شد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که به کشتن عمرو بن عبد و داندوه از دل پیامبر (ص) بردی و از مسلمانان یا من بودم؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت تو بودی که پیامبر در رسالت خود بر پریان امین شمرد و پریان به دست وی به خدا گرویدند یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر پاک نژادی و حلال زادگی وی را از آدم تا پدرش ستود بگفته خود: من و تو از آدم تا عبدالمطلب از زناشویی هستیم باور داشت یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را برگزید و دخت خویش فاطمه را به وی داد و گفت: خدا وی را به تو تزویج کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: من پدر حسن و حسین دو ریحان او هستم که در

باره ایشان گفته: این دو سرور جوانان بهشت هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: برادر توست که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟. ابو بکر گفت: برادر تو. علی گفت: من ضامن دین پیامبر (ص) شدم و در موسم حج بانگ زدم که تعهدات وی را می پردازم یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت:

می بودم خدا رسانید وی را، چون پیامبر (ص) می خواست گوشت آن مرغ بریان را بخورد و گفت: خدایا دوست ترین بندگان خود را پس از من بر سر این خوان برسان یا ترا؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را به کشتار ناکثین و قاسطین و مارقین از دین موافق تأویل قرآن بشارت داد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که گفتار آخرین پیامبر را دریافتم، و کار غسل و دفن وی پرداختم یا تو؟:

ابو بکر گفت: تو.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۲

ترجمه (۹۹۲) علی گفت: ترا به خدا سوگند: من بودم که پیامبر گفت: علی داورکننده ترین شماس است. مخصوصا در دانش داوری مردم را دلاالت کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر در زندگی خود یاران خویش را دستور داد که به عنوان امیر مؤمنان بر وی درود دهند یا تو؟.

ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو در خویشی به پیامبر نزدیک تری یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو دیناری به پیامبر در مورد نیاز وی دادی و جبرئیل با تو بیعت کرد

و محمد و فرزندان وی را مهمانی کردی یا من؟. ابو بکر از این سخن بگریست و گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر وی را به دوش نهاد تا بتهای خانه کعبه را فرو ریزد و بشکند در صورتی که هر گاه می خواست دست خود را به آسمان رساند رساندی یا من؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر بدو گفت: تو دارنده درفش من در جهان و جاویدانی یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر فرمان داد در سرایش در مسجد وی باز باشد در صورتی که فرمود در سرای همه یاران و خویشان وی را از سوی مسجد ببندند و برای وی حلال کرد و آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیش از راز گفتن با پیامبر صدقه دادی و راز گفتی با وی یا من؟. در همین هنگام بود که خدا گروهی را سرزنش کرد و گفت: «ترسیدید پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: تو بودی که پیامبر در باره وی به فاطمه (ع) دخت خود در ضمن گفتار خویش گفت: من ترا به کسی دادم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلام وی بر همه برتر است یا من؟. ابو بکر گفت: تو.

علی پیوسته نیکی های خود را که خدا بدو ویژه ساخته بود و در دیگران نبود برای ابی بکر بر شمردی.

ابو بکر همه را باور داشتی که به این گونه هنرها شایسته زمامداری مسلمانان می گردد آنگاه علی به ابی

بکر گفت: پس چرا فریفته شدی که از خدا و پیامبر وی و دین او باز ایستادی؟. تو خود را خلیفه پیامبر می دانی با آنکه سزاوار آن نیستی. ابو بکر بگریست و گفت: ای ابا الحسن راست گفتی امروز مرا مهلت ده تا در کار خود و تو اندیشه کنم. علی نیز مهلت داد.

ابو بکر از نزد علی بازگشت و به سرای خویش رفت و در بر روی خود بست تا شب هنگام کس را به خود نپذیرفت عمر میان مردم رفت آمد کردی چون بدو رسیده بود که ابو بکر با علی با هم خلوت نشستند. ابو بکر شب هنگام پیامبر را به خواب دید در جایی نشسته، ابو بکر به وی سلام کرد پیامبر روی از وی بگردانید، پرسید چرا اعتراض می کنی، آیا فرمانی دادی که به جای نیاوردم؟ پیامبر گفت: تو با خدا و پیامبر وی دشمنی کردی و دشمنی با کسی کرده یی که خدا و پیامبر وی او را دوست دارد، ابو بکر گفت: «آن کیست؟». پیامبر در جواب گفته: همان کسی که وی با تو عتاب کرد: علی صاحب خلافت است. ابو بکر گفت: خلافت را بدو

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۳

سپارم. چون بامداد شد بگریست و نزد علی آمد و گفت: دست خود را ده تا با تو بیعت کنم. من به مسجد می آیم و خوابی که دوش دیدم می گویم. علی پذیرفت، ابو بکر از نزد علی بیرون آمد: عمر وی را دید و گفت، ای ابا بکر خلیفه پیامبر کجا بودی؟. ابو بکر قصد خود را با وی بگفت: گویند عمر گفت: ای خلیفه پیامبر ترا

به خدا سوگند، فریب جادوی بنی هاشم را مخوری و این اولین بار کار ایشان نیست. که جادویی کرده اند. چندان وی را وسوسه کرد تا او را از رای خود منصرف گردانید. علی در وقت معین به مسجد آمد کسی را ندید. رفت کنار گور پیامبر نشست، عمر بدو گذر کرد و گفت: آنچه در انتظار آن هستی بدان نرسی. این روایت را چنین نقل کرده اند و الله اعلم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۴

ترجمه

(۹۹۳) احتجاج امیر المؤمنین علی با مخالفین خود در کار خلافت

اشاره

- عامر پور واثله گفته:

من روز شورای خلافت در میان سرایی بودم که شورای شش نفری در آن بسته شد، شنیدم علی در باره خویشان چنین گفتی: مردمان ابا بکر را خلیفه کردند با آنکه من از همان زمان به خلافت مستحق تر بودم و ابو بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی بودم و اکنون عمر در وصیت خود مرا با پنج دیگر در شوری قرار داد و مرا ششمی ایشان نام برد، فضل و برتری مرا در شمار نگرفت و هر گاه بخواهم من دلائلی بر ایشان اقامه کنم که تازی و پارسی و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند، ای گروه (مقصود از این گروه: زبیر، طلحه، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدای را به یگانگی ستوده باشد و ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه. گفت آیا در میان شما کسی هست جز من پیامبر به وی گفته باشد تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی ست جز آنکه پس از من پیامبری نیست؟، گفتند: نه. گفت:

آیا در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) قربانی به مکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ گفتند: نه. شما را به خدا سوگند. کسی هست جز من که چون مرغ بریانی برای پیامبر آوردند بخورد و گفت: خدایا دوست ترین مردم خود را نزد من فرست تا با من از این بریان بخورد، من نزد وی آمدم. گفتند: نه. علی گفت: آیا در میان شما کسی هست جز من که چون عمر از در قلعه خیبر بازگشت و همراهان وی را ترسناک می گفتند. و ایشان نیز وی را ترسناک می شمردند. درفش پیامبر (ص) را شکست خورده باز گردانید، سپس پیامبر گفت: فردا این درفش را به دست کسی خواهم داد که که مرد فرار نیست و خدا و پیامبرش وی را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد باز نگردد تا قلعه را بگشاید، چون بامداد شد، گفت: علی را نزد من فرستید. گفتند. ای فرستاده خدا چشمان وی سخت دردمند است گفت؟ او را نزد من آورید، چون نزد او رفتم، آب دهان خود در چشم من افکنده گفت:

خدایا زیان گرما و سرما را از او دور گردان تا کنون زیان گرمی و سردی را از من دور ساخته. درفش را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بر ایشان چیره گردانید؟. گفتند: نه. علی گفت: آیا کسی از شما برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال در بهشت درآید و هر جا که خواهد برود؟.

گفتند: نه.

علی گفت: آیا کسی از شما عمی مانند عم من حمزه سرور شهیدان خدا

و پیامبر وی دارد؟ گفتند: نه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۵

گفت: در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین فرزندان پیامبر و دو سرور جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: نه، گفت: در میان شما کسی هست که زوجه بی مانند: همسر من فاطمه دخت پیامبر و پاره تن وی داشته باشد؟ گفتند: نه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۶

ترجمه

(۹۹۴) علی گفت.

در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد:

باید بنو ولیعه (شعبه بی از کنده اند) باز ایستند و گر نه مردی را بدیشان بفرستم که چون من است، بندگی وی مانند بندگی من است و نافرمانی از وی نافرمانی از من است با شمشیر ایشان را می راند؟ گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: مسلمانی نیست که مهر من در دل وی رسد جز آنکه گناहانی از او بگردد و هر که مرا دوست دارد ترا نیز دوست دارد. دروغ گفته: آنکه گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد. گفتند: نه. علی باز گفت: آیا در میان کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد که در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست؟

همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: ای علی آنکه ترا دوست دارد و

به پیشوایی ترا بشناسد رحمت حق به وی سبقت گیرد و آنکه با تو دشمنی ورزد نفرین حق به وی سبقت گیرد. عائشه گفت: ای فرستاده خدا برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان او نباشیم. گفت خاموش باش، هر گاه تو و پدر تو نیز از کسانی باشید که دوستدار وی اید آموزش خدا به شما سبقت گیرد و هر گاه با وی دشمن باشید نفرین خدا بر شما سبقت جوید. تو و پدر تو نخستین کسی هستید که حق وی را پایمال کنید و با وی ستم روا دارید و تو اولین کسی باشی که با وی نبرد کنی. همه گفتند: نه علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) در باره وی چنان گفته: باشد که در باره من گفته؟ گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در جهان و جاویدان، در بهشت سرای تو برابر سرای من است، چنان که سرای برادران مقابل یک دیگر باشد. همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: خدا ترا به کاری اختصاص داده و به تو انعامی کرده که هیچ کاری نزد وی نیکوتر از زهد در جهان نیست. توبه چیزی در جهان نخواهی رسید، جهان نیز به تو دست نخواهد یافت، در روز رستاخیز زهد در پیش خدا آذین نیکان است، خوشا به حال آنکه ترا دوست دارد و پایه ترا باور کند، و وای بر آنکه ترا دشمن دارد و پایه ترا دروغ انگارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۷

همه گفتند:

نه، علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) وی را پی آب فرستاده باشد چنان که مرا فرستاد من رفتم مشک را پر ساختم و بدوش کشیدم و می آوردم که ناگاه بادی به من روی آورد و مرا بازگردانید تا به زمین نشانید سپس برخاستم که باد دیگری به من روی آورد و مرا باز گردانید تا به زمین نشانید، باز خاستم، باد دیگری به من روی آورد باز گردانید تا مرا به زمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و پیش پیامبر (ص) آمدم، گفت: چرا از من بازماندی؟. پیش آمد را گفتم: گفت: جبرئیل به من گزارش داد باد نخستین فرخ سروش بود که با هزار فرشته بر تو درود دادند و دومین میکائیل بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو درود فرستاد، سومین اسرافیل بود که با هزار فرشته آمد بر تو درود فرستاد.

همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که فرخ سروش برای وی گفته باشد: ای محمد (ص) می بینی علی چگونه همراهی می کند؟ پیامبر، در جواب وی گفت: علی از من است و من از علی، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که چون من برای پیامبر نگارش می کردم پیامبر (ص) چشم بر هم نهاده و من اعتقاد داشتم برای من می گوید و من می نگارم، چون بیدار شد، گفت: یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ گفت: ای پیامبر تو، گفت: بلکه فرخ سروش برای تو املاء کرد، همه گفتند: نه.

الخصال /

(۹۹۵) علی گفت:

شما را به خدا سوگند در میان شما کسی هست جز من که بانگی از آسمان بانگ کشیده باشد:

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

؟ گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: هر گاه نمی ترسیدم مردمان از خاک پای وی بردارند برای تبرک برای بازماندگان در باره تو سخنی می گفتم که کسی نمی ماند مگر آنکه از خاک پای تو کفی بر می داشت؟، گفتند:

نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) به وی فرمان داده باشد، که سرای مرا نگاهدار تا کسی نزد من نیاید. چون که فرشتگان به دیدار من می آیند، عمر سه بار آمد من او را باز گردانیدم و گفتم:

فرشتگان در این ساعت بر وی فرود می آیند و دستور برای دیدار وی نیست. حتی شماره آن فرشتگان را نیز با وی گفتم. پس از سپری شدن دستور دادم تا در آید. چون در آمد گفت: ای فرستاده خدا چند بار آمدم علی مرا باز گردانید و چنین و چنان گفت حتی شماره فرشتگان را برای من می گفت. چگونه او شماره ایشان دانسته بود مگر آنان را دیده بود؟.

پیامبر از من پرسید چگونه شماره ایشان دانستی؟. گفتم: آوازهای گوناگون ایشان را شنیدم و از روی آوازه ها شماره ها به یاد گرفتم. گفت: راست گفتی: با برادر من عیسی بر یک روش هستی. عمر بیرون

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۹

رفت و با خود می گفت: ای عجب وی را با فرزند مریم مانند ساخت. خدا این آیه را در باب

وی فرو فرستاد: مانند فرزند مریم مثل زده گردد و بناگاه قوم تو روی برگردانند و بانگ برآرند و گویند: خدایان ما برتر است یا وی؟، این مثل نگویند مگر از روی ستیزگی، بلکه ایشان گروهی ستیزه جویان اند. او بنده ایست که ما به وی بهره مندی دادیم و برای بنی اسرائیل مثال آوردیم و هر گاه خواسته باشیم به جای شما در زمین فرشتگانی می آوریم، که جانشین شما باشند؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر چنان که برای من گفت به وی گفته باشد؟ که طوبی درختی ست در بهشت که بن آن در سرای علیست، هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در سرای وی شاخه یی از آن می باشد؟. همه گفتند: نه.

باز علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد: تو به راه و رسم من نبرد می کنی و ذمه مرا پاک می کنی؟. گفتند: نه. گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد:

تو با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد خواهی کرد؟ گفتند: نه. در میان جز من کسی هست که در زمانی که پیامبر سر خود را در دامن فرخ سروش نهاده بود نزد وی آمده باشد و فرخ سروش به وی گفته باشد: به پسر عم تو نزدیک شو که تو به وی شایسته تری از من؟ گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که سر پیامبر را در دامن گرفته باشد تا آفتاب فروشد و نماز پسین را نگزارده بود و چون بیدار شد، گفت: ای علی نماز

پسین را گزاردی، گفتم: نه. پس پیامبر دعا کرد تا آفتاب بازگشت تا من پسین را گزاردم، آنگاه باز فروشد؟ گفتند: نه. باز پرسید: در میان شما کسی هست جز من که بعد از آنکه پیامبر (ص) سوره براءت را به ابی بکر داد که به اهل مکه برد خدا فرخ سرش را فرستاد که ای محمد این سوره را باید تو یا کسی از خاندان تو برساند و او مرا فرستاد تا آن را از ابی بکر بستم و به مکه بردم و رسانیدم. خدا مرا از پیامبر دانست؟ گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد تو پیشوای روشن آنان هستی که مرا فرمان برداری می کنند و روشنی دوستان منی و کلمه یی هستی که پرهیزکاران با آن همدم هستند؟ گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: هر که خوش دارد به زندگی من زنده باشد و چون من می رود در بهشت که خدا به من وعده داده بهشتی که نهال آن را خدا به دست خود کشت و به خواست خود آفریده باید علی و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد و ایشان جانشینان من اند، خدا دانش و دریافت مرا به ایشان داده شما را به گمراهی در نیاورند و به هدایت رسانند، ایشان کار و وظیفه خود را از شما نیکوتر دانند و همیشه حق با ایشان است. گفتند: نه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۱

ترجمه

(۹۹۶) علی گفت:

شما را به خدا سوگند، در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در

وی گفته باشد حکم خداست که دوست ندارد ترا مگر مؤمن و دشمن ندارد ترا مگر منافق. گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر در حق وی گفته باشد که به من گفته: یاران تو در قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه های سفیدی سواراند، بند پای افزار ایشان از نوریست تابان، برای ایشان صاف شده و گرفتاری های آنان گشوده شده در امان اند و اندوهی ندارند تا آنکه در سایه عرش خدا در آیند و خوانی پیش ایشان گسترده گردد و از آن همی خورند تا شمار قیامت سپری گردد، مردمان بیمناک اند و آنان را بیمی نیست؟. همه گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد: ابو بکر فاطمه دخت پیامبر را خواستگار شد به وی نداد، عمر نیز خواستگار شد به او نداد، من خواستار شدم وی را به من داد، ایشان به پیامبر گفتند: فاطمه را به هیچ یک از ما ندادی؟ و به علی دادی؟ گفت: من از پیش خود مانع نبودم بلکه به فرمان خدا بدو دادم؟. گفتند: نه.

آیا شما خود از پیامبر (ص) شنیدید که می گفت: هر پیوند و نژادی در روز رستاخیز بریده شود جز پیوند با من کدام پیوند از پیوند من برتر است؟ پدر من و پدر پیامبر (ص) برادراند، حسن و حسین دو فرزندان پیامبراند و دو سرور جوانان بهشت پسران من اند، فاطمه دخت پیامبر همسر من بانوی بانوان بهشت است.

همه گفتند: نه. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد خدا

خلق را بیافرید و ایشان را دو بخش گردانید و مرا در بخش برتر آن نهاد، آنگاه آن را چند قبیله ساخت مرا در قبیله برتر آنها نهاد، سپس آنان را چند خاندان کرد، مرا در خاندان برتر نهاد، آنگاه از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا برتر از آنان گردانید. من میان دو فرزند ابی طالب علی و جعفر خفته بودم که فرخ سروش با فرشته یی پیامدند آن فرشته به فرخ سروش گفت: بر کدامین از ایشان فرود آمدی؟ گفت: این یک، دست مرا بگرفت و مرا بر نشانده؟. گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در سراهای مسلمانان را از مسجد گرفته باشد مگر در سرای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۲

او را عباس و حمزه نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جای دادی؟. گفت: من از پیش خود شما را بیرون نکردم بلکه خدا بیرون کرد و او را جای داد. خدا به موسی (ع) وحی فرستاد که مسجد پاکیزه یی بر پای کن و خود و هارون با دو فرزند هارون در آنجای کن. خدا به من نیز وحی کرد که مسجد پاکی بساز و خود با علی و پسران علی در آن جای گزین؟. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: حق با علیست و علی با حق است از یک دیگر جدا نگردند تا در سر حوض به من رسند؟. همه گفتند: نه. در شما کسی جز من هست که

با جان خود پیامبر را نگاهداشته باشد زمانی که مشرکان قریش آمدند و می خواستند او را بکشند من در بستر وی خفته بودم، پیامبر به نهانی به غار ثور رفت، مشرکان به گمان آنکه وی در بستر خویش خفته، هجوم آوردند، چون دریافتند که او نیست بلکه پسر عم ویست از من پرسیدند که محمد کجاست؟. گفتم: ندانم، آن اندازه مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟. گفتند: نه. (مترجم): از زبان علی در گفتگوی وی با اخ الیهود در این کتاب مفصلاً نوشته شده می گوید:

من در مقابل مشرکان آن شب شمشیر کشیدم و ایشان را تار و مار کردم، اما این جا می گوید: مرا آن اندازه زدند که نزدیک بود مرا بکشند. معلوم نشد کدامین درست است؟ ظن غالب آن است که این دو قضیه را کسانی پرداخته اند و به حضرت علی (ع) نسبت داده اند و اللّٰه اعلم.

باز علی گفت: شما را به خدا سوگند در شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) چنان که به من گفت: به وی گفته باشد: خدا در باره ولایت علی (ع) به من دستور داد ولایت و دوستی وی ولایت و دوستی من است، ولایت من ولایت خدای من است. این پیمانی ست که خدا با من بسته است و به من دستور داده که به مردمان برسانم شنیدید؟ گفتند: آری همه شنیدیم. گفت: اکنون در شما کسی ست به زبان گوید شنیدم لیک مردمان را به دوش خود سوار کند و با علی دشمنی کند. پرسیدند ای پیامبر ما را از آن آگاه ساز.

گفت: خدا مرا فرمان داده که از ایشان روی بگردانم، شما بسنده کنید به

آنچه در دل خویش نسبت به علی (ع) درمی یابید؟ گفتند: نه. شما کسی جز من می شناسید که به رسم مبارزه نه تن از درفش داران بنی عبد الدار را کشته باشد، پس از کشته شدن ایشان، (صواب حبشی) بنده آنان به میدان آمده، بانگ بر آورد که به خدا سوگند به خون سرور خود جز محمد کسی را نخواهم کشت. مانند اشتر کف به لب آورده دو دیده وی بسان دو جام از خون سرخ شده بود همگان از وی ترسیدند من پیش راندم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد، من او را از کمر دو نیم کردم نیمی از وی به سر دو پای مانده بود. چنان که مسلمانان به وی همی نگریستند و می خندیدند؟ همه گفتند: نه. شما کسی جز من شناسید که از مشرکان عرب به اندازه من کشته باشد؟ همه گفتند: نه. شما جز من کسی را شناسید که به میدان عمرو بن عبد وّد آمد و مبارز خواست، شما همه بیمناک بودید من بودم که برخاستم. پیامبر (ص) گفت: ای علی کجا می روی؟ گفتم:

به عزم کشتن این فاسق. گفت: این عمرو بن عبد وّد است. گفتم: ای پیامبر خدا هر گاه او عمرو بن عبد وّد است من نیز علی بن ابی طالب هستم این سخن را سه بار گفتم، من همین را پاسخ دادم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۴

ترجمه

(۹۹۷) پیامبر گفت:

بنام خدا برو، چون رفتم و نزدیک وی رسیدم گفتم: کیستی؟ گفتم:

علی فرزند ابی طالب. گفت: هم نبرد بزرگوار هستی. ای برادر زاده باز گردد من با پدر تو یار

و همدم بودم، خوش ندارم که بر دست من کشته شوی. گفتم: ای عمرو گویند تو عهد کرده یی که هر کس سه حاجت به تو داشته باشد یکی را برآوری. گفت: بخواه. گفتم: نخستین آنکه ایمان بیاوری که خدا یکی ست و محمد فرستاده ویست و آنچه از سوی خدا آورده باور داشته باشی، گفت: دیگری گفتم: به سرای خویش بازگردی گفت: این هرگز نشود که زنان قریش آوازه در اندازند که من بیمناک شدم. گفتم: پیاده شو تا با هم نبرد کنیم. گفت:

این را پذیرفتم. پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد، ضربت او سپر را شکافت و شمشیر وی به سر من رسید، من نیز با ضربتی پاهای وی را بریدم و خدا وی را بر دست من کشت. آیا در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد. گفتند: نه.

در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری به میدان آمد و می گفت: مرا امام من نام مرحب نهاد من در نبرد تمام سلاح هستم و دلاور آزموده هستم گاهی نیزه زنم و گاه شمشیر. من در مقابل وی رفتم، به من ضربتی زد، من نیز ضربتی زدم از بس که سر وی کلان بود، خودی که بر سر وی گنجد یافت نشدی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۵

لا جرم سنگ کلانی را میان تهی ساخته بر سر خویش نهادی، شمشیر من سنگ را دو پاره کرد و او را بکشت.

آیا در میان شما کسی بود که چنین زور آزمایی کند گفتند: نه. آیا در میان شما کسی هست که جز من در باره

وی پیامبر (ص) آیه تطهیر فرود آمده باشد که در قرآن گفته: خدا می خواهد که پلیدی را از شما خاندان دور سازد و شما را پاک گرداند. پیامبر (ص) عیابی خبیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین (ع) در آن جای داد سپس گفت: خدایا اینان خاندان من اند پلیدی را از ایشان دور سازد و ایشان را پاک گردان. گفتند:

به خدا سوگند در میان ما کسی نیست که این آیه جز برای تو و خانواده تو شایسته باشد. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: من سرور فرزندان آدم هستم و تو ای علی سرور تازیان هستی؟. گفتند: نه.

باز علی گفت: آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در مسجد بود که به سوی آسمان نگرست، دید چیزی را می آوردند، به سوی آن شتافت و یاران وی نیز رسیدند به چهار سیاه رسید، تابوتی بر دوش داشتند، گفت: آن را بر زمین گذارید، گذاردند، گفت: روی آن را گشودند، در آن بنده یی سیاه بود که غلی در گردن داشت، پیامبر پرسید این کیست؟. گفتند: غلام ریاحین است، از نابکاری از ایشان گریخته و مرده، و به ما فرمان دادند که وی را همچنان با غل به گردن در خاک سپاریم. من گفتم: ای پیامبر این غلام هر گه که مرا می دید می گفت: ای علی من ترا دوست دارم، و می گفت: ترا دشمن ندارد مگر کافر. پیامبر گفت:

بر همین اعتقاد خدا به وی پاداش داده که هفتاد قبیله از فرشتگان هر قبیله هزار تیره اند، و بر وی نماز

می گزارند، پیامبر غل را از گردن وی بیرون آورد، و خود بروی نماز گزارد و به خاک سپرد؟ همه گفتند: نه.

باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد که دی شب به من فرمان دعا داده شد که چیزی از خدا بخواهم، من برای ما هر دو خواستم. همه گفتند: نه. گفت: می دانید که پیامبر (ص) خالد بن ولید را به قبیله بنی جذیمه فرستاد و با آنان آن کار را کرد چون پیامبر آگاه شد به روی منبر سه بار گفت: خدایا من از آنچه خالد کرده بیزار هستم، آنگاه گفت: ای علی تو برو و من رفتم به ایشان عوض و دیه دادم و ایشان را به خدا سوگند دادم که دیگر چیزی مانده؟ گفتند: چون ما را سوگند دادی می گوئیم که ظروف سکان و زانو بند اشتران مانده، تاوان آنها را نیز پرداختم، باز زر بسیاری داشتم همه را به ایشان دادم و گفتم اینها را از آنچه دادم که ذمه پیامبر (ص) را از آنچه می دانید و نمی دانید پاک کرده باشم به پیامبر گفتم، گفت: به خدا سوگند آنچه تو کرده یی شادمان تر هستم تا از گله یی از اشتران سرخ موی. گفتند: همه را دانیم: باز گفت: شما شنیدید که پیامبر می گفت: ای علی دیشب پیروان مرا در برابر به رده داشتند من برای تو و پیروان تو از خدا آمرزش خواستم. همه گفتند: چرا شنیده بودیم. باز گفت:

شما شنیدید که روزی پیامبر به ابی بکر گفت: برو و گردن مردی که در فلان جاست بزن رفت و بازگشت، گفت: آن مرد

در حال نماز گزاردن بود از این روی وی را نکشتم. به عمر گفتم: تو برو و او را بکش، او نیز بازگشت و همین را گفت. پیامبر گفت: من شما را فرمان قتل وی دادم، شما می گوید آن چون نماز می گزارد نکشتم. آنگاه به من گفت: ای علی برو او را بکش من رفتم و او را نیافتم. من بازگشتم و گفتم: او را نیافتم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۶

پیامبر تصدیق من کرد و گفت: هر گاه می یافتی می کشتی. گفت: در شما کسی جز من هست که پیامبر در حق وی گفته باشد: دوست تو در بهشت است و دشمن تو در دوزخ. گفتند: نه. عائشه به پیامبر گفت: ابراهیم فرزند ماریه قبطیه از تو نیست از آب فلاخن مرد قبطی ست. پیامبر به من گفت: برو او را بکش. گفتم: بی تحقیق مانند آهن گداخته به کرک نابود سازم یا تحقیق کنم بعدا به قتل رسانم. گفت: بعد از تحقیق من دنبال وی رفتم او چون مرا دید در باغی رفت و بالای خرما بنی جست من نیز رفتم از زیر دیدم که آلت مردی ندارد به پیامبر گفتم. خدای را سپاس گزارد که به تهمت عائشه او را نکشت؟. همه تصدیق کردند، که چنین است که می گویی. علی گفت: خدایا تو گواه باش بر آنچه گفتم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۸

[بابهای منشهای پنجاهگانه و بالاتر]

اشاره

ترجمه

(۹۹۸) پنجاه حقی که امام علی بن الحسین به یکی از یاران خود نگاشته

اشاره

- ابو حمزه ثمالی گفته: این نامه امام علی بن الحسین است که به یکی از یاران خود نگاشته: بدان خدای را بر تو حقوقی ست، در هر جنبش و آرامشی در هر حال و هر مقال و در هر مرتبه و مقامی که هستی و در هر اندامی که بگردانی. و در هر ابزاری که به کاربری حقی به گردن تو ثابت است. برترین همه این حقوق، حقوق خداست که بر تو لازم گردانیده زیرا آن ریشه همه حقوق است. آنگاه آنچه برای توست که بر تو واجب ساخته از فرق سر تا کام تو نسبت به اندامهای گوناگون تو.

خدا برای زبان تو، گوش تو، دیدگان تو، دست تو، پای تو، شکم تو، فرج تو حقی نهاده. این هفت اندام که با آنها کار می کنی هر کدام را حقی ست، برای همان کارهایی که باید انجام دهی بر تو حقی ثابت کرده، برای نماز تو، روزه تو، زکات تو، قربانی تو، و دیگر کارهای تو بر تو حقی ست به اضافه از این حقوق که در درون خودداری برای دیگران نیز بر تو حقوقی ست. برتر از همه آنها: حقوق پیشوایان است، آنگاه حقوق زیردستان، سپس حقوق خویشان، این حقوق هر کدام شعبه هایی دارد، حقوق پیشوایان تو سه است، برترین آنها حق کسی ست که به سلطنت ترا اداره و پرورش می دهد، آنگاه حق آنکه ترا به دانش و بینش پرورش می دهد، سپس حق آنکه ترا به فرمانروایی پرورش می دهد، همه پرورش دهندگان تو بر تو

پیشوا هستند.

و حقوق زیر دستان تو سه است، برترین آنها حق کسانی است که بر

ایشان فرمانروایی داری. آنگاه حق شاگردانی که از تو سودمند به دانش می گردند زیرا نادان زیر دست داناست، سپس حق کسانی که دارای سوده‌های ایشان هستی مانند: زن و بنده. حقوق زیر دستان تو بسیار است و با هم بستگی دارد مانند: حقوق خویشان و هم نژادان که برترین آنها بر تو حق مادر است سپس پدر سپس فرزند، سپس برادر سپس هر کدام که نزدیک تراند و شایسته تر. سپس حق آنکه به تو نعمت داده سپس حق آنکه اکنون به تو نعمت می دهد آنگاه حق آنکه به تو نیکی کرده سپس حق بانگی را که ترا به نماز آگاه می کند، سپس حق امام جماعت بر تو سپس حق همنشین تو، سپس حق همسایه، سپس حق یار تو، سپس حق همکار تو، سپس حق دارای تو، سپس حق بستانکاری که از تو وام می خواهد، سپس حق همدم تو، سپس حق آنکه بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق آنکه به وی اقامه دعوی کردی آنگاه حق آنکه یا تو کنکاش می کنی، سپس حق آنکه به تو در کنکاش رأی می دهد، سپس حق آنکه از تو پند می خواهد، سپس حق آنکه از تو پند می خواهد سپس حق آنکه به تو پند می دهد، سپس حق کلان تر از تو، سپس حق خردتر از تو، سپس حق آنکه از تو درخواست کرده، سپس حق آنکه به دست خود به تو بدی رسانیده به عمد یا غیر عمد، سپس حق مردمان به تو، سپس حق کفاری که در پناه دین تواند، سپس حقوقی که به مقتضای احوال زندگی پدیدار می گردد. نیک بخت آنکه خدا وی را یاری دهد تا حقوقی که بر

وی فرض کرده به جای آورد.

حق خدا بر تو آن ست که وی را به یگانگی و بی انبازی بستایی و بپرستی. هر گاه از روی پاکی اعتقاد این کار را انجام دهی خدا کار جهان و جاویدان ترا بسنده کند. حق نفس تو به تو آن ست که ویرا در بندگی خدا به کار گماری و حق زبان تو آن است که آن را از دشنام دادن نگاهداری و به گفتار نیک خوی دهی و سخنان پریشان مگویی و با آن به مردمان نیکی رسانی و خوبی ایشان را باز گویی و حق گوش آن ست که با آن از دشنام مردم باز ایستی و آنچه روا نیست مشنوی و حق دیده آن ست که آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن به آن پند و اندرز گیری، حق دست آن ست که آن را به آنچه جائز نیست دراز مکنی و حق پای آن ست که با آنها به سوی ناروا مشتابی زیرا آن گام تباه ترا از راه راست می لغزاند و در دوزخ می افکند و حق اشکم آن ست که آن را انبان ناشایست مسازی و پیش از سیری مخوری و حق تناسلی تو آن ست که آن را از زنا و بد پاک داری و از دیدگان مردم بپوشانی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۱

ترجمه

(۹۹۹) حق نمازگزاری، آن ست که بدانی روی به درگاه خدا آورده یی،

هر گاه این را نیکو دریافتی باید با خلوص و اعتقاد و امیدوار در عین حال با وقار و حضور قلب در برابر وی ایستاده باشی و احکام آن را کاملاً دریافته باشی.

و حق حج گزارای آن ست که، بدانی در آن مهمان خدای خویش هستی و از گناه های خود بگریختی و به او

پرداختی و آنچه خدای بر تو واجب گردانیده انجام می دهی.

و حق روزه داشتن، آن ست که بدانی بندیست که خدا بر زبان و گوش و دیدگان و اشکم و فرج تو نهاده تا بدین جهت ترا از دوزخ برهاند، هر گاه روزه داشتن را کنار گذاری پرده بی که خدای بر تو کشیده دریده باشی.

و حق زکات آن ست که بدانی زکات و صدقه تو نزد خدا امانتی ست که نیازمند به گواه خواستن نداری.

هر گاه چنین دانی هر چه نهانی تر باشد بیشتر محل اعتماد توست، از آنچه آشکارا به امانت سپاری و بدانی که صدقه در جهان هر گزندی را دور می کند و در جاویدان آتش دوزخ را کنار می نهد.

و حق قربانی آن ست که بدان خشنودی خدای را خواسته باشی و مردمان را منظور نداری و این عمل را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۲

فقط برای خدا به جای می آری تا در قیامت موجب نجات باشد.

و حق فرمان روا آن ست که بدانی تو برای وی وسیله آزمایشی و او به تو گرفتار است چون که خدا وی را بر تو فرمانروایی داده. تو باید خویشتن را در معرض خشم وی در نیاوری تا خویشتن را به نابودی نیفکنده باشی و در مظلمه وی شریک مگردی.

و حق آنکه به تو دانش فرا می دهد آن ست که وی را گرامی داری و مجلس او را احترام گزارای هنگام استفاده نیک گوش داری و بر وی اقبال کنی و آواز خویش را بر او بلند سازی. هر گاه کسی از او پرسشی کرد تو پاسخ مده تا او پاسخ دهد. در محضر وی با کسی خصوصی سخن مگوی، و از کسی

نزد وی بد گویی مکن، هر گاه از وی به بدی یاد کرد تو از او دفاع نما و خرده های وی را پوشیده دار و نیکی او را آشکارا نما، با دشمنان وی همدمی مکن و با دوستان وی دشمنی موز، هر گاه چنین کنی فرشتگان بر تو گواهی دهند که دانش برای خدا آموختی نه برای خواهش مردمان.

و حق آنکه خداوندگار توست، آن ست که از وی فرمان برداری کنی و با وی مخالفت موزی مگر آنکه ترا به خلاف حق من فرمان دهد، هیچ گاه برای خشنودی مخلوق معصیت خالق را مپسند.

و حق زیر دستان که بر ایشان فرمانروایی می کنی، آن ست که بدانی ایشان از ناتوانی زیر فرمان تو آمدند بر تو واجب است که با آنان به دادگری رفتار کنی و در شکنجه اینان مشتاب و خدای را سپاسگزار که چون تو مخلوقی را بر دیگری برتری داد.

و حق شاگرد آن ست که بدانی ترا سرپرست ایشان گردانیده در دانشی که به تو داده تو نیز باید به خوشرویی با آنان رفتار کنی و فرا دهی. هر گاه از دانش خویش ایشان را دریغ کنی خدا آبروی دانش ترا از دلها دور سازد.

و حق زن آن ست که بدانی خدا وی را برای آسایش و آرامش تو آفریده و این نعمتی ست از خدا برای تو، پس حق این نعمت را ادا کن و از خوراک و پوشاک و آنچه نیاز وی بدان است کوتاهی موز و هر گاه نادانی کرد از وی در گذر.

و حق بنده تو آن ست که او آفریده تو نیست، پسر پدر و مادر توست، گوشت و خون وی با تو یکی ست، تو

و او هر دو را خدای آفریده، تو هیچ چیزی نتوانی برای او آفرید او را دست تو امانت سپرده تا هر نیکی که توانی با وی به جای آوری چنان که خدا به تو نیکی کرده تو نیز با وی نیکی نما.

و حق مادر تو آن ست که بدانی بار ترا تحمل کرد و از نیروی خود ترا خوراک داد و با همه اعضای خویش ترا نگاهداری کرد سیری و نوشیدنی را با گرسنگی و تشنگی خود خریده و برای تو بی خوابی کشیده و ترا از سرما و گرما حفظ کرد تا فرزند وی باشی سپاس خدمت او را هرگز نتوانی چنان که هست بگزاری.

و حق پدر تو آن ست که بدانی او ریشه توست هر گاه نبود تو نیز نبود، پدر نعمت اصلی توست، خدای را سپاس گزار که چنین نعمتی ترا ارزانی داشت تا ترا بزرگ گردانید.

و حق فرزند تو آن ست که بدانی از تو و وابسته توست باید غمخوار وی باشی و در راه و رسم خداشناسی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۳

و دینداری او را رهنما باشی و با وی چنان معامله کنی که دانی به نیکی بر وی پاداش بری و به بدی کردن در حق وی کیفر می بینی.

حق برادر تو آن ست که بدانی او دست تو و ارجمندی تو و توانایی توست هیچ گاه او را اسباب معصیت و ستم خود مساز و در برابر دشمن وی را یاری کن و برای او خیر اندیش باش، هر گاه مخالف فرمان خدا کار بنماید از او یاری مکن و فرمان خدای را یاری کن.

حق آنکه ترا خریده و آزاد کرده آن

است که بدانی خواسته خویش را بر تو هزینه کرده و ترا از بند خواری برآورده و به ارجمندی آزادی داده و برای بندگی خدا به تو آسایش داده و دانسته باشی که وی بر زنده و مرده تو از دیگران شایسته تر است، از جانب خود هر چه داری هر گاه نیازمند است باید وی را یاری کنی هر چند توانایی از خداست و در جاویدان بهشت پاداش است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۴

ترجمه

(۱۰۰۰) و حق آزادکننده تو که بر تو حق نعمت دارد-

آن است که این را بدانی که او از خواسته خود ترا آزاد کرد تا بهتر آماده بندگی خدا باشی از این رو تو باید او را یاری کنی. و حق آنکه به تو نیکی رسانیده آن است که از او سپاس کنی و نیکی وی را به یاد آوری و او را ستایش کنی و میان خود و خدا در باره وی دعای خالص کنی، چون چنین کردی واقعا در آشکار و نهان حق نیکی وی را رسانیده یی.

سپس هر گاه روزی توانایی یافتی به وی پاداش آن نیکی را بدهی.

و حق بانگی آن است که ترا به یاد خدای درآورد و به بندگی او بخواند و در انجام فریضه واجب به تو یاری دهد، تو باید به این نیکی که برای تو می کند از وی سپاسگزار باشی.

و حق امام جماعت تو در نمازگزاری آن است که بدانی نماینده میان تو و خدای توست و از سوی تو نزد خدا سخن می گوید و تو از سوی وی سخن نمی گویی و برای تو دعا می کند و تو برای او دعا نمی کنی و بیم ایستادن نزد خدای را نداری و بیم ایستادن نزد خدای را او

از سوی تو متحمل می شود: هر گاه نماز تو کاستی داشته باشد به گردن اوست و هر گاه درست باشد در پاداش وی شریک خواهی بود و او را به تو فزونی نیست، جان ترا با جان خویش نگاه داشته و نماز ترا با نماز خود نگاه داشته، پس وی را به همان اندازه سپاسگزار باش.

و حق همدم تو آن ست که با وی نرمی پیش گیری و داد گرانه با وی سخن رانی و از جای خویش بی دستور وی برنخیزی و کسی که نزد تو نشیند بی فرمان تو می تواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکی های وی را به یاد داشته باشی و جز سخن نیک با وی چیزی مگویی.

و حق همسایه تو آن ست که وی را در غیاب نگاه داری و در حضور گرامی شماری و در مقابل ستمی که به وی می شود یاری کنی و در خرده هایش جستجوی مکنی و هر گاه بدی از وی دیدی نهان سازی و هر گاه بدانی که پند و اندرز پذیر است در تنهایی وی را پند ده. در سختی وی را تنها مگذاری و از لغزش وی درگذری و گناه وی را ببخشی و به بزرگی با وی همدمی کنی، توانایی از خداست.

و حق دوست آن باشد که وی را گرامی داری، با انصاف با وی دوستی کنی، چنان که از تو پذیرایی کند از وی پذیرایی ساز و مگذاری در جوانمردی بر تو پیشدستی کند و هر گاه پیش دستی کند تو بدو عوض ده و او را دوست دار چنان که ترا دوست دارد و هر گاه قصد گناهی کند وی را از

آن باز دار و پیوسته وی را به نیکی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۵

رهنمون باشی و از شکنجه خدا او را بترسانی، توانایی از خداست.

و حق شریک تو آن ست که هر گاه دور باشد کارهای شرکت وی را از سوی او انجام دهی و هر گاه حاضر باشد وی را بهمکاری رعایت کنی و بر خلاف وی حکم مکنی و بی مشورت وی برای خود کار مکنی و خواسته وی را نگاه داری کنی، در اندک و بسیار با وی خیانت موزی چون نباید دو شریک با یک دیگر خیانت کنند و حق خواسته تو آن است که جز از راه درست بر مگیری و در غیر شایسته هزینه مکنی و آنکه را سپاس تو نمی گزارد در آن بر خویش مقدم مداری و در آن به فرمان خدا کار کنی و با فراخی به آن تنگ چشمی موزی تا افسوس مخوری، توانایی از خداست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۶

ترجمه

(۱۰۰۱) و حق بستانکاری که خواسته خود می خواهد،

آن ست که هر گاه داری به وی دهی و هر گاه نداری وی را از خود به گفتار شیرین خوش گردانی و به نرمی از خود دور سازی.

و حق همدم، آن ست که او را گول مزنی و فریب مدهی و با وی نیرنگ و دغل مبازی و در کار وی از خدا پرهیزی.

و حق آنکه بر تو اقامه دادخواهی کرده، آن ست که هر گاه می دانی دادخواهی وی حق است تو خود گواه خویش گرد و به وی ستم مکن و حق وی را باز ده و هر گاه آنچه گفته تباه است با وی مدارا کن و در پاسخ وی سرسختی نشان مده

و خدای را به خشم میاور، توانایی از خداست.

و حق آنکه به وی دادخواهی داری، آن ست که هر گاه در دادخواهی خود بر حق هستی با او نرم سخن ران و هر گاه ناحق گویی از خدای بیمناک باش و توبه کن و دادخواهی را رها ده.

و حق آنکه در کار خویش با تو کنکاش کند آن ست که هر گاه رأی درستی داری با وی بگویی و هر گاه نداری وی را رهبری کنی به آنکه داند.

و حق آنکه با وی مشورت کنی آن ست که هر گاه بر خلاف نظر تو نظری داد به وی بدین مباش و هر گاه موافق باشید، خدای را ستایش کن.

و حق آنکه از تو پند نیوشد آن ست که حق اندرز و پند را نسبت به وی برسانی و در باره او دل سوز باشی.

و حق پند بد تو آن ست که نسبت به وی فروتن باشی و به سخن او گوش فرا دهی هر گاه نیکو گوید و هر گاه نادرست گوید به وی رحمت فرستی و با وی بدین مباشی و هر گاه بدانی که خطا می رود از او باز خواست مکن مگر آنکه در معرض اتهام و بدبینی باشد که باید به کار وی توجهی مکنی. توانایی از خداست.

و حق کلان تر آن ست که وی را گرامی داری، برای سن وی و بزرگ داری برای آنکه پیش قدم است و با وی مستیزی و پیش از وی به راهی مروی و در راه رفتن از وی پیشی مگیری و با وی کودکانه رفتار مکنی و هر گاه با تو سبکی کند تحمل کنی و برای اسلام و پیروی او

را گرمی داری.

و حق خردتر آن ست که وی را با مهربانی آموزش دهی و از وی گذشت داشته باشی و خرده وی را نهان داری و با وی گرمی پیش گیری و او را یاری دهی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۷

و حق خواهان آن ست که به اندازه نیازمندی وی یاوری و دستگیری کنی. و حق آنکه از وی درخواست داری آن ست که هر گاه نیاز ترا برآورد با وی سپاسگزار باشی و حق وی را بشناسی و هر گاه از تو دریغ ورزد عذر وی بپذیری.

و حق آنکه برای خدا ترا خشنود کرده آن ست که خدای را ستایش کنی بعد از وی سپاسگزار باشی. و حق آنکه با تو بدی کرده آن ست که از او درگذری و هر گاه گذشت از وی زیانبخش است و انگیزه سرکشی وی گردد، برای دست آوردن حق خود یاوری بجویی. قرآن گفته: کسانی که در برابر ستم انتقام کشند گناهی ندارند و حق همکیشان تو آن ست که همیشه از خدا شادمانی و تندرستی ایشان را خواستار باشی و با بدان آنان مهربانی پیش گیری و ایشان را به راه راست آوری و دل جویی فرمایی و از نیکان اینان سپاسگزاری سازی و گزند و آزار را از ایشان دور گردانی و هر چه برای خود می پسندی برای ایشان نیز پسند و هر چه را برای خود نمی پسندی برای ایشان میسند. پیران و کهنسالان ایشان را پدر خویش دانی و برنایان آنان را برادران خویشان و پیره زنان اینان را مادر خود و کودکان ایشان را فرزند خویش به شمار آری.

و حق کافری که در پناه دین اسلام است، آنچه

را خدای از اینان پذیرفته تو نیز بپذیری تا به عهد خویشتن به خدا وفادار هستند تو نیز با ایشان وفادار باشی.

ترجمه

(۱۰۰۲) پنجاه منش از منهای گرانیده است

- امام صادق گفته: «صفت گرانیده به خدا:

نیروی در دینداری، دور اندیشی در نرمی، گرایش به سر حد یقین است، در دریافت کیش کوشاست، در نیکی پایدار است، هنگام شهوت دیده پوش است، دانش با بردباری دارد با نرمی سپاسگزاری می کند، به شایستگی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۸

بخشش می کند، درخواست میانه روست، در حضر بردبار است، و در توانایی گذشت دارد، برای پیشوای خود فرمان بردار است، نیکی خواه است، گرایش به پرهیزکاری دارد، آزمند به جهاد است، هر چه کار مهم باشد برای نماز رها سازد، بهنگام سختی شکیباست، در برابر پیش آمدها سنگین است، در مکاره با صبر است، هنگام نعمت سپاسگزار است، دشیاد نمی کند یعنی غیبت، تکبر نمی ورزد، ستم نمی کند، در برابر ستمکاری شکیباست، خویشاوندی را نمی برد، سست نیست، بد خوی و سخت دل نیست، هرزه دیده و شکمخواره نباشد، زبون شهوت نگردد، به مردمان رشک نبرد، در زندگی به خویش و همسر خود تنگ نگیرد، تندرو و بیهوده پاشی نکند، بلکه میانه روست، ستمرسیده را یاری می کند، به بیچارگان جوانمرد است، خویشتن را به رنج افکند برای آسایش دیگران، به ارجمندی جهان گرایش ندارد، و از رنج آن زاری نکند مردمان در پی همت خویشتن اند، اما همت او را سرگرم ندارد، در بردباری کاهشی ندارد، در اندیشه اش سستی نیابی، آیین و کیش خود را تباه ندارد، آنکه با وی مشورت کند رهنمایش کند، هر که با وی یاری کند او نیز با وی همراهی کند، از بیهودگی

و دشنام، نادانی گریزان است. اینها منشهای انسان گراینده است.

ترجمه

(۱۰۰۳) پاداش آنکه پنجاه حج گزارده باشد

- هارون پور خارجه گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: هر که پنجاه حج گزارد، خدا برای وی در بهشت عدن شهرستانی بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر کاخی یکی از حوریان بهشت است با هزار زن و در بهشت از یاران پیامبر اسلام باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۰

[بابهای منشهای هفتادگانه و بالا]

اشاره

ترجمه

(۱۰۰۴) امیر المؤمنین علی (ع) هفتاد هنر دارد که کسی از مردمان در آنها با وی شریک نیستند

اشاره

- مکحول گفته: علی (ع) می گفت حفاظ یاران پیامبر دانند که در میان ایشان کسی نبود که فزونی داشته باشد مگر آنکه من با وی شریک هستم و بر وی برتری دارم، لیک من هفتاد هنر دارم که کسی از ایشان را در آنها با من شرکت نیست. پرسیدم مرا از آنها آگاه ساز گفت:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۱

(یکم) - چشم بهمزدنی من مشرک به خدا نبودم ولایت و عزی را که از بتان عرب است نپرستیدم. (دوم) - من هرگز باده گساری نکردم. (سوم) - سرپرست من در کودکی پیامبر (ص) بود زیرا مرا از پدرم درخواست کرد من از همان زمان با وی همدم بودم. (چهارم) - من پیش از همه ایمان و اسلام پذیرفتم. (پنجم) - پیامبر به من گفت: ای علی نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی مگر آنکه پس از من پیامبری نیست.

(ششم) - من آخرین کسی بودم که از پیامبر جدا شدم و او را در گوش نهادم. (هفتم) - چون به غار ثور رفت مرا در بستر خویش خوابانید چون مشرکان به سرای وی درآمدند گمان بردند من محمد هستم مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: یار تو کجاست؟، گفتم: پی کاری رفت. با یک دیگر گفتند هر گاه گریخته بود این را با خود برده بود. (هشتم) - پیامبر (ص) هزار دانش برای من گشود که از هر یک هزار در گشوده گردد و یکی از آنها را به کسی جز من یاد نداده. (نهم) - پیامبر (ص)

گفته: ای علی چون خدا اولین و آخرین را برانگیزد برای من منبری برتر از منبر پیامبران گذارد و برای

تو نیز منبری نهاد برتر از منبر اوصیای دیگر. (دهم) - از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی چیزی در قیامت به من نداده اند مگر آنکه مانند آن را برای تو نیز درخواست کردم.

(یازدهم) - از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم دست تو در دست من است تا به بهشت روی. (دوازدهم) - من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو در امت من مانند کشتی نوح هستی که هر که در آن سوار شود رهایی یابد و هر که در نیاید غرق گردد. (سیزدهم) - پیامبر دستار خود را به سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدای را بر من خواند تا به یاری خدا ایشان را شکست دادم.

(چهاردهم) - پیامبر (ص) به من گفت: که بر پستان خشک گوسپندی دست سودم، گفتم: تو دست بکش گفت:

ای علی کردار تو کردار من است من بر آن دست سودم. به من شیر داد خورشی از آن به پیامبر دادم، پیر زنی آمد تشنه بود به او نیز خورانیدم. پیامبر گفت: من از خدا خواسته ام که برای تو برکت دهد و برآورده کرد. (پانزدهم) - پیامبر مرا وصی خود گردانید و گفت: ای علی جز از تو کسی مرا غسل مدهد و به خاک مسپارد، چه هر گاه جز تو دیده کسی بر عورت من افتد کور گردد! گفتم: من چگونه می توانم تنها ترا بشویم، گفت: از غیبت ترا یاری کنند، هنگام شستن آنچنان شد که پیامبر گفته بود. (شانزدهم) - من خواستم او را برای غسل برهنه سازم، آوازی شنیدم که ای وصی محمد او را برهنه مساز ناگزیر از

زیر جامه وی را غسل دادم، به خدا سوگند عورت وی را ندیدم، خدا از میان یاران وی مرا به این بزرگواری ویژه ساخت.

(هفدهم) - ابو بکر و عمر از فاطمه (ع) خواستگاری کرده بودند، اما خدا وی را به من تزویج کرد و پیامبر (ص) گفت: ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خدا بانوی بانوان بهشت و پاره تن مرا به تو به زنی داد، گفتم: مگر من از تو نیستم؟! گفت: ای علی، تو از منی و من نیز از تو مانند دستی نسبت به دست دیگر در جهان و جاویدان از تو بی نیاز نخواهم بود. در قیامت از همه به من نزدیک تر نشینی، فرشی برای من گسترانند و فرشی برای تو من در گروه پیامبران هستم و تو در شمار اوصیا بر سر تو تاجی از نور است و دیهمی از کرامت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۲

هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از شمار مردمان آسوده گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۳

ترجمه

(۱۰۰۵) [ادامه روایت]

نوزدهم - پیامبر (ص) به من گفت: تو در آینده با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد می کنی به تعداد هر تنی از ایشان که با تو نبرد می کنند. صد هزار از پیروان خود را در قیامت شفاعت خواهی کرد. گفتم: ناکثان چه کسانی هستند؟ گفت: طلحه و زبیر که در حجاز با تو بیعت می کنند و در عراق نقض بیعت کنند. هر گاه چنین کنند با ایشان نبرد کن که نبرد با اینان پاک کردن زمین است. پرسیدم قاسطان کیستند؟ گفت: معاویه و پیروان وی. پرسیدم مارقان کیان اند؟ گفت: پیروان ذی

الشدیه اند و از دین بیرون جهند چنان که تیر پران از چله کمان، ایشان را بکش که در کشتار اینان گشایشی برای مردم زمین است و بر ایشان شکنجه شتابان است و برای تو اندوخته نیکان.

بیستم- از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: تو در میان پیروان من مانند در حطه یی در بنی اسرائیل هر که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۴

در ولایت تو در آید در دری آمده که خدا فرمان داده.

بیست و یکم- از پیامبر شنیدم که می گفت: من شهرستان دانش هستم و علی در آن است که هرگز به شهرستان نمی توان در آمد مگر از در آن. آنگاه گفت: ای علی تو به زودی پیمان مرا نگاهداری می کنی و بر سیرت من نبرد کنی و پیروان من با تو سرکشی خواهند کرد.

بیست و دوم- از پیامبر شنیدم که می گفت: خدا دو فرزند من حسن و حسین را از نوری بیافریده که به تو و فاطمه ارزانی داشته. ایشان چون دو گوشواره باشند که به گوش جنبان اند تابش آنان هفتاد مقابل تابش کشته شدگان راه خداست. ای علی خدا به من مژده داده که ایشان را چنان گرامی بدارد که کسی را چنین گرامی نداشته مگر پیامبران و فرشتگان را.

بیست و سوم- پیامبر (ص) در زمان حیات خود انگشترین و زره و کمر خود را به من ارزانی داشت و شمشیر خود را در میان من بست در حالی که همه یاران و عم وی عباس حاضر بودند مرا بدین کرامت ویژه ساخت.

بیست و چهارم- خدا به پیامبر آیه نجوی را فرستاد که می گوید: ای گروندگان هر گاه با پیامبر نجوی کنید پیش از

آن صدقه دهید، من دیناری داشتم آن را به ده درم سیم مبدل کردم و هر گاه که با پیامبر نجوی می کردم قبل نجوی کردن درمی صدقه می دادم، در حالی که هیچ کدام از پیروان وی نه قبلا و نه بعدا چنین نکرد. تا آیه دیگر رسید که می گوید: آیا بیمناک شدید که پیش از نجوی خویش صدقه دهید چون نکردید خدا به شما ببخشد و گفت: تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. توبه از گناه است.

بیست و پنجم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: پیامبران به بهشت درنیایند تا من نخستین بار درآیم و اوصیا به بهشت در نیایند تا تو نخستین بار درآیی. پیامبر به من گفت: خدا به من مژده داده که تو ای علی سرور اوصیا هستی و دو فرزند تو: حسن و حسین سروران جوانان بهشت اند.

بیست و ششم- برادر من جعفر با دو بال که از مروارید و یاقوت و زبرجد ساخته شده در بهشت با فرشتگان پیوسته در پرواز است.

بیست و هفتم- عم من حمزه سرور کشته شدگان در راه خداست.

بیست و هشتم- پیامبر (ص) گفت که خدا در باره تو به من مژده داد که تخلف ندارد مرا پیامبر گردانید و ترا خلیفه من، پس از من تو از پیروان من همان را بینی که موسی از فرعون دید. تو باید شکیباشی و ایشان را به خدا واگذاری من دوستان ترا دوست دارم و دشمنان ترا دشمن.

بیست و نهم- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو خداوند حوضی، فردا کسی جز تو بر آن دست ندارد، گروهی پیش تو آیند و آب خواهند. در پاسخ ایشان گویی: نه و

به اندازه ذره یی ندهم، ناامید باز گردند، چون پیروان من و تو آیند گویی سیراب گردید و سفید روی باز گردید.

سی ام- از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: فردای قیامت پیروان من با پنج درفش در آیند. نخستین درفشی که بر سر حوض کوثر آید از آن فرعون این امت است که معاویه باشد. دوم- سامری این امت که عمرو بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۵

عاص می باشد. سوم- جاثلیق این امت که ابو موسی اشعری باشد. چهارم- ابو الاعور سلمی باشد. پنجم- درفش توست با پیروان تو خدا به آن درفش های پیشین گوید: باز گردید، باز گردند، آنگاه پیروان من و تو که با خارجیان و پیمان شکنان و گریختگان در صراط و در رحمت نبرد کنند، پیروان ما چیره گردند.

آن دسته های پیشین گویند ما فریب خوردیم. امروز از شما عوض پذیرفته نیست و نه از کافران، جای شما دوزخ است. در دست من عصایی ست از خار عوسج که دشمنان خدای را بدان برانم چنان که اشتران ناشناس را از سر آب می رانند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۶

ترجمه

(۱۰۰۶) [ادامه روایت]

سی و یکم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: هر گاه از آن جهت نبود که غلات از پیروان من در باره تو می گفتند چنان که در حق عیسی بن مریم گفتند، فضیلتی برای تو می گفتم که به هیچ گاه نگذری مگر آنکه خاک پای ترا برای درمان بر گیرند.

سی و دوم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: خدا مرا با بیم دشمنان یاری کرد و از درگاه وی درخواست کردم که ترا نیز چنان یاری دهد. برای تو نیز همان را خواست.

سی و سوم- پیامبر (ص)

در گوش من آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود همه را فرو گفت و خدا آن را بر من به زبان پیامبر خود روان گردانید.

سی و چهارم- ترسایان مدعی شدند که با پیامبر مباحله کنند. خدا این آیه را فرستاد که: هر که در دین اسلام با تو مجادله کند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگویی: پسران شما و زنان ما و زنان شما و جانهای ما و جانهای شما را دعوت می کنیم، آنگاه نفرین خدای را بر دروغگویان می گردانیم.

در اینجا نفس من نفس پیامبر (ص) بود و مقصود از زنان: فاطمه و از پسران: حسن و حسین (ع) است. آنگاه گروه ترسایان پشیمان شدند و از پیامبر (ص) استعفاء خواستند و پذیرفت. به حق آنکه تورات را به موسی و قرآن را به محمد فرستاد، هر گاه با ما مباحله کرده بودند همه به صورت بوزینگان و خوکان مسخ می گردیدند.

سی و پنجم- پیامبر روز نبرد بدر مرا گفت: مستی ریگ بیاورم، آوردم دیدم بوی مشک می دهد، او آنها را به مشرکان پرتاب کرد چهار ریگ از بهشت بود و ریگی از خاور و ریگی از باختر و یکی از عرش با هر یک صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند. خدا به این کار کسی را جز من گرامی نداشته بود نه در قبل نه در بعد.

سی و ششم- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت تر از نمرود و نابکارتر از پی کننده ناقه ثمود است، عرش خدا از قتل تو بلرزد، تو در حال از صدیقان و شهیدان خواهی بود.

و هفتم- خدا از میان یاران پیامبر مرا به دانستن ناسخ قرآن از منسوخ و محکم آن از متشابه و خاص

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۷

آن از عام مخصوص گردانید، از لطفی ست از خدا بر من و پیامبر خود، پیامبر گفت: ای علی خدا به من دستور داده ترا به خویشتن نزدیک گردانم و ترا بیاموزم و با تو نرمی پیش گیرم از این رو فرمان برداری می کنم.

سی و هشتم- پیامبر مرا به جنگی فرستاد و در باره من دعا کرد برخی از یاران وی از لطف به من اندوهناک گردیدند و گفتند: هر گاه محمد توانستی پسر عم خویش را به پیامبری رساندی رسانیدی، خدا مرا این اندیشه آگاه ساخت و بر زبان پیامبر گرامی داشت.

سی و نهم- از پیامبر شنیدم که می گفت: هر که گمان برد مرا دوست دارد و علی را دشمن دروغ گفته، دوستی من و دوستی تو جمع نگردد مگر در دل مؤمن، خدا دوستان ما را پیش روان اهل بهشت ساخته و دشمنان ما را به سوی دوزخ کشانده.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۸

ترجمه

(۱۰۰۷) [ادامه روایت]

چهلیم- پیامبر (ص) مرا در یکی از نبردها به سر چاهی فرستاد، آن آب نداشت بازگشتم و گفتم: آب ندارد. گفت: گل دارد؟ گفتم: آری، گفت. از گل آن بیاور اندکی آوردم، در آن گفتاری گفت: آن گاه آن را داد و گفت: آن را در چاه بینداز انداختم، ناگاه آب از آن جوشیدن گرفت تا پیرامون چاه پر شد، آمدم و گفتم: گفت: این کار به برکت تو بود، من به این منقبت در میان یاران پیامبر مخصوص شدم.

چهل و

یکم- من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی مژده که فرخ سرورش نزد من آمد و گفت: ای محمد خدا به یاران تو نظر کرد، پسر عم تو و شوی دخت تو فاطمه را برترین یاران تو گفت و او را خلیفه تو فرمود.

چهل و دوم- از پیامبر شنیدم که گفت: ای علی مژده که سرای تو در بهشت برابر سرای من است و تو در آنجا در بلندترین مقام آن با من هستی، پرسیدم بلندترین مقام آن کدام است؟ گفت: گنبدیست

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۹

از در سفید که هفتاد هزار در دارد، جایگاه من و تو در آنجاست.

چهل و سوم- پیامبر گفت: خدا دوستی مرا در دل مؤمنان ثابت کرده و دوستی ترا نیز در دل ایشان پای بر جا ساخته و نیز دشمنی من و ترا در دل دشمنان و منافقان ثابت داشته، ترا فقط مؤمن پرهیزکار دوست دارد و جز منافق کافر کسی ترا دشمن ندارد.

چهل و چهارم- از پیامبر شنیدم که می گفت: در عرب کسی ترا دشمن ندارد مگر آنکه زنا زاده باشد و در عجم آنکه شور بخت و از زنان جز آنکه در پس حیض بیند.

چهل و پنجم- پیامبر مرا با چشم دردی که داشتم نزد خود خواند و با آب دهان خود آن را بهبودی بخشید.

و گفت: خدایا گرمی وی را سرد ساز و سردی او را گرم گردان. از آن زمان تا کنون دیگر چشم من درد نکشیده.

چهل و ششم- پیامبر به یاران و اعمام خود دستور داد در سراهای خود را از سوی مسجد ببندند لیک در سرای مرا باز گذارد و

به فرمان خدا. این کار فقط برای من بود.

چهل و هفتم - پیامبر هنگام وصیت خود به من گفت: که وامهای مرا پرداز، وعده هایی که داده ام برآور. گفتم: می دانی که من خواسته یی ندارم، گفت: خدا ترا یاری کند، خدا همه را بر من آسان گردانید چنان که وامها و وعده های او را ادا کردم و آنها حدود هشتاد هزار رسید و آنچه ماند، به فرزند خود حسن گفتم پس از مرگ من پردازد.

چهل و هشتم - پیامبر روزی به سرای من آمد، من سه روز بود که چیزی نخورده بودم. گفت: ای علی چیزی داری؟ گفتم: سوگند به کسی که ترا پیامبری داد سه روز است من خود و همسرم و فرزندان من چیزی نخورده ایم. به فاطمه گفت: برو در خانه بنگر چیزی هست بیاور. گفت: اکنون در اندرون بودم چیزی نبود. گفتم: من بروم بنگرم. گفت: بنام خدا برو رفتم، دیدم طبقی از خرماي تازه و کاسه یی آبگوشت نان خورد کرده در پهلو ی آن ست، آنها را پیش نهادم. پرسید آنها را که آورد؟ گفتم می دانم، گفت:

آورنده آن را وصف کن: گفتم: سرخی و سبزی و زردی داشت. گفت: اینها رنگهای بال فرخ سروش است که شرابه های از مروارید و یاقوت دارد. از آن آبگوشت خوردیم تا سیر شدیم، این کرامت از میان یاران پیامبر به من ویژه شد.

چهل و نهم - خدا پیامبر را به پیامبری اختصاص داد و مرا به وصایت، آنکه مرا دوست دارد خوش بخت است. در قیامت با پیامبران برانگیخته گردد.

پنجاهم - پیامبر هنگامی که سوره براءت را با ابی بکر فرستاد که برای مشرکان فرو خواند فرخ سروش به پیامبر گفت: خدا می گوید

این را یا تو به مشرکان برخوان یا کسی که از خویشان تو باشد. از این رو مرا به اشتر عضباء که از آن او بود نشانید من ابا بکر را در ذوالخليفة دريافتم و گرفتم اين نيز از اختصاصات من است.

الخصال / ترجمه مدرس گيلاني، ج ۲، ص: ۲۰۱

ترجمه

(۱۰۰۸) [ادامه روايت]

پنجاه و يكم - پيامبر در روز غدیر خم مرا پيشواي مردمان كرد و گفت: هر كه را من سرور هستم علي نيز سرور اوست. نابود گردند ستمكاران.

پنجاه و دوم - پيامبر گفت: اي علي كلماتي به تو ياد ندهم فرخ سروش آنها را به من آموخت؟. گفتم:

پياموز، گفت: بگوي: اي روزي ده تهی دستان ای مهربان بر درویشان، ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینایان، ای مهربان ترین مهربانان به من رحم کن و مرا روزی رسان.

پنجاه و سوم - خدا جهان را نابود نسازد تا قائم دودمان ما آشكار كند، دشمنان ما را بكشد، جزیه نپذیرد، صلیبها و بت ها را فرو شكند و نبرد جهان را به پایان رساند و خواسته ها را فرو گیرد و برابر بخش كند و در میان مردمان به دادگری رفتار كند.

الخصال / ترجمه مدرس گيلاني، ج ۲، ص: ۲۰۲

پنجاه و چهارم - من از پيامبر شنيدم كه مي گفت: اي علي به زودي بني اميه ترا نفرين كنند و فرشته خدا هر نفريني را به هزار نفرين به ايشان باز گرداند. و چون قائم ما بيرون آيد چهل سال بر ايشان نفرين فرستد.

پنجاه و پنجم - پيامبر به من گفت: چند گروه از پيروان من در باره تو آزمائش گردند و پرسند چرا پيامبر علي را وصی خود ساخته با آنكه چیز را گفته؟ قرآن پس خدا

برترین چیزها نیست؟ سوگند به آنکه مرا فرستاده هر گاه تو قرآن را فراهم نکنی هرگز فراهم نگردد. خدا این فضیلت را به من ارزانی داشت.

نه دیگر یاران وی را.

پنجاه و ششم - خدا خصائص دوستان و فرمان بران خویش را به من ارزانی داشت، و مرا وارث محمد کرد، هر که را این کار بد آید یا خوش.

پنجاه و هفتم - پیامبر در یکی از نبردها بی آب شد، گفت: ای علی نزد این سنگ شو و بگویی من فرستاده پیامبر هستم مرا آب ده، پیام را رسانیدم مانند: پستانهای گاو جوشیدن گرفت، شتابان پیامبر را آگاه کردم. گفت: ای علی برو از آن بیاورم، مردمان نیز آمدند با خود آن بردند و سیراب شدند و دست نماز گرفتند خدا مرا به این کرامت مخصوص ساخت نه دیگر یاران او را.

پنجاه و هشتم - پیامبر در یکی از نبردها که آب نایاب شده بود به من گفت: کاسه یی بیاور، آوردم دست راست خود را با دست من در آن نهاد و گفت: آب ده از میان انگشتان وی آب ریختن گرفت.

پنجاه و نهم - پیامبر مرا به گشودن قلعه خیبر فرستاد، به کنار آن در آمدم و در را تکانی دادم از جای برآمد و به چهل گام دورتر افکندم چون در آمدم مرحب به نبرد من آمد او را کشتم و زمین را از خون وی سیراب ساختم، در حالی که پیش از من دو تن از یاران پیامبر رفتند لیک کاری از ایشان ساخته نشد.

شصتم - عمرو بن عبد وّد که او را با هزار سوار برابر می دانستند چون وی را کشتم پیامبر گفت: ضربت علی روز خندق برتر

از همه کار پری و آدمی ست. و گفت: همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

شصت و یکم- از پیامبر شنیدم که می گفت: مثل تو در میان پیروان من مانند سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است، هر که از دل ترا دوست بدارد مانند آن ست که یک سوم قرآن را خوانده باشد و هر که به دل دوست دارد و با زبان یاری کند مانند آن ست که دو سوم قرآن را خوانده و هر که به دل ترا دوست دارد و با زبان و دست ترا یاری می کند گویا همه قرآن را خوانده است.

شصت و دوم- من در همه نبردها با پیامبر بودم و درفش وی به دست من بود.

شصت و سوم- من هرگز از نبرد فرار نکردم و کسی با من نبرد نکرد مگر آنکه زمین را از خون وی سیراب کردم.

شصت و چهارم- مرغ بریانی بهشتی برای پیامبر آوردند، از خدا خواست که دوست ترین مردمان وی را بر او فرستد خدا به من کامیابی داد که بر او درآمد و از آن با وی بخوردم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۳

شصت و پنجم- در مسجد نماز می گزاردم، درویشی درخواست کرد انگشترین خود بدو افکندم. خدا این آیه را در قرآن برای من فرستاد: ولی شما خدا و پیامبر است و آنان که ایمان آوردند و در نماز در حال رکوع تصدق می دهند.

شصت و ششم- خدا دو بار آفتاب را برای من باز گردانید به جز من برای کسی از پیروان محمد باز نگردانید.

شصت و هفتم- پیامبر گفت: مرا در زندگی و پس از مرگ وی سرور گروندگان بخوانند و این پا نام

را جز به من به کسی دیگر نداد.

ترجمه

(۱۰۰۹) [ادامه روایت]

شصت و هشتم - پیامبر گفت: ای علی در قیامت بانگی خدا از میان عرش بانگ برآورد: که سرور پیامبران کجاست؟ من برخیزم. سپس بانگ برآورد: سرور اوصیا کجاست؟ تو پیش روی، رضوان کلیدهای بهشت را نزد من آورد و مالک دوزخ کلیدهای آنها پیش من نهاد و گویند: خدا دستور داده که اینها را به تو دهیم و به تو فرمان داده که آنها را به علی دهی ناگزیر تو بخش کننده بهشت و دوزخ خواهی بود.

شصت و نهم - از پیامبر شنیدم که می گفت: تو هر گاه نبودی گروندگان از دو رویان شناخته نشدندی.

هفتم - پیامبر مرا و همسر و دو فرزندان من حسن و حسین را به زیر عبایی قطوانی خوابانید، خدا این آیه را در ما فرستاد: خدا خواسته از شما دودمان پلیدی را دور سازد و شما را پاک دارد، فرخ سروش گفت:

ای محمد من نیز با شما هستم؟ فرخ سروش ششمین شد. مجاهد گفته: هفتاد آیه از قرآن خدا در باره علیست که کسی را با وی در آنها انبازی نیست از خاصگان این امت.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۴

ترجمه

(۱۰۱۰) پاداش آنکه در قنوت نماز وتر هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام صادق گفته: هر که در پایان شب نماز وتر گزارد و ایستاده هفتاد بار آمرزش خواهد یعنی بگوید:

استغفر الله و أتوب اليه

. و تا سالی بر آن وارد کند خدا وی را در شمار کسانی نهد که سحرگهان آمرزش خواهانند و از سوی خدا آمرزش وی مقرر است.

ترجمه

(۱۰۱۱) پاداش آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام محمد باقر گفته: آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد، خدا در آن روز وی را بیامزد اگر چه هفتاد هزار گناه کند. اما باید دانست آنکه در روزی بیش از آن گناه ورزد در چنین کسی نیکی نباشد و در روایت دیگری به جای هفتاد هزار

گناه هفتصد گناه گفته.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۵

ترجمه

(۱۰۱۲) پاداش آنکه در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام صادق (ع) گفته: هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید:

«استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم و أتوب اليه»

. در افق مبین نگاشته گردد. راوی پرسید افق مبین چیست؟ گفت: مرغزاریست بین عرش که در آن نهرهایی ست به شماره اختران آسمان در آن جام ریخته اند. و نیز از عباس بن هلال نقل است که گفته:

از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: هر که روزی از ماه شعبان را برای خدا روزه بدارد به بهشت درآید و هر که در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند آمرزیده شود و در قیامت در گروه پیامبر (ص) محشور باشد و از سوی خدا احترام وی واجب گردد. و هر که در شعبان صدقه بی دهد اگر چه نیمه بی از خرما باشد، خدا وی را بر دوزخ حرام گرداند و هر که سه روز از شعبان را روزه دارد و آن را به رمضان پیوندد پاداش روزه دو ماه را در نامه کردار وی نگارند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۶

ترجمه

(۱۰۱۳) درفش ستایش هفتاد تکه دارد

- ابن عباس گفته: پیامبر (ص) گفت: فرخ سروش شادمان و خندان پیش من آمد گفتم ای یار فرخ سروش با این شادمانی بر گوی پایه پسر عم من و برادر من علی نزد خدا چگونه است؟. گفت: سوگند به خدایی که ترا به پیامبری گماشت به زمین فرود نیامدم مگر برای همین سخن. ای محمد خدا به تو و علی درود می رساند و می گوید: محمد پیامبر آمرزش من است و علی حجت من. آنکه علی را دوست بدارد شکنجه نکنم اگر چه مرا گناه ورزد،

به دشمن وی رحمت نکنم اگر چه مرا بندگی کند!

آنگاه پیامبر گفت: چون قیامت پدیدار گردد و فرخ سروش با درفش ستایش که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماهتاب فراخ تر است نزد من آید بر تختی از تختهای رضوان بالای منبری از منبرهای پاکی نشسته باشم آن درفش را بگیرم و به دست علی دهم. عمر بن خطاب از جای بجست و گفت: ای فرستاده خدا این درفش بدین سنگینی را که از آفتاب و ماهتاب کلان تر است چگونه او بگیرد؟ پیامبر گفت:

چون روز رستاخیز گردد خدا به علی توانایی فرخ سروش و نور آدم و بردباری رضوان و زیبایی یوسف و نزدیک به آواز داود آواز دهد و اگر نه آنکه داود گویای بهشت است، آواز داود را نیز به وی دادی، علی اولین کسی ست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگری بر آن نهد استوار باشد. برای علی و پیروان وی در نزد خدا مرتبه است که خلق اولین و آخرین بر آن آرزو کنند.

ترجمه

(۱۰۱۴) سود خوارگی هفتاد جزء است

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: پیامبر (ص) در سفارشهای خود می گفت: ای علی سود خوارگی هفتاد جزء است. آسان ترین آن چنانست که کسی در کعبه با مادر خود درآویزد، درمی از سود خوارگی از هفتاد بار زنای با محارم در کعبه خدا کلان تر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۷

ترجمه

(۱۰۱۵) گفتار بنده بی که هفتاد سال در دوزخ بود

- امام محمد باقر (ع) گفته: بنده بی هفتاد خریف که (هر خریفی هفتاد سال است) در دوزخ بماند آنگاه خدای را به محمد و دودمان وی بخواند که وی را بیامرزد. خدا به فرخ سروش گفت: نزد بنده من شو و او را برآور گفت: خدایا چگونه در دوزخ شوم. خدا گفت: من فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت گردد، پرسید او در کجای دوزخ است؟ گفت: در چاهی از سحین است، فرخ سروش روی خود را بسته و در دوزخ شد و او را برآورد. خدا به آن بنده گفت: چه مدت در آتش بودی و مرا خواندی؟ گفت خدایا شماره آن را تو دانی. خدا در جواب گوید: به ارجمندی خود سوگند. کسی مرا به محمد و دودمان وی نخواند جز آنکه گناهایی که من و او داند بیمارزم لیک امروز گناه های ترا آمرزیدم.

ترجمه

(۱۰۱۶) پیروان اسلام هفتاد و دو گروه گردند

- انس بن مالک گفته: پیامبر (ص) گفت:

بنی اسرائیل پس از عیسی بن مریم (ع) هفتاد و یک گروه شدند هفتاد از ایشان نابود شوند و دسته یی رهایی یابند. پیروان من هفتاد و دو گروه شوند. هفتاد و یک گروه ایشان نابود شود و گروهی رهایی یابد.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۲۰۷

سیدند آن گروه رهایی یابنده کدام است؟ گفت: جماعت، این لفظ را سه بار تکرار کرد. صدوق گفته: مقصد از جماعت اهل حق اند و اگر چه اندک باشند چنان که از پیامبر روایت شده که گفته: مؤمن به

تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۸

ترجمه

(۱۰۱۷) روایاتی که امت را هفتاد و سه گروه دانسته

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: امت موسی (ع) پس از او هفتاد و یک گروه شدند، گروهی رهایی پاینده است و هفتاد گروه در دوزخ شوند. و پیروان عیسی (ع) پس از وی هفتاد و دو گروه شدند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دوزخی شوند. و پیروان من هفتاد و سه گروه شوند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دیگر به دوزخ روند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۹

ترجمه

(۱۰۱۸) هفتاد و سه منشی راجع به زنان و آداب ایشان است

اشاره

- جابر پور یزید جعفری گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: بر زنان اذان و اقامه نیست نماز آدینه نیست نماز جماعت ندارند عیادت بیمار نیست تشییع جنازه نیست بلند گفتن تلبیه نیست دویدن میان صفا و مروه نیست بوسیدن حجر الاسود نیست در آمدن به خانه کعبه نیست، در حج سر تراشیدن نیست بلکه از موی خود ببرند داور شدن نیست فرماندهی نیست مستشاری نیست سر بریدن نیست مگر در حال اضطرار زن دست نماز را هنگام شستن از درون ارش آغازد و مرد از بیرون آن آغازد مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و نماز شام سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند در نماز دو پای خود را به یک دیگر رساند و دست ها را به سینه چسباند بازوان را در حال رکوع و دست ها را به دوران خویش گذارد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را به زمین چسباند و چون

سر از سجده بردارد بنشیند سپس برای ایستادن حرکت کند برای تشهد نشیند و دو پای خود را بلند سازد و رانهای خود را به یک دیگر برساند چون تسبیح گوید با انگشت بشمارد زیرا مسئول باشند.

هر گاه به خدا نیازی داشته باشد به بام سرای خویش رود و دو گانه گزارد و سر سوی آسمان بردارد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۰

زیرا چون چنین کند خدا خواست وی را بر آورد و او را نومید نگرداند. در مسافرت غسل آدینه بر وی نباشد لیک در وطن ترک آن روا نباشد گواهی زنان در باره حدود جائز نیست گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو یعنی هلال اعتباری نیست لیک در کارهای دیگر برای مردان نگاه بر آن روا نباشد مانند حیض و بکارت گواهی ایشان یعنی زنان معتبر است. زنان از میانه نروند بلکه از کناره گذر کنند. جائز نیست زنان در بالاخانه ها مسلط بر راه جای گیرند ضرورت ندارد نگارش فرا گیرند، رشتن و فرا گرفتن سوره نور را خوبست بیاموزند، سوره یوسف را فرا بگیرند.

هر گاه زنی از دین بازگشت او را توبه دهند هر گاه پذیرفت اشکالی نیست و هر گاه نپذیرفت وی را برای همیشه زندانی سازند و چون مردان از دین بازگشت به قتل مرسانند اما ایشان را در زندان به کارهای سخت وادارند و خوراک و آشامیدنی را به اندازه ضرورت به زنان دهند. و خوراک نیکو در زندان ندهند و جامه درشت در آنجا به ایشان پوشانند و هنگام نماز وی را شکنجه کنند تا نماز گزارد و روزه بدارد، جزیه - دادن بر زنان نباشد.

هنگام زایش زنان

بی کار را از خانه وی بیرون کنند تا بر عورت وی منگردند، زن دشتان و جنب را هنگام تلقین مرده دور کنند زیرا فرشتگان از ایشان در آزار گردند، برای زن دشتان و جنب روا نباشد که مرده را در گور نهند. هر گاه زنی از جای خویش برخاست تا جای وی سرد نشده مرد آنجا منشیند. بر زنان جهاد نباشد بلکه جهاد وی شوهر داری اوست، حق شوی بر وی از هر حقی کلان تر است. شوی از همه کس بدو سزاوارتر است که بر جنازه وی نماز گزارد برای زن مسلمان جائز نباشد که مقابل زن جهود یا ترسا برهنه گردد چون ممکن است برای شوی خود باز گوی کنند. برای زنان عطر به کار بردن و از سرای خود بیرون رفتن جائز نباشد، نیز مانند ساختن خود را به مردان روا نباشد. پیامبر (ص) گفته: مردانی که خود را مانند زنان سازند و زنانی که خود را مانند مردان سازند ملعون اند اگر چه رشته بی باشد که به گردن خود کند. و جائز نیست که انگشتان خود را سفید و بی خضاب گزارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۱

ترجمه

(۱۰۱۹) [ادامه روایت]

و اگر چه با حنا آن را رنگ دهد. در زمان دشتان خضاب مکنند، چون ممکن است دیو وی را گزند رسانند. چون زن را در حال نماز نیازی رخ دهد دو دست را بهمزند لیک مرد در حال نماز با سر و دست خویش اشارت کند. سبحان الله را بلند گوید. برای زن سر برهنه در نماز بودن جائز نیست مگر آنکه کنیز باشد که می تواند سر برهنه نماز بگزارد، برای زن در غیر

حال نماز و احرام جامه ابریشمی پوشیدن روا باشد. اما بر مردان حرام است مگر در حال جهاد. زن می تواند انگشترین زر در دست کند و با آن نماز گزارد اما بر مرد حرام است. پیامبر (ص) به علی گفت: انگشترین زر در دست مکن چون آن از زیور بهشت است و همچنین جامه ابریشمی که از زینتهای بهشت است. زن بنده خود را نمی تواند آزاد کند مگر به فرمان و اجازه شوی خود. زن روزه مستحبی بی اجازه شوی خود می گیرد. جائز نیست که زن با کسی از نامحرمان دست دهد مرگ از روی جامه و همچنین بیعت کردن مگر از زیر جامه، حج مستحبی بی اجازه شوی جائز نیست به گرمابه بیرون از سرا جائز نیست برود مگر آنکه در سرای وی گرمابه نباشد، سوار شدن بر زین روا نباشد مگر از ناچاری یا در سفر. ارث زن نیمه یی از ارث مرد است. دیه زن نصف دیه مرد است. و در دیه گزندها تا یک سوم دیه کامل برسد با مرد برابر است هر گاه بیشتر شد به نصف باز گردد. هر گاه زن تنها با مرد نماز جماعت گزارد پشت سر مرد بایستد و کنار او نباشد، چون کسی بر جنازه زن نماز گزارد میان سینه وی ایستد و بر مرد نزد سر وی و هر گاه زن را داخل گور کنند شوی وی در جایی که رانهای ویست می ایستد و می گیرد.

به نزد خدا برای زن شفیع برتر از خشنود کردن مرد خود نیست. چون فاطمه دخت پیامبر در گذشت شویش علی بر وی ایستاد و گفت: خدایا من از دختر پیامبر خشنود هستم. من

در بیم هستم وی را آرام دار، و از کسی که ستم بر وی کرد تو داور میان ایشان باش چون برترین داوران هستی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۲

ترجمه

(۱۰۲۰) خدا به خرد هفتاد و پنج سپاه داد و به جهل نیز هفتاد و پنج سپاه

اشاره

- سماعه پور مهران گفته: نزد امام صادق (ع) بودم، گروهی از دوستان وی نیز بودند، یاد آوری از عقل و جهل شد. امام گفت:

عقل و سپاه وی را بشناسید تا در کارها رهنما شده باشید گفتم: برخی تو ما آنچه تو به ما آموزی دیگر چیزی نشناسیم. در پاسخ گفت: خدا عقل را بیافرید از نور خویش و از سوی راست عرش بداشت و به وی گفت:

فرا پیش آی بیامد سپس گفت: باز گرد باز گشت. خدا گفت: ترا از همه مخلوقات برتر آفریدم و بر همه ایشان ترا گرامی داشتم. آنگاه جهل را از دریای شور و تاریک بیافرید و به آن گفت: باز گرد باز گشت آنگاه گفت: فرا پیش آی نیامد. گفت: بزرگی می نمایی آن را نفرین کرد، سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر فراهم کرد چون جهل آن گرامی داشت را از خدا دید و آن لشکری را که به عقل داد، دشمنی آن را در دل گرفت و گفت: خدایا، این نیز مخلوقی چون من است. آن را بیافریدی و نیرو و سپاه دادی من ضد آن هستم و نیرویی ندارم مرا نیز چون او لشکری ده.

گفت: می دهم اما اگر پس از آن گناه ورزیدی ترا با سپاه تو از آمرزش خویش دور گردانم. جهل پذیرفت. آنگاه خدا به وی نیز هفتاد و پنج سپاه داد. یکی از سپاه های عقل خیر و نیکی ست که وزیر و دستور عقل است

و ضد آن شر است که وزیر و دستور جهل است، ایمان و گرایش است و ضد آن کفر است، اعتقاد است که ضد آن انکار است، امید است و ضد آن نومیدی است، داد است که ضد آن بی داد است، خشنودیست که ضد آن خشم است، سپاس است که ضد آن ناسپاسی است آز است که ضد آن ناامیدیست، توکل است که ضد آن آز است، مهربانی است که ضد آن فریب و نامهربانی است. آمرزش است که ضد آن خشم است، دانایی است که ضد آن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۳

نادانی است، دریافت است که ضد آن کودنی است، پارسایی است که ضد آن پرده دریست، خرسندیست که ضد آن خواهش است، نرمی است که ضد آن درشتی است، بیم است که ضد آن سرکشی است، افتادگی است که ضد آن خودپسندیست، آرامی است که ضد آن شتاب است، بردباریست که ضد آن سبکی است، خاموشی است که ضد آن یاه سرایی است، سر فرود آریست که ضد آن کبرورزیدن است.

ترجمه

(۱۰۲۱) [ادامه روایت]

و گذشت است که ضد آن کینه توزیست، مهر است که ضد آن سخت دلی است، یقین است که ضد آن شک است، شکیبایی است که ضد آن بی تابی است، بخشودن گناه است که ضد آن انتقام جویی است، بی نیازیست که ضد آن نیازمندیست، تفکر است که ضد آن پرتی است، حفظ است که ضد آن فراموشی است، مهرورزیست که ضد آن بی مهربیست. خرسندیست که ضد آن آزمندیست، همراهی است که ضد آن دریغ است،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۴

دوستی است که ضد آن دشمنی است، وفاداری است که ضد آن مکر است و طاعت که ضد آن نافرمانی است. افتادگی است و ضد آن گردنکشی است، تندرستی است که ضد آن گرفتاریست، دوستی است که ضد آن دشمنی است، راستی است که

ضد آن دروغ است، حق است که ضد آن باطل است، امانت است که ضد آن خیانت است، اخلاص است که ضد آن بددلی است، شهامت است که ضد آن کندیست، فهم است که ضد آن نافهمی است، معرفت است که ضد آن انکار است، مدارا است که ضد آن پرده دریست، حفظ عیب است که ضد آن دورویی است، راز پوشی است که ضد آن فاش کردن است.

نماز است که ضد آن بی نمازیست، روزه است که ضد آن افطار است، جهاد است که ضد آن تنبلی است، حج است که ضد آن پیمان شکنی است، سخن نگاهداشتن است که ضد آن سخن چینی است، احسان به پدر و مادر است که ضد آن ناسپاسی است، حقیقت است که ضد آن ریاء است، معروف است که ضد آن منکر است، خودپرستی است که ضد آن نمایشگریست، تقیه است که ضد آن اشاعه اسرار است، انصاف است که ضد آن جانبداری بر خلاف حق است، خوش برخوردیست که ضد آن ستمگریست، پاکیزگی است که ضد آن ناپاکی است، حیا است که ضد آن دریدگی است، میانه رویست که ضد آن تجاوز است، آسایش است که ضد آن رنجش است، آسانی و آرامش است که ضد آن سختی است، برکت است که ضد آن کاستی است، تندرستی است که ضد آن گرفتاریست، یگانگی است که ضد آن ساختگی است، حکمت است که ضد آن هوا هواپرستی است، سنگینی است که ضد آن سبکی است، خوشبختی است که ضد آن بدبختی است، پشیمانی است که ضد آن پافشاریست، آمرزش است که ضد آن غرور است، محافظه کاریست که ضد آن سهل انگاریست، خواهش از خداست که ضد آن روی گردانی است، نشاط است که ضد آن تنبلی است، خوشدلی است که ضد آن اندوه است، خوی گیریست که ضد آن گریزانی است، سخاوت است که ضد آن بخل است.

همه این منشها که سپاه خرد است، در

کسی فراهم نگردد مگر پیامبری یا وصی پیامبری یا گرونده یی که خدا دل وی را برای گرایش آزموده باشد اما دوستان دیگری از ما دارای برخی از صفات خرد می باشند.

و اندک اندک بلندی گیرند تا پر گردند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه پایه بلندی را دارا شوند که در شماره پیامبران و اوصیا باشند. رسیدن بدین پایه به ستایش عقل و صفات آن ست و کناره گرفتن از جهل و سپاه آن خدا مرا و شما را بدان کامیاب گرداند و به مرضات خویش.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۵

ترجمه

باب منشهای هشتادگانه و ما فوق

(۱۰۲۲) - برای امیر المؤمنین علی هشتاد آیه نازل شد که کسی را در آنها با وی انبازی نبود

- ابن ابی لیلی گفته: در باره علی امیر المؤمنین (ع) هشتاد آیه در قرآن کریم است که کسی از این امت با وی در آنها انبازی نمی کند.

ترجمه

(۱۰۲۳) پیامبر در حد باده گساری هشتاد تازیانه زد

- محمد بن علی مشهور به محمد حنفیه از پدر خود علی بن ابی طالب (ع) نقل کرده که پیامبر در باده گساری هشتاد تازیانه حد زد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۶

ترجمه

(۱۰۲۴) در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته:

در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها بود.

ترجمه

(۱۰۲۵) خدای را نود و نه نام است

- پیامبر (ص) گفته: خدای را نود و نه نام است، از صد یکی کم است، هر که آنها را شمارد بهشت رود و آنها از این قرار است: الله، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حفیظ، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمان، رحیم، ذاری، رزاق، رقیب، رؤوف، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فائق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، الکریم، کبیر، کافی، کاشف، ضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۷

خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی. صدوق گفته: این اسماء را در کتاب توحید تفسیر و شرح داده ام، این خبر را از راههای مختلف و الفاظ مختلف نقل کرده ام.

ترجمه

(۱۰۲۶) پاداش صد بار «لا اله الا الله» و صد بار استغفار

- امام صادق (ع) گفته: هر که صد بار

لا اله الا الله

بگوید در آن روز از همه مردم کارش برتر است مگر کسی این ذکر را بیشتر گفته باشد، امام صادق (ع) گفته: آنکه در بستر خود رود و هر گاه صد بار

لا اله الا الله

بگوید، خدا برای وی سرایی در بهشت سازد و چون در بستر خود صد بار استغفار کند گناه های وی بریزد چنان که برگ از درخت.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۹

ترجمه

باب منشهای از یک تا صد

(۱۰۲۷) - پرسشها مرد جهودی از علی

اشاره

- ابن عباس گفته: دو برادر جهود از بزرگان جهود به مدینه آمدند، به مسلمانان گفتند: در زمین تهامه پیامبری پیدا شده که جهودان را به سبک مغزی یاد می کند و از کیش ایشان نکوهش می کند؟ ما بیمناک هستیم که ما را از دین موسی بگرداند، کدام از شما این پیامبر است، هر گاه اوست که داود به ما مژده داده به وی بگرویم و هر گاه مردیست سخنور که با بیانات شاعرانه و نیروی زبان آوری سخن می راند ما با جان و خواسته خود با وی نبرد کنیم.

مهاجر و انصار همه گفتند پیامبر (ص) در گذشته، آن دو جهود، از شنیدن درگذشت پیامبر خدای را ستایش کردند، آنگاه پرسیدند که از شما خلیفه اوست، چون هر پیامبری خلیفه یی دارد که پس او ادای وظیفه دینی می کند، همه گفتند: این ابو بکر خلیفه ویست. آن جهودان به ابی بکر گفتند: ما از تو مسائلی می پرسیم هر گاه خلیفه او هستی آنها را جواب ده. ابو بکر گفت: برسید. یکی از آن دو تن پرسید: من و تو نزد خدا چه هستیم؟ چه جاننداری بود که در جاندار دیگری

جا داشت؟ و میان ایشان خویشاوندی نبود؟.

چه گوریست که آنچه در درون داشت به گردش برد؟ آفتاب از کجا برمی آید و به کجا فرو می رود؟ آن کجا بود که آفتاب یک بار آنجا بتابید و دیگر بر آن مکان نتابید؟ بهشت جاویدان کجاست؟ دوزخ در کجاست؟ خدای تو بار می کند ای بار می شود؟ خدای تو به جانبی روی دارد؟ آن دوی حاضر کدام اند؟ و آن دوی غائب کدام؟ آن دویی که با یک دیگر می ستیزند کدام اند؟ آن یکی چیست؟

آن دو چیست؟ آن سه چیست؟ آن چهار چیست؟ آن پنج چیست؟ آن شش چیست؟ آن هفت چیست؟

آن هشت چیست؟ آن نه چیست؟ آن ده چیست؟ آن یازده چیست؟ آن دوازده چیست؟ آن بیست چیست؟

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۰

آن سی چیست؟ آن چهل چیست؟ آن پنجاه چیست؟ آن شصت چیست؟ آن هفتاد چیست؟ آن نود چیست؟

آن صد چیست؟.

ابو بکر در پاسخ فروماند، ما بیمناک شدیم که مبادا مردم از دین باز گردند نزد علی رفتیم و داستان را گفتم: در جواب گفت: همان روزیست که پیامبر (ص) خبر داده است، پس پیش افتاد و مانند پیامبر می رفت تا به جای او نشست از آن دو جهود پرسید نزد من آید و پرسشهای خود را که از این پیر پرسیدید از من پرسید.

آن دو گفتند: تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب برادر خوانده پیامبر (ص) و شوی فاطمه و پدر حسن و حسین و خلیفه پیامبر و راز دار وی هستم. یکی از آن دو جهود پرسید: من و تو در پیش خدا چه گونه هستیم؟ علی گفت: من تا خویشتن شناخته ام مؤمن

هستم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده ندانم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۱

ترجمه

(۱۰۲۸) [ادامه روایت]

جهود پرسید چه جاننداری بود که در جاندار دیگری جای داشت و میان ایشان خویشاوندی نبود؟. علی گفت: آن یونس پیامبر بود. که در درون ماهی جای گرفت، پرسید چه گوریست که خداوند خود را گردش داد؟. گفت: یونس بود که ماهی او را در دریاها گردانید. پرسید آفتاب از کجا برآید؟ گفت: از میان دو شاخ دیو؟. پرسید به کجا فرو می رود؟. گفت: در چشمه ساری گرم.

پیامبر به من گفت: هنگام بالا آمدن و فرو شدن آن تا اندازه یک نیزه یا دو نیزه نباشد نماز مگذار. پرسید کجا بود که آفتاب بیش از یک بار نتابید؟. گفت: در ژرفی دریا بود که برای گذر کردن بنی اسرائیل از آن خدا آن را بشکافت. پرسید خدای تو بار می کند یا بار می شود؟. گفت: خدای من همه چیز را به نیروی خود بار می کند و هیچ چیز تاب بار بزرگی وی را ندارد. جهود پرسید چگونه خدا می گوید: عرش پروردگار ترا در این روز هشت تن به دوش کشند؟. در جواب گفت: مگر ندانی آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو وزیر خاک است از خداست. هر چیزی بر خاک است و خاک بر توانایی خدا برقرار است و توانایی او هر چیزی را برمی دارد. پرسید بهشت در کجاست؟ و دوزخ در کجا؟. گفت: بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین.

پرسید روی خدا به چه سویی ست؟. گفت: به ابن عباس آتش و هیزم آر بیاورد. هیزم را آتش زد آنگاه

به جهود گفت: روی این آتش به چه سویی ست؟. گفت روی معلومی ندارد. علی گفت: خدای من نیز این گونه است، خاور و باختر هر دو از آن اوست هر جای روی نهی همان جا خداست. پرسید دو چیز همیشه نزد چشم کدام اند؟

گفت: آسمان و زمین که ساعتی از دیدگان دور نگردند. پرسید دو چیز پنهان کدام است؟. گفت: مرگ و زندگی که کسی این دو را نبیند. پرسید دو چیز که با هم سر جمع شدن ندارند چیست؟. گفت: شب و روز است. پرسید آن یکی که دو ندارد کدام است؟. گفت: خدای یگانه. پرسید آن دویی که سه ندارد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۲

کدام است؟ گفت: آدم و حوا؟ پرسید آن سه بی که می گویند کدام است؟ گفت: ترسایان گفتند: خدا سومین از آن سه است و این دروغ است زیرا خدا فرزندی ندارد. پرسید آن چهارگانه کدام است؟.

گفت: قرآن و زبور، تورات، و انجیل.

پرسید آن پنجگانه کدام است؟ گفت: نمازهای پنجگانه که در شبانه روز واجب است. پرسید آن شش که هفت نیست کدام است؟. گفت: شش روزی که خدا در آن آسمان و زمین را آفرید. پرسید آن هفت کدام است؟. گفت: هفت در دوزخ که برهم اند. پرسید آن هشت بی نه کدام است؟. گفت: هشت در بهشت.

پرسید آن نه کدام است؟. گفت: نه دودمان قوم صالح اند که در زمین تباهی می کردند و برای اصلاح کاری نمی کردند پرسید آن ده کدام است؟. گفت: ده روزه دهه. پرسید آن یازده کدام است؟. گفت: سخن یوسف که به پدر خود گفت: دیدم که یازده ستاره با آفتاب و ماهتاب مرا نماز بردند، پرسید

آن دوازده کدام است؟ گفت: ماههای سال. پرسید آن بیست کدام است؟ گفت: بیست درمی که یوسف را بدان فروختند پرسید آن سی کدام است؟ گفت: سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مکلفی واجب است.

پرسید آن چهل کدام است؟ گفت: میقات موسی که سی روز بود، خدا ده روز نیز بدان افزود. پرسید آن پنجاه کدام است؟ گفت: نوح در میان قوم خود را هزار سال مگر پنجاه صبر کرد. پرسید آن شصت کدام است؟ گفت: حکم خدا در کفاره ظهار که گفته: آنکه نتواند دو ماه روزه بدارد شصت بیچاره را خوراک دهد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۳

ترجمه

(۱۰۲۹) [ادامه روایت]

جهود پرسید آن هفتاد کدام است؟ علی گفت: موسی از میان دودمان خویش برای دیدار خدا هفتاد تن برگزید، پرسید آن هشتاد کدام است؟ گفت: نام روستایی ست در جزیره یی که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خدا دودمان وی را غرق کرد. پرسید آن نود کدام است؟ گفت: کشتی بود که نوح آن را پر کرده بود برای جانوران که در آن نود خانه ساخته بود. پرسید آن صد کدام است؟ گفت: عمر داود شصت سال بود، آدم از زندگی خود چهل سال برداشت و بر زندگی او نهاد، چون مرگ وی فرا رسید منکر شد، انکار حق از وی در دودمان وی سرایت کرد. جهود پرسید ای برنا محمد را برای من چنان وصف کن گویا من خود می نگرم تا به وی بگروم. علی گفت: ای جهود اندوه مرا تازه کردی. محمد پیامبر مردی بود پیشانی بلند، پیوسته ابرو، سیاه چشم، هموار چهره، کشیده

بینی تنگ لب، انبوه ریش، تابان دندان، سیم گردن، خط مویی از گودی گلو تا ناف وی پیوسته بود. مانند شاخه کافور، میانه بالا، هنگام رفتار گویی نور وی همگان را فرو می گرفت. استوار گام نام دستار وی سحاب بود، شمشیر وی ذو الفقار، و استر او دلدل، و خر وی یعفور و اشتر ماده وی عضباء، و اسب وی لزاز و تازیانه وی ممشوق، انسانی مهربان بود. میان دو شانه وی مهری بود که در آن دو سطر بود نخستین:

لا اله الا الله

و دومین:

محمد رسول الله

. این وصف وی بود.

گویند: هر دو تن مسلمان شدند و گواهی به یگانگی خدا و پیامبری محمد و وصایت علی دادند. و ملازم علی شدند، یکی در نبرد جمل کشته شد و دیگری در نبرد صفین.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۴

ترجمه

(۱۰۳۰) از یکی از پیروان خاندان پیامبر (ص) روایت شده که گفت:

دو تن از جهودان خیبر با تورات گشاده به مدینه آمدند که نزد پیامبر روند به ایشان گفتند: او از جهان برفته. نزد ابی بکر آمدند و گفتند: آمده بودیم از پیامبر شما مسائلی پرسیم گفتند در گذشته، پرسید آنها چیست؟ گفتند:

به ما بگوی. یکی، دو تا: سه تا، چهار تا، پنج تا، شش تا، هفت تا: هشت تا، نه تا، ده تا، بیست تا، سی تا، چهل تا، پنجاه تا، شصت تا، هفتاد تا، هشتاد تا، نود تا، صد تا کدام است؟.

ابو بکر گفت: نزد علی روید و از وی جویای جواب آنها شوید: جهودان نزد وی رفتند با تورات گشاده، علی گفت: هر گاه جواب دهم مسلمان می شوید؟ گفتند آری. گفت: یکی همان خدای یگانه است، دو تا: آن ست که خدا در

قرآن گفته: دو خدا برای خود مگیرید، خدا یکی ست. سه و چهار و پنج و شش، هفت، هشت: گفتار خداست که در قرآن گفته: گویند ایشان سه باشند، سگ ایشان چهارمی ست، و گویند: پنج اند و ششمی سگ ایشان است. از روی پیش گویی، گویند: هفت اند و سگ ایشان هشتمی ست، و اما نه تا: گفته خدا در قرآن است: نه طایفه بودند که در زمین تباهی می کردند و سازش نمی کردند، و اما ده تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این ده شمار کامل است.

و اما بیست تا: همان است که در قرآن گفته! هر گاه از شما بیست تن شکبیا باشند بر دویست تن چیره گردید. و اما سی و چهل: همان است که در قرآن گفته: با موسی سی شب وعده کردیم و به ده شب دیگر آن را کامل ساختیم تا وعده خدا چهل شب کامل گردید. و اما پنجاه همان گفته قرآن است که می گوید: در روزی که اندازه آن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۵

پنجاه هزار سال است. و اما شصت تا: همان است که در قرآن گفته: کسی که نتواند شصت و بیچاره را خوراک دهد و اما هفتاد تا همان است که در قرآن گفته: موسی هفتاد مرد را از قوم خود برای دیدار ما برگزید و اما هشتاد تا همان است که در قرآن گفته کسانی که نسبت زنا به زنان پارسا دهند و چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به ایشان بزنید. و اما نود تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این برادر من نود و نه گوسفند دارد. و اما صد تا:

همان است که در قرآن گفته: زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید. راوی مدعی است که آن دو تن جهود به شنیدن این جوابها فوراً مسلمان شدند. و الله اعلم.

ترجمه

(۱۰۳۱) پیامبر صد و بیست بار به معراج رفت

- امام صادق (ع) گفته: پیامبر (ص) صد و بیست بار به معراج رفت و در هر بار خدا در باره دوستی علی و پیشوایان (ع) بیش از واجبات دیگر به وی سفارش کرده بود.

ترجمه

(۱۰۳۲) صد و بیست گونه میوه

- امام صادق (ع) گفته: چون خدا آدم را از بهشت به زمین فرستاد با وی صد و بیست شاخه فرستاد که چهل از آن میوه هایی ست که درون و بیرون آن خوردنی ست و چهل از آن میوه هایی ست که بیرون آن خوردنی ست و درون آن افکندنی، و چهل از آن درون آن خوردنی ست و بیرون آن افکندنی، و جوالی پر از تخم هر چیزی با خود به زمین آورد؟!!

ترجمه

(۱۰۳۳) اهل بهشت صد و بیست دسته اند

- پیامبر گفته: اهل بهشت صد و بیست دسته اند.

که هشتاد دسته از ایشان پیروان من اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۶

ترجمه

(۱۰۳۴) هر که همه قرآن را بر کند هر ساله دویست دینار زر سرخ از بیت المال حقوق دریافت می کرد

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: هر که از مسلمانان حاضر بود قرآن را بر کند همه ساله دویست دینار زر در بیت المال مسلمانان دارد هر گاه در جهان از او دریغ دارند در قیامت دریافت می کند و آن برای وی سودمندتر است.

ترجمه

(۱۰۳۵) سال سیصد و شصت روز است

- علی بن عبد العزیز گفته: از امام صادق (ع) پرسیدم سال چند روز است؟ گفت: سیصد و شصت روز است. خدا در شش روز آن جهان را بیافرید و از اصل سال کم شد. از این رو سال سیصد و شصت و چهار روز است.

ترجمه

(۱۰۳۶) مستحب است آنکه به مکه می رود به شماره سال ۳۶۰ بار طواف کند و هر گاه نتواند ۳۶۰ دور طواف کند

- امام صادق گفته: شایسته است سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را به جای آورد به عدد سال و هر گاه نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۷

ترجمه

(۱۰۳۷) منتهایی از شرایع دین اسلام

اشاره

- امام صادق (ع) گفته: اینها دستورهایی دین اسلام است. برای آنکه بخواهد به آنها پای بند باشد. دست نماز را چنان که خدا در قرآن گفته کاملاً بگیرد. روی و دو دست را تا مرفق بشوید و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل به ساق مسح کند هر کدام را یک بار و دو بار نیز روا باشد. دست نماز را جز: بول و باد و خواب و ریستن، و جنابت تباه نکنند، آنکه روی موزه مسح کند، خدا و پیامبر و کتاب وی را مخالفت کرده و دست نماز وی درست نباشد و نماز وی بسنده نیست.

غسل چند گونه است مانند: غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سرد شده و غسل آنکه میت را غسل داده و غسل آدینه و غسل جشن فطر و قربان و غسل در آمدن به مکه و غسل در آمدن به مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب نوزدهم رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن مستحب است. فرض غسل جنابت و حیض همه به یک صورت واقع می شود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۹

ترجمه

(۱۰۳۸) نمازهای واجب عبارت است از:

نماز پیشین چهار گانه است، و نماز پسین چهار گانه است، و نماز شام سه گانه است، و نماز خفتن چهار گانه است، و نماز بام دو گانه که مجموعاً هفده گانه می شود، و نماز نافله سی و چهار گانه است. چهار گانه پس از نماز شام که در سفر بیفتد، دو گانه نشسته پس از نماز خفتن که یگانه در شمار باشد.

هشت گانه نماز شب است، هنگام سحر، و نماز شفع که دو گانه است و نماز وتر یگانه است، و نافله بام که دو گانه است، پس از وتر و هشت گانه قبل از نماز پیشین و هشت گانه پیش از نماز پسین، مستحب است نماز را در اول وقت گزاردن، پاداش نماز جماعت بیست و چهار برابر فردیست. نماز- گزاردن در پس فاجر درست نباشد، و به غیر از اهل ولایت نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نماز گزاردن درست نیست، اگر چه هفتاد بار دباغی شده باشد، همچنین در پوست درندگان و ددان، و سجده درست نباشد مگر بر زمین یا آنچه از آن روید جز خوردنی و پنبه و کتان. در آغاز نماز گویند تعالی عرشک و مگویند تعالی جدک. در تشهد نخستین نمازی که دو تشهد دارد مگویند: السلام علينا و علی عباد الله الصالحین، زیرا سلام گفتن نماز گزار را از نماز بیرون می برد. در مسافرت هشت فرسنگ: نماز شکسته گردد و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته گزاردی. باید روزه رمضان را نیز بگشایی.

هر که در سفر نماز شکسته نگذارد، نماز وی درست نباشد. زیرا در واجب خدایی افزوده باشد. قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و جای آن در رکعت دوم است، قبل از رکوع رفتن «پس از قرائت، و در نماز مرده پنج الله اکبر است، آنکه اندک گزارد با فرمان شرع مخالفت نموده مرده مرد را از پا به آرامی در گور کنند و مرده زن را از سر تا پا به سوی بن گور برند، قبور را هموار کنند و پشت ماهی مسازند، باسم الله را

در نماز باید بلند گفتن.

واجبهای نماز هفت است: وقت، پاکیزگی، تکبیره الاحرام، و قبله و رکوع، و سجود، و ذکر. زکات در دویست درم سیم، پنج درم واجب است. سیم کمتر از آن زکات ندارد. و زکات در مال واجب نگردد تا سالی بر آن بگردد و از روزی که در ملک مالک درآید باید سالی بگذرد و زکات را به غیر جعفری مذهب که امام بر حق را به حق طاعت می شناسند نباید دادن، زر چون به بیست مثقال رسد: نیم دینار که نیم مثقال شرعی ست زکات دارد، و چون گندم و جو و خرما و کشمش به اندازه پنج وسق رسد زکات در آن تعلق گیرد زکات آن یک دهم باشد، هر گاه به باران سیراب شده باشد و بیست و یک باشد، اگر با گاو چاه سیراب شده، وسق شصت صاع است، صاع چهار مد است. در گوسفند هر گاه چهل و یکی باشد یکی زکات است تا صد و بیست رسد، و چون یکی افزود دو گوسفند زکات دارد و تا دویست رسد و چون یکی بیفزاید سه گوسفند زکات دارد، تا سیصد رسد، و چون از این درگذرد،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۰

در هر صد گوسفند، گوسفندی دهند، و گاو هنگامی که به سی عدد رسد، گوساله یک ساله زکات دارد، تا به چهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است، تا به شصت رسد که در آن دو گاو دو ساله باشد تا به نود رسد و در آن سه گوساله یک ساله باشد، آنگاه در هر سی تا گوساله یک ساله است و در

هر چهل گاو گاوی دو ساله باشد.

هر گاه اشتر به پنج رسد زکات دارد، و زکات پنج اشتر گوسفندیست، تا به ده رسد که زکات آن دو گوسفند است، و هر گاه پانزده رسد، سه گوسفند زکات دارد، و هر گاه به بیست رسد، چهار گوسفند باشد و هر گاه به بیست و پنج رسد پنج گوسفند، و هر گاه یکی بر آن اضافه گردد اشتری دو ساله زکات باید داد و چون به سی و پنج رسد و یکی اضافه گردد، اشتری پای در سه سال نهاده باید زکات داد و هر گاه به چهل و پنج رسد و یکی اضافه گردد اشتری که پای در چهار سال نهاده باید زکات داد، و هر گاه به شصت رسد و یکی اضافه گردد، اشتری که پای در پنج سال نهاده باید زکات داد، تا به هشتاد رسد. و هر گاه یکی اضافه گردد زکات آن اشتریست که پای در شش سال نهاده باشد، تا برسد به نود اشتر، هر گاه به نود رسد، دو اشتر که پای در سه سال نهاده زکات باید داد، تا برسد به صد و بیست اشتر که در آن دو اشتر که پای در چهار سال نهاده اند و نر پذیرند باید داد. هر گاه اشتر بسیار شود، برای هر چهل اشتر، اشتری که پای در سه سال نهاده باید زکات داد، و برای هر پنجاه اشتر، اشتری که پای در چهار سالگی نهاده باید زکات داد، و دیگر برای کم بود آن گوسفند نمی دهند و باید ملاحظه حال اشتران را در سال کرد.

زکات فطره برای هر کسی از خرد و

کلان و آزاد و بنده و مرد و زن واجب است، و اندازه آن چهار مد است، از گندم، و جو، خرما و مویز و آن به اندازه صاعی باشد که تقریباً یک من تبریز باشد، مستحق هر گونه از زکات باید جعفری مذهب و شناسای پیشوا باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۲

ترجمه

(۱۰۳۹) بیشتر ایام حیض زن ناده روز است و کمترین آن سه روز،

مستحاضه باید غسل کند و عورت خود را با پنبه پر کند و ببندد و نماز بگذارد، حائض نماز مگذارد و قضای آن نیز بر وی واجب نیست، و روزه بگیرد لیک قضای آن را به جای آورد.

روزه رمضان واجب است، هر گاه ماه دیده شود، روزه گیرند و هر گاه ماه شوال دیده شود روزه خویش را بکشایند.

نماز مستحبی را با جماعت مگذارد، زیرا این کار بدعت است و هر بدعت گمراهی ست و هر گمراهی در دوزخ است، روزه سه روز در هر ماهی سنت است، و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه میانه. به این قسم:

پنجشنبه غره ماه و چهارشنبه دهه میانه و پنجشنبه آخرین از ماه. روزه ماه شعبان برای کسی که بتواند روزه داشته باشد، نیک است. چون نیکوکاران آن ماه را روزه می داشتند و مردمان را بدان تشویق می کردند و پیامبر روزه ماه شعبان را به ماه رمضان می پیوست. مکلف می تواند قضای رمضان را هر گاه خواسته باشد تفریق کند، هر گاه پیایی گیرد بهتر است، حج کعبه بر هر دارنده یی که راه بدان یابد واجب است، توانایی عبارت است از توشه و بارگیر برای سواری، تندرستی و هزینه یی که برای خانواده خود بگذارد و هزینه بازگشت از مکه به جایگاه خویش، باید

حج تمتع بگزارد نه حج قرآن و افراد، زیرا حج قرآن و افراد برای کسی است که در پیرامون مکه زندگی می کند و احرام بیش از میقات روا نیست، چنان که پس افکندن آن نیز روا نباشد مگر برای بیماری یا تقيه، خدا گفته: حج و عمره را برای خدا کامل کنید و کمال آن کناره گیری از مباشرت و دروغ و ستیزه کردن است.

برای عمل حج قربانی گوسفندی که اخته شده یا تخم آن کشیده شده بسنده نیست، چون که ناقص است، هر گاه گوسفند درست باشد نمی توان خایه مالیده را داد. واجبات حج احرام است، و چهار تلبیه گفتن، چنین:

لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك، لبيك ان الحمد و النعمه لك و الملك لا شريك لك

، و طواف خانه از واجبات عمره می باشد با دو گانه یی در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه نیز واجب است، و طواف حج واجب است و دو گانه آن در مقام ابراهیم واجب است، و سعی میان صفا و مره نیز واجب است، و طواف نساء نیز واجب است و همچنین دو گانه طواف در مقام ابراهیم بعد از آن. و بعد از آن سعی در میان صفا و مروه نیست، ماندن به مشعر واجب است، قربانی برای آنکه حج تمتع می گزارد واجب باشد، اما ماندن، به عرفه سنتی است که ترک نمی شود، سر تراشیدن سنت است، و رمی جمره ها سنت است.

جهاد به فرمان امام عادل درست واجب است. هر که برای نگاهداری خواسته خود کشته شود در حکم شهید است، تقيه کردن در کشورهای مخالف واجب است. کشتن کفار و دشمنان جائز نیست مگر قتل نفس کنند یا راه

زنی و در زمین خدا تباهی مشغول باشند. در زمان فرمانروایان جور تقیه واجب است. آنکه از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۳

از راه تقیه برای نگاهداری جان و خواسته خود سوگند یاد کند روا باشد که بعدا کفاره نیز ندهد.

طلاق درست آن است که خدا در قرآن و پیامبر (ص) در فرمان خویش گفته اند. هر که طلاق مخالف دستور شارع دهد درست نیست، چنان که هر نکاحی که بر خلاف اسلام باشد نکاح نباشد، یک مرد بیشتر از چهار زن آزاد حق ندارد بستاند. هر گاه زن را سه طلاق عدی دهند، شوی نمی تواند وی را ازدواج کند تا دیگری محلل وی قرار گیرد. زنانی که در مجلسی سه طلاق داده شوند چنان که فرق دیگر اسلامی می کنند، از ازدواج ایشان دوری کنید زیرا این زنان حکم زنان شوهر دار هستند درود بر پیامبر در هر جا و هنگام عطسه و وزیدن بادهای لازم است.

دوستی با دوستان خدا و بی زاری از دشمنان ایشان و ستمکاران به خاندان پیامبر به هر نحوی که مرتکب شده اند لازم است و بی زاری از عهدشکنان در نبرد جمل و ستمکاران در نبرد صفین، و از دین بد رفتگان در نبرد نهروان لازم است. و بی زاری از بتها و قمارهای زمان جاهلی و پیشوایان گمراهی لازم است، و بی زاری از همه کشندگان خاندان پیامبر و قاتلین از اولین و آخرین و پی کننده ناقه ثمود و کشنده حضرت علی (ع) واجب است، و دوستی با مؤمنانی که پس از پیامبر از دین باز نگشتند مانند: سلمان فارسی، و ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبد الله انصاری،

و حذیفه بن یمان، و ابی هیثم بن تھیان، و سهل بن حنیف، و ابو ایوب انصاری، و عبد الله بن صامت، و عباده بن صامت، و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، و ابی سعید خدری، و آنان که به راه و رسم ایشان بودند لازم است و همچنین کسانی که پیرو ایشان بوده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۴

ترجمه

(۱۰۴۰) و نیکی رسانیدن به پدر و مادر واجب است.

و هر گاه مشرک باشند نه ایشان را و نه دیگری را در معصیت خدا فرمان برداری مکن چون برای مردم در مورد گناهکاری خدا فرمان برداری نیست.

پیامبران و اوصیای ایشان گناهی ندارند چون بی گناه و پاک اند.

دو متعه پیامبر حلال اند، چنان که خدا در قرآن گفته و پیامبر نیز آنها را عمل کرد، متعه حج و متعه زنان، و فرائض ارث چنان است که خدا مقرر کرده، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است، روز هفتم فرزند را نام گذاری کنند و سر وی را بتراشند و مقابل موی او زر یا سیم صدقه دهند. خدا به کسی پیش از توانایی وی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۵

تکلیف نمی کند و به اندازه توانایی بر وی فرمان می دهد، کارهای اختیاری بندگان را خدا تقدیر گرفته لیک او پدید نیاورده، خدا آفریدگار هر چیزی ست، اعتقاد به جبر و تفویض مکنید، خدا بی گناه را برای گناهکار باز خواست نمی کند، کودکان را به بزه پدران شکنجه مکنید، زیرا در قرآن گفته: کسی بار دیگری را به دوش نمی کشد. و نیز گفته: برای آدمی جز آنچه کوشش کند و بهره یی ندارد.

خدا می بخشد و می دهد، خدا ستم نمی کند، خدا فرمان برداری ستمکار را نخواسته، و کسی را

که می‌داند کافر است و بندگی دیو را بر بندگی او می‌گزیند به پیامبری نمی‌فرستد. خدا مردم معصوم را حجت خود قرار داده. اسلام غیر از ایمان است، هر مؤمنی مسلمان است لیک هر مسلمان شرط نیست مؤمن باشد.

دزد در حال دزدی کردن مؤمن نیست. زناکار در حال زنا کردن مؤمن نیست، آنان که حد در دین خورده‌اند مسلمان‌اند نه مؤمن و نه کافر، خدا به مؤمن وعده بهشت داده به دوزخ نبرد و کافری را که وعید در خلود نار کرده از دوزخ بیرون نیاورد، اما گناههای غیر کفر را برای هر کس خواسته باشد می‌آمزد، کسانی که حد خوردن بر ایشان واجب شده فاسق‌اند نه مؤمن‌اند و نه کافر و در دوزخ جاویدان نمانند روزی از آن برآیند، شفاعت نیز شامل ایشان می‌شود و نیز شامل مردمان ضعیف العقیده اگر خدا دین ایشان را پذیرفته باشد.

قرآن گفتار خداست، نه خالق است و نه مخلوق، کشورهای مسلمانی امروز دارالتقیه بشماراند و آن دارالاسلام است نه دار الکفراند و نه دارالایمان امر به نیکی و بازداشت از بدی برای آنان که بدان توانایی دارند واجب است. ایمان انجام واجبات و دوری از گناه‌های کبیره است. ایمان معرفت با دل و اقرار با زبان و عمل به ارکان است با اقرار به شکنجه‌گور و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و شمار روز رستاخیز و صراط و میزان شرط ایمان به خدا است و بیزاری از دشمنان خدا.

تکبیر در عید روزه و قربانی واجب است، در عید روزه پس از پنج نماز که آغاز آن: نماز شام شب فطر

است و انجام آن نماز پسین روز عید فطر و آن چنین است:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيٌّ مَا هَدَيْتَنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلِيٌّ مَا ابْلَانَا

. چون خدا گفته: تا عدد روزه را کامل کنید و برای آنکه خدا شما را راه نمایی کرده وی را تکبیر گویند و در روز جشن گوسفند کشان در شهرهای دور از مکه بعد از ده نماز که ابتدای آن نماز پیشین است از روز عید قربان تا نماز بام روز سوم، در منی پس از پانزده نماز که ابتدای آن نماز پیشین از روز عید است تا نماز بام روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود:

اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيٌّ مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ*.

زنی که زاییده بیشتر از بیست روز ترک نماز و روزه میکند اگر پیش از آن پاک نشده باشد و اگر روز بیستم پاک نشد پس از آن غسل کند و پنبه بخود گیرد و عمل زن مستحاضه کند هر چه مست کننده باشد چه اندک و چه بسیار آن حرام است. هر درنده نیش دار و هر پرنده چنگال داری خوردن آنها حرام است. سپرز جانور حرام است، چون که خون است، از جانوران آبی و دریایی سگ ماهی و مارماهی و طافی و زمیر که نوعی ماهی ای است که پشت آن خارهایی ست اینها همه حرام است و هر ماهی که پوست درشت نداشته باشد خوردن آن حرام است، تخمهایی که سر و ته آن یکسان نیست حلال است و اگر سر و ته آن یکسان باشد حرام است. هر ملخی که پروازگر

الخصال / ترجمه

باشد حلال است لیک دبا که کاملاً پروازگر نیست حرام است. ماهی و ملخ هر گاه زنده گرفته شوند همان تذکیه آنهاست.

ترجمه

(۱۰۴۱) مسلمان نا امکان دارد باید از گناههای کبیره اجتناب کند و آنها از این قرار است:

شرک به خدا، قتل نفس محترمه، ترک حقوق پدر و مادر، گریز از جهاد، خوردن مال یتیم بی مجوز شرعی، ربا خواری پس از دانستن حرمت آن، نسبت دادن زنان پاک دامن به زنا، زنا کردن، لواط کردن، دزدی، خوردن مردار، خوردن خون، خوردن گوشت خوگ، خوردن نذری برای غیر خدا، خوردن سخت مانند مزد زنا و مزد گرفتن برای داوری، قیمت کنیز خنیاگر و رقاصه، کم فروشی، قمار، گواهی به ناحق دادن، نومیادی از آمرزش خدا، ایمنی از مکر خدا، بریدن امید از آمرزش خدا، ترک یاری ستمسیدگان، تکیه کردن بر ستمکاران، سوگند دروغ، منع حقوق، کبر فروشی و ستم رسانیدن به زیر دستان، دروغگویی، اسراف، تبذیر، خیانت، خوار شمردن، حج، نبرد با دوستان خدا، آنچه آدمی را از یاد خدا دور دارد مانند: آوازخوانی، تار نواختن، پای فشاری بر گناه های خرد. آنگاه گفت: در همین اندازه از فرمانها برای بندگان طاعت و رز بسنده است صدوق گفته: گناههای کلان مطلق هفت است، و سائر گناههایی که پس از آنها یاد گردد کبیره است نسبت به گناه خردتر و خردتر است نسبت به گناه کلان تر. مقصود امام صادق از کبائر اضافه بر هفت در این حدیث همین است که گفته شد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۸

ترجمه

[بابهای منشهای چهار صد گانه]

(۱۰۴۲) امیر المؤمنین (ع) در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت

- امام محمد باقر (ع) گفته که از پدران خود شنیده که امیر المؤمنین (ع) در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت- و آنها از این قرار است: خون گرفتن تن را تندرست و خرد را استوار می کند، عطر زدن به آبخوره از کارهای پیامبر (ص) است و پاک کننده دهان با مسواک کردن

خشنودی خدا و سیرت پیامبر (ص) و پاک کننده دهان است، صابون پوست را نرم و مغز را افزون و مجاری آب را در تن آسان می سازد و خشکی را دور می کند و رنگ چهره را باز می کند، شستن سر شوخ را دور می کند و گرد و خاک را زایل می کند، آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و دهان و بینی را پاک می کند، انفیه در بینی رساندن سر را سالم و بدن را پاکیزه و درد سر را رفع می کند، نوره کشیدن حزم آورد و تن را پاک کند، نیکو ساختن پای افزار تن نگاهدارد و به پاکیزگی و نماز یاری می کند، گرفتن ناخن از درد بزرگ دفاع می کند و روزی را فراوان، دور کردن موی زیر بغل بوی بد را دور می کند و سنت پیامبر است.

شستن دستها قبل خوراک و بعد از آن سبب افزایش روزیست و دیده را روشن می کند شب زنده داری تندرستی تن و خشنودی خداست و خواستن آمرزش خدا و پیروی از پیامبر است خوردن سیب سازش معده است، کندر خاییدن دندانها را استوار می کند و بلغم را بر طرف و گند دهان را می برد. نشستن در مسجد از سپیده دم تا برآمدن آفتاب از پی روزی رفتن بهتر است خوردن به دل ناتوان را نیرومند می کند و معده را پاک می سازد و ترسان را دلاور می گرداند و فرزند را نیکو روی، هر روز ۲۱ دانه مویز سرخ ناشتا خوردن همه دردها را دور می کند مگر درد مردن را.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۹

ترجمه (۱۰۴۳) موی سفید را مکنند که آن نور مسلمانی است.

هر که موی خود را در اسلام سفید کند، در قیامت نور او گردد. مسلمان جنب م خوابد، مسلمان بی دست نماز م خوابد، هر گاه آب نداشت با خاک تیمم کند، چون که در خواب روان مؤمن به سوی خدا بالا رود، خدا آن را پذیرد، و نیکی دهد هر گاه مرگ وی رسیده باشد، خدا آن را در خزانه آمرزش خویش نگاهدارد. و هر گاه نرسیده باشد با فرشتگان امین خود

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۰

آن را باز پس فرستد تا به تن وی باز گردد. مؤمن به سوی قبله خپو میفکند و هر گاه از فراموشی چنین کند، از خدا آمرزش خواهد. مکلف در جای سجده مدمد. در خوراک و آشامیدنی خود مدمد. در بازو بند خود مدمد، آدمی تکیه بر دست افزار م خوابد از پشت بام در هوا مشاشد در آب روان مشاشد، و هر گاه این کار کند، دردی بدو رسد جز خویشتن کس را نکوهش م کند، چون که در آب و هوا نیز موجوداتی هستند، مرد بر روی م خوابد هر گاه کسی را دیدید بر روی خفته او را بیدار کنید و مگذارید چنین بخشبد، با حال کسل و چرت به نماز مایستید.

در نماز به اندیشه دیگری فرو مروید چون برابر خدا ایستاده اید، برای بنده آن نماز به شمار آید که با حضور قلب باشد. آنچه از خوان بیرون افتد آن را بخورید چون درمان هر در دست به فرمان خدا برای هر که به آن تندرستی بخوهد. پس از خوردن انگشتانی که با آن خوراک خورده اید بلیسید تا خدا به شما برکت دهد. پوشاک پنبه یی بپوشید که پیامبر (ص) می پوشید

و مو و پشم میپوشید مگر برای سببی، پیامبر می گفت: خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد که نشانه نعمت خویش را در بنده بنگرد. با خویشاوندان گرمی کنید و اگر چه به درودی باشد، در قرآن گفته: بپرهیزید از خدایی که مورد پرستش وی قرار گیرید و از خویشاوندان که خدا به شما ارزانی داشته: روز خود را به چنان و چنین و سخنان چه کردیم و چه خواهیم کرد تباه مسازید زیرا بر شما گماشتگانی گذاشته اند و به شمار شما رسیدگی می کنند.

در هر جا خدای را بیاد آورید که پیوسته با شماست بر محمد و دودمان وی درود فرستید تا خدا به واسطه وی خواهش شما را بر آورده کند خوراک گرم را بگذارید تا سرد گردد پیامبر (ص) می گفت: بگذارید تا سرد گردد که برکت در خوراک سرد است به سوی بالا مشاشید و روی به باد نیز مشاشید به کودکان خود کارهای سودمند بیاموزید تا مرجئه اعتقادات خود را به ایشان بار مکنند.

زبان خویش را نگاهدارید و درود فرستید به جای آوردن کار را سودمند دانید سپرده را به خداوندان آن باز پس دهید اگر چه کشندگان فرزندان پیامبران باشند. در بازار به یاد خدا باشید، چون مردمان را آنجا سرگرم به خود یابید، تا سبب فزونی حسنات شما گردد. چون ماه رمضان رسد سفر مکنید چون هر که ماه رمضان را دیدار کرد باید روزه بدارد در باده گساری و مسح به موزه تقيه روا نباشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۱

ترجمه (۱۰۴۴) در ستایش ما زیاده روی مکنید، بگویید ما بندگان پرورده خدا هستیم، و در فزونی ما آنچه خواهید

بگویید، هر که ما را دوست دارد باید کارهای ما را نیز دوست داشته باشد، از پرهیزکاری یاری خواهد که پرهیزکاری برترین یاور کار است در کارهای جهان و جاویدان. آنان که از ما نکوهش می کنند با ایشان همدمی مکنید، و نزد دشمنان شما ستایش ما را مگویید و به دوستی ما آشکارا منماید، تا نزد فرمانروایان خود خوار مگردید، راستی رهایی بخش است، به آنچه از خداست گرایش نشان دهید، بندگی خدای را بجوید، بر بندگی حق شکبیا باشید، چه ناشایست است که مؤمن بی آبرویی به بهشت رود، در قیامت به امید شفاعت ما مباشد بلکه خود نیز نیکی کنید، در قیامت نزد دشمنان خود را رسوا مسازید و نزد ایشان به طمع جهان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۲

حقیر پایه خود را پیش خدا تکذیب مکنید، آنچه در دست دیگران می بینید برای خدا از آن صرف نظر کنید.

پیامبر (ص) گفته: آنچه نزد خداست برتر و پاینده تر است، بشارت خدا دیده مؤمن را روشن می کند و او خدای را دوست دارد.

برادران ناتوان خویش را خوار مدارید، آنکه مؤمنی را خوار انگارد خدا وی را با او در بهشت فراهم نکند مگر آن زمان که توبه کرده باشد، هر گاه دریافتی که برادر مؤمن تو نیازی دارد پیش از آنکه او گوید اگر ندانسته نیازش را بر آور، با یک دیگر یاری و مهربانی و دهش کنید، منافق گوید لیک نکند، زن ستانید چون زن گرفتن روش پیامبران است و مکرر می گفت: هر که روش پیامبر را خواهد زن ستاند و فرزند خواهد تا در قیامت به سبب بسیاری شما بر پیروان دیگری ببالد، شیر

زنا کار به کودکان خود مدهید، و شیر زن دیوانه، چون شیر بیماری مادر را به کودک منتقل می سازد. پرنده یی که سنگدان و خار پس پا و چینه دان ندارد مخورید، و همچنین از گوشت درنده نیشدار و پرنده چنگال دار، سپرز خوردن خون را تباه می سازد، پوشاک سیاه میپوشید چون جامه فرعون بوده، غده های گوشت را مخورید چون رگ جدام را به حرکت آورد.

در دین قیاس مکنید، دین قیاس بردار نیست، قیاس گران دشمن دین اند، نخستین قیاس گر دیو بود، پای افزار سر و ته برابر میپوشید که از پوشاک فرعون بود، با باده گساران سازش مکنید، خرما داوری هر دردیست، پیامبر (ص) گفته: هر که دری از سؤال بر خود گشاید دری از درویشی بر او باز گردد، استغفار بسیار کنید تا روزی جلب کند، از کردارهای نیک پیش افکنید تا فردای قیامت آن را بهره مند گردید، از جدال دوری کنید تا در شک شبه میفتید هر که نیازی دارد سه وقت را برگزیند، ساعتی از روز آدینه و هنگام نیم روز و هنگام ورزش باد که درهای آسمان در آن وقت باز گردد و آمرزش آید و هنگامی که پرنندگان آواز برداشته اند و در آخر شب هنگام دمیدن سپیده که گفته شد: دو فرشته بانگ در اندازند که توبه کننده یی هست تا از وی پذیرند میان سپیده دم تا برآمدن آفتاب از خدای روزی خواهید که از جهان گردی برای جستجوی روزی برتر است این هنگام خدا روزی بندگان خود را پخش کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۳

ترجمه (۱۰۴۵) از آمرزش خدا ناامید ماباشید، بهترین بندگی پیش خدا امیدواری به گشایش است تا بنده به

آن پاینده باشد. هر گاه نماز بام گزارید به خدا توکل کنید زیرا در آن وقت دهش ها دهند. با شمشیر وارد حرم مشوید. هنگام نماز گزاردن شمشیر برابر خود مگذارید چون قبله محل آسایش است. هر گاه حج گزارید بر گور پیامبر (ص) نیز بروید و دیدار کنید که ترک آن از جفا کاریست. گورهای دیگری نیز که حق آنان به شماست دیدار کنید، نزد آنها از خدای روزی جوئید. گناه اندک را خرد شمارید تا بزرگ نگردد.

سجده را دراز کنید که هیچ کاری بر دیو از آن دشوارتر نباشد که بنگرد فرزند آدم در سجده است و او از این سرکش. بسیار به یاد مرگ باشید و در اندیشه روز رستاخیز تا بر شما آسان گردد. هر گاه کسی از شما را درد دیده عارض شود آیه الکرسی بخواند امید است به گردد. از گناه ها دوری کنید زیرا هر گرفتاری و اندک روزی بودن از گناه است حتی خراش تن و بر خوردن پا و گرفتاری. خدا گفته: هر گرفتاری که به شما می رسد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۴

از شماست، هر چند بسیاری را نیز خدا در می گذرد. خدای را هنگام خوردن یاد کنید و سرکشی را کنار گزارید چون آن نیز یکی از نعمتهای اوست وی را بر آن سپاس گزارید. هنگام نعمت سپاسگزار باشید تا از شما روی گردان نگردد زیرا نعمت هر چه از خداوند خود بیند بر آن گواهی دهد. هر که از خدا به روزی اندک خوشنود باشد، خدا از وی به کردار اندک خوشنود خواهد بود. از کوتاهی کردن دوری کنید زیرا کوتاهی کردن پایانش دریغ

خوردن است. در نبرد بازو گشایید و اندک گویند و به یاد خدا باشید و به دشمن پشت مکنید، تا به خشم خدا گرفتار مگردید، یاران خود را در نبرد دریابید و از چنگال دشمن رهایی دهید و از وی نگاهداری کنید. نیکی کنید تا از مرگ بد شما را نگاهدارد.

هر که خواسته بداند نزد خدا چه مقامی دارد بنگرد هنگام بزهکاری چه اندازه خدای در دیده اش مقام داشته. بهترین چیزی که مرد در سرای خود برای همسر فراهم کند گوسفند است، آنکه گوسفندی در سرای داشته باشد فرشتگان روزی یک بار او را به پاکی یاد کنند و اگر دو گوسفند داشته باشد دو بار و اگر سه گوسفند داشته باشد سه بار. هر گاه ناتوان شدید گوشت و شیر بخورید چون خدا نیروی را در آنها نهاده است. چون آهنگ کنید پیش از رفتن نیازهای سفر را فراهم سازید زیرا خدای گفته: هر گاه قصد بیرون شدن داشته باشید ساز و برگ آن را آماده دارید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۵

ترجمه (۱۰۴۶) هر گاه کسی از شما در آفتاب نشیند، پشت خویشان بدان کند. تا درد درونی را آشکار نکند. هر گاه حج گزاردید به کعبه بسیار بنگرید تا خدا صد و بیست آمرزش که در آن دارد که شصت از آن طواف کنندگان است و چهل از آن نماز گزاران و بیست از آن نظرکنندگان به کعبه است و در ملتزم که (میان در کعبه و رکن حجر الاسود است) به گناه های خویش اعتراف کنید به آنچه دانید از آن و آنچه فعلا ندانید از آن تا همه را بیامرزاد. همیشه پیش

رسیدن گرفتاری دعا کنید درهای آسمان در پنج وقت باز می شود:

هنگام باریدن باران، هنگام هجوم مجاهدان، هنگام بانگ نماز، هنگام خواندن قرآن، هنگام نیم روز و سپیده دم.

آنکه مرده یی را غسل دهد پس از آنکه در کفن نهاد، خود غسل کند، به مردگان جز کافور بوی خوشی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۶

مزیند چون که مرده در حکم محرم است، به بستگان خویش دستور دهید که مردگان را به نیکی یاد کنند و نام برند، فاطمه چون پدر وی از جهان درگذشت زنان بنی هاشم بر او ناله و زاری می کردند ایشان را گفت: زاری و مویه را کنار گذارید و بر وی دعا کنید، مردگان را دیدار کنید که به زیارت شما خوشنود گردند، دعای فرزند بر گور پدر و مادر روا گردد، مسلمان برای مسلمان چون آینه است هر گاه از برادر مؤمن خویش ناشایستی دیدید بر او تک میاورید بلکه او را رهنمایی کنید از اختلاف دوری کنید تا پریشان مگردید راستکار باشید تا بهره مند گردید. چون با چهار پا سفر کنید در هر منزل اول آب و علف به وی دهید هیچ گاه به روی چهار پایان مزیند چون آنها یاد خدا می کنند. هر مسافری گمراه شد یا بیمناک گردید بانگ کند:

یا صالح اغثنی

. چون یکی از برادران پریان شما صالح نام است و در گردش برای شما هر گاه آواز شما را شنود پاسخ دهد و گمراه را رهنمون باشد و چهارپای گریزان را نگاهدارد.

هر که در بیابان از درنده بر خویش یا گوسفند خود بیمناک باشد خطی به گرد آنها فرا کشد و بگوید:

خدایا ای پروردگار دانیال و

چاه و خدای هر درنده مرا و گوسفندان مرا نگاهداری کن، هر که از کژدم ترسد این آیات را فرو خواند: سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.

آنکه از غرق ترسد بگوید:

بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُزْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. بِاسْمِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْقَوِي وَ مَا قَدَرُوْا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْاَرْضُ جَمِيْعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِيْنِهِ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ

، روز هفتم برای فرزندان خود عقیقه کنید و سر ایشان را که تراشیدید هم وزن موی آنان سیم به مسلمانی صدقه دهید.

پیامبر (ص) نیز با حسن و حسین (ع) و دیگر فرزندان خویش چنین کرد، هر گاه چیزی به دست گدایی دادید از او بخواهید که برای شما دعا کند که مستجاب گردد و گر چه دعای وی برای او برآورده نگردد زیرا دروغ می گویند. با دستی که به وی چیزی دادید آن را ببوسید زیرا صدقه چون پیش از آنکه به دست او رسد به خدا می رسد در قرآن گفته:

بدانید که خدا توبه بندگان خویش را می پذیرد و صدقه ایشان را می ستاند. شبانه صدقه دادن خشم خدای را دور کند سخن خویش را از کردار خود دانید جز در نیکی در چیزی سخن اندک گویند از داده خدا بخشش کنید چون بخشش کننده مانند مجاهد در راه خداست، هر که یقین دارد که خدا پاداش دهد بخشش کند و آنکه یقین ندارد تنگ چشمی ورزد. آنکه یقین دارد سپس شک کند بر یقین خویش استوار باشد، شک نتواند یقین را تباه سازد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۷

ترجمه (۱۰۴۷) به ناروا گواه مشوید،

بر سر خوانی که بر آن باده گساری می شود منشینید، چون بنده نمی داند که کدام هنگام جانش گرفته می شود. بر سر خوان مانند بندگان نشینید، پای خود را روی پای دیگری میندازید، و چهار زانو منشینید، چون خدای این نشست را ناخوش دارد و دارنده آن را دشمن دارد، شام خوردن پیامبران پس از نماز خفتن است، خوراک شام را مگذارید که ترک آن ویرانی تن است، تب پیش آهنگ مرگ است، و زندان خدایست در روی زمین، هر که از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند، تب گناه ها را بریزد چنان که کرک از کوهان اشتر می ریزد.

هر بیماری از درون است مگر زخم و تب که بر تن وارد می گردد، سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم سازید، چون که سوزش آن از دم دوزخ است، تا بیماری چیره نگردد درمان مکنید. خواهش قضای مبرم را دور

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۸

می سازد آن را وسیله دفاع قرار دهد، دست نماز پس از طهارت ده حسنه دارد، خود را پاک سازید، گران جان م باشید که گران جان حق خدای را ادا نکنند، و از باد گناه که از شما سرزند دست نماز را تازه کنید، خود را بررسی کنید، و طهارت سازید زیرا خدا بنده شوخگین را دوست ندارد و همه از وی بی زارند، مرد در نماز گزاری با ریش یا چیز دیگر مشغول شود، به کار نیک پیشگیرید قبل از آنکه به کار دیگری گرفتار گردید، مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران آسایش یابند، همیشه گفتار خود را یاد خدا ساز از گناه ها دور کنید زیرا گناه روزی

را اندک کند بیماران خویش را با صدقه درمان کنید و خواسته های خویشان را با دادن زکات نگاهداری کنید نماز انگیزه نزدیکی همه پرهیزکاران است حج گزاری جهاد مردمان ناتوان است جهاد زن شوهر داری ویست تهی دستی مرگ کلانی ست اندکی نانخور یکی از دو گشایش است اندوه خوردن نوعی از پیریست میانه رو در زندگی تهی دست نگردد کنکاش گر نابود نگردد نیکی رسانیدن به بزرگوار یا دین دار شایسته است هر چیزی را میوه ایست، میوه احسان شتاب در آن است.

آنکه یقین دارد خدا باز پس دهد بخشش پیش گیرد آنکه در گرفتاری دست بر زانو زند پاداش وی تباہ گردد برترین کردار مرد چشم داشت گشایش از سوی خداست آنکه پدر و مادر خویشان را اندوهناک سازد عاق ایشان باشد روزی را به صدقه دادن به دست آورید، با سپر خواهش خیزاب گرفتاری را از خویشان بگردانید سوگند با آنکه دانه را شکافت و آدم را ساخت گرفتاری بر گراینده شتابنده تر است از فرو شدن سیل از بالای گریوه و از تکاپوی استر همیشه از خدا تندرستی از سختی گرفتاری را خواستار باشید زیرا گرفتاری سخت دین را نابود کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۹

ترجمه (۱۰۴۸) آنکه از حال دیگری پند گیرد نیک بخت است. خود را به خوی نیک پرورش دهید مسلمان به خوش خویی و به شب زنده داری و روزه زندگی را می گذارند. باده گسار هر گاه بدانند حرام است و بنوشد، خدا بدو از گل خیال که نوعی چرک و خون دوزخیان است بنوشاند اگر چه آمرزیده گردد. هیچ گاه نذر در کار بدو سوگند در بریدن رحم درست

نیست. آنکه مردم را به نیکی بخواند و خود نکند مانند کسی ست که بی زه کمان خواهد تیر افکند. زن مسلمان برای شوی خود خویشان را خوشبوی سازد. آنکه در راه حفظ خواسته خود کشته گردد در حکم شهید است. انسان مغبون نه ستوده است و نه پاداشی دارد. سوگند فرزند بی دستور پدر و سوگند زن بی فرمان شوی درست نیست. روزی تا شباهنگام نشاید ترک گفتگو کرد مگر به یاد خدا مشغول بودن. پس از هجرت نباید بیابان گرد شد و پس از گشایش مکه وجوب هجرت بیفتاد. سوداگری کنید تا نیازمند مگردید چون خدا سوداگر درستکار را دوست می دارد.

هیچ کاری نزد خدا از نماز گزاری دوست داشته تر نیست. کار جهان شما را از نماز گزاری در هنگام آن باز ندارد، چون خدا گروه هایی را نکوهش کرده و گفته آنان که از نماز خود سهو کنندگانند و اوقات آن را سبک می دارند. دشمنان شما در کارهای نیک برای یک دیگر ریا کاری می کنند و خدا به ایشان کامیابی کردار

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۰

پاک نمی دهد و او جز کردار پاک چیزی را نپذیرد. نیکی فرسوده نگردد و بزه فراموش نشود، خدا یار پرهیزکاران و نیک کنندگان است. گراینده برادر خود را نفریبید و با وی خیانت نکند و وی را وانگذارد و بد بین نباشد و بدو اظهار نفرت نکند. برای برادر خویش دوشیزه جوی هر گاه نیافتی زن پارسایی بخواه.

کندن کوه از جای آسان تر است از بر انداختن دولتی که هنوز زندگی آن به سر نرسیده. از خدا یاری خواهید و شکیباً باشید زمین را بهر که از بندگان خویش هر گاه خواسته باشد می دهد و فرجام

نیک از پرهیزکاران.

است پیش از وقت در کارها شتاب مکنید تا پشیمان نگردید زمان را دراز مگیرید تا در دل شما دشوار نگردد.

از ناتوانان دستگیری کنید تا خدا به شما ترحم کند از مسلمان دشیاد مکنید مسلمان برادر خویش را دشیاد نکند. خدا از آن بازداشته و گفته: کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ مسلمان هنگام نماز گزاری دستهای خود را به هم مگذارد تا مانند گبران نگردد. بر خوان مانند بندگان نشینید و بر روی زمین خورید و ایستاده می آشامید. در حال نماز گزاری هر گاه به جانور گزنده یی دچار شدید آن را در زیر خاک نهان کنید و بر آن آب دهان افکنید یا در پارچه یی فرو پیچید تا نماز پایان رسد. روی از قبله بازگردانیدن نماز را تباه می سازد نماز را باز گزایید. آنکه پیش از دمیدن آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ وَاِنَّا اَنْزَلْنَاهُ و آیه الکرسی بخواند خواسته اش سالم ماند و از فریب دیو در امان باشد. از کثری در دین و چیرگی به خدا پناه برید هر که با دودمان پیامبر سرکشی کند نابود گردد. بالا زدن جامه پاک کردن است و خدا کوتاه کردن جامه را دستور داده. انگشتی انگبین درمان هر دردبست خدا گفته: آن درمان درد است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۱

ترجمه (۱۰۴۹) انگبین و خواندن قرآن و خاییدن کندر بلغم را آب می کند. پیش از خوراک اندک نمک بچشید، هر گاه مردمان می دانستند که در آن چه خواصی ست آن را بر تریاق آزموده برتر می داشتند.

هر که در آغاز غذا اندکی نمک بچشد هفتاد درد و آنچه خدا داند از او

دور گردانند. در تابستان به سرتب دار آب سرد بریزید تا تاب آن را خاموش سازد. هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر همه زندگی است. ما دو پنجشنبه را روزه می داریم که میان آن دو چهارشنبه است، خدا دوزخ را در چهارشنبه بیافرید. آنکه را نیازی هست بام پنجشنبه پی آن رود چون پیامبر گفته: خدایا بامداد پنجشنبه را بر پیروان من خجسته گردان و چون از سرای بیرون رود، پایان سوره آل عمران را بخواند که گفته: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» با آیه الکرسی و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و سوره حمد که امید است نیازهای جهان و جاویدان وی برآورده گردد.

جامه های سطر پوشید، آنکه جامه نازک پوشد دین وی سست است، کسی از شما با پوشاک تن نما نماز مگذارد. برای خدا توبه کنید و در چنبره مهر وی در آید چون خدا توبه کاران را دوست دارد، و نیز پاکیزگان را، ناگزیر گراینده توبه کار است. هر گاه مؤمنی به برادر خود کلمه یی رنجش آمیز گوید میان ایشان جدایی افتد، هر گاه به وی گوید تو کافری ناچار یکی از این دو کافر باشد و هر گاه وی را تهمت زند اسلام در دل وی آب گردد چنان که نمک در آب پاشیده گردد. در توبه برای هر که باز است، برای خدا توبه نصوح کنید، امید است شما را بیامرزاد. هر گاه پیمان بستید بر آن وفادار باشید، هیچ نعمتی و خرمی از میان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۲

نرود مگر به واسطه گناهی که به جای آورید، خدا به بندگان ستم روا

ندارد، هر گاه به خواهش و بازگشت پیشی می گرفتند گرفتاری ایشان را نمی گرفت هر زمان که گرفتاری رسد نعمت بگریزد و اگر باز به درگاه خدا زاری کنید با قصد پاک خدا تباهی را اصلاح گرداند، و نیکی ها را باز گرداند.

هر گاه بر مسلمانی کار دشوار گردد. گشایش آن را از خدای خواهد که کلید همه کار از اوست، در هر کس یکی از سه منش موجود است: خود پسندی یا تکبر، بد فالی، آرزوی بی حاصل - هر گاه کسی از شما دچار خود پسندی باشد، با پرستاران خود زانو زند و خوراک خورد و گوسفند بدو شد. و هر گاه فال بد زد بدان اعتنایی مکنند خدای را به یاد آورد و کار را بگذارند. و هر گاه آرزوی بی حاصل کند. از خدا خواهد وی را در دست نفس سرکش مدهد تا وی را به گناه افکند. با مردمان به آنچه می توانند دریابند و می پذیرند سخن گویند و آمیزش کنید، از آنچه را که نمی توانند دریابند واگذارید کار ما را هر که در نیابد مگر فرشته نزدیک به خدا یا پیامبر مرسل یا بنده یی که دل وی را خدا به ایمان آزموده باشد. هر گاه دیو شما را وسوسه کند به خدا پناه برید به خدا و پیامبر وی و بگویید به ایشان ایمان دارم. هر گاه خدا به مؤمنی جامه تازه دهد دست نماز گیرد و دوگانه یی بگزارد و در آن سوره حمد و آیه الکرسی و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بِخَوَانِد و خدای را ستایش کند که تن وی را پوشانید و بگوید:

لا حول و لا قوه الا بالله العلی

، که خدای را در آن گناهی میکند و بهر تازی از آن فرشته یی برای وی آمرزش خواهد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۳

ترجمه (۱۰۵۰) به یک دیگر بد بین مباشد زیرا خدا از آن منع کرده است. من با پیامبر و خاندان و دو سبط من بر سر حوض با من اند، هر که ما را می خواهد به گفتار ما عمل کند و از کردار ما پیروی، هر دودمانی افراد پاک نهاد دارند ما و دوستان ما شفاعت کنیم مردمان را برای دیدار ما بر سر حوض به یک دیگر پیشی گیریم، ما دشمنان خود را از آن باز داریم اما دوستان خود را از آن سیراب سازیم، هر که از آن جرعه یی نوشد هرگز تشنه نگردد، در حوض ما دو مجری از بهشت روان است یکی بنام تسنیم و دیگری بنام معین، بر کناره آن خاک زعفران است و ریگهای آن مروارید و یاقوت. این همان جوی کوثر است. روانی کارها به خواست خدایست به دست بندگان وی نیست، هر گاه به دست بندگان بود هرگز به جای ما دیگران را بر نمی گزیدند لیک خدا به رحمت خویش ویژه گرداند هر که را که خواسته باشد، ستایش کنید خدای را که شما را به نعمت بزرگی که حلال زادگی ست ویژه ساخته. در روز رستاخیز هر دیده یی گریان است و هر چشمی بی خواب مگر دیده کسی که خدا او را به بزرگی خود ویژه ساخته باشد و بر گرفتاری حسین (ع) و خاندان وی گریسته باشد.

پیروان ما مانند زنبور انگبین اند هر گاه مردمان بدانستندی چه اعتقادی دارند ایشان را می خوردند.

آنکه بر خوراک نشسته شتابزدگی میکند تا

از خوردن آسایش یابد و همچنین آنکه مشغول قضای حاجت است تا از ریستن فارغ گردد. هر گاه یکی از خواب برخاست بگوید:

لا اله الا الله الحليم الكريم الحي القيوم و هو على كل شىء قدير سبحان رب النبيين و اله المرسلين و سبحان رب السماوات السبع و ما فيهن و رب الأرضين السبع و ما فيهن و رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين

. چون بعد از خواب نشیند قبل از آنکه برخیزد بگوید:

حسبى الله حسبى الرب من العباد حسبى الله الذى هو حسبى منذ كنت حسبى الله و نعم الوكيل.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۴

هر گاه کسی از شما در شب از خواب بیدار گردد به سوی آسمان بنگرد و این آیات آخر سوره آل عمران را بخواند: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَا إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ. سر کشیدن در چاه زمزم دردها را دور می کند از آب آن که در سوی رکن حجر الاسود است بیاشامید، چون زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی ست:

فرات، نیل، سیحون، جیحون و آنها نیز دو نهرانند. آنکه در ملازمت فرمان روان ستم باشد به داوری وی آرامش نیست و دستور خدای را در باره غنیمت روان نسازد، نباید جهاد کند، هر که بر این حال درگذرد یا مورد دشمن ماست در غضب حق ما و آلوده شدن به خونهای ماست و مرگ وی مرگ زمان جاهلیت است. یاد ما دودمان پیامبر، درمان دردهاست و دوستی ما خشنودی خداست، آنکه فرمان ما را به جای آورد در آخرت با ما خواهد بود، آنکه امیدوار فرمانروایی باشد مانند کسی ست که در راه خدا به

خون خود فرو رفته باشد آنکه با ما نبرد کند یا از ما یاری نکند خدا وی را به دوزخ افکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۵

ترجمه (۱۰۵۱) ما فریاد رسان هستیم، هر گاه ستم شوند و راه گریز بر ایشان بسته گردد، مادر حطه و در سلامت هستیم، هر که از آن درآید رهایی یابد و هر که سرپیچی کند نابود گردد. خدای به ما آغاز کرده و به ما نیز انجام دهد، به ما محو کند و به ما اثبات کند و به ما زمانه سخت را دور کند و به میانجی ما باران فرستد، فریبکار شما را از راه خدا نفریبد. از روزی که خدای درهای آسمان را بسته قطره یی رحمت از آن نباریده هر گاه قیام کننده ما پیدا شود، آسمان رحمت خویش را ببارد و زمین گیاه خویشتن برویاند و کینه از بندگان بزداید و ددان و دامان با هم کنار آیند چنان که زنی از عراق به شام رود و همه گامهای خود را به سر سبزه زارها نهد و زیور خویشتن را در بردارد و درنده یی او را گزند نرساند.

هر گاه بدانید که در مبارزه با دشمنان چه رتبی دارید دیدگان شما روشن می گردد هر گاه در گذشته از دشمنان گزنده هایی می بینید که آرزوی مرگ خواهید کرد، از خودپسندانی که حق خدای را سبک شماراند به جان خویش بیمناک باشید، هر گاه چنین گردد همدست شوید و شکیبا و نماز و تقیه را کنار مگذارید، خدا بندگان متلون را دشمن دارد. از حق و اهل حق دور مگردید، آنکه دیگری را بر ما گزیند نابود گردد، از جهان ناکام خواهد

رفت. هر گاه به سرای خویش در آید بر اهل خود درود فرستید و اگر کسی نباشد بر خویشان درود فرستید، بگویید:

السلام علينا من ربنا

. هنگام در آمدن به سرای خود قُلْ هُوَ اللَّهُ بخوانید تا تهی دستی از شما دور گردد. به کودکان خویش نماز آموزید و چون به هشت برسند ایشان را برای نماز بازخواست کنید با سگان نزدیک مگردید هر گاه نزدیک شدید، تر باشد و برخورد کردید خود را بشویید و اگر خشک باشد به جامه خود آب بپاشید.

هر گاه از ما حدیثی شنیدید معنی آن را ندانستید آن را به ما واگذارید و در آن بمانید تا حقیقت آن را دریابید. راز آشکار گر و شتاب زده مباشید، در ما غلو مکنید و در ما کوتاهی مکنید. آنکه به ما نزدیک شود نجات یابد و آنکه روی گرداند هلاک گردد. برای یاران ما دسته هایی ست از آمرزش خدا و بر دشمنان ما دسته هایی ست از خشم او. ما در کارها میانه رو و درست راه هستیم. در پنج نماز شک روان نگردد، شک در رکعات سبب باطل بودن است در نماز: وتر، نماز آدینه. و دوگانه نخستین از هر نماز واجب و نماز بام و نماز شام. بنده خدایی دست نماز قرآن مخواند، هر سوره یی که از قرآن خواندید رکوع و سجود آن را یاد دارید یعنی در نماز نافله. مرد در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۶

پوشاکی که حمایلی به خود پیچیده نماز مگذارد زیرا از شیوه قوم لوط است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۷

ترجمه (۱۰۵۲) مرد در پوشاکی می تواند نماز بگذارد که دو گوشه آن را

به گردن خود افکند و در جامه یی سطر که دکمه های آن را ببندد. مرد به فرشی که در آن صورت دارد چه بر آن صورت یا آن فرش نماز مگذارد لیک روا باشد که صورت زیر پاهای وی افتاده باشد یا جامه یی بر آن افکند و در حال نماز نقدهای صورت دار در پوشاک خود گره مکنند اما جائز است آنها را در همیانی بنهد یا در جامه دیگری و در صورت بیم از میان رفتن بر کمر بندد. بر تل خرمن گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز مگذارند و همچنین بر نان، تا نام خدا نبرد دست نماز مسازد. قبل از آنکه دست به آب زند بگوید:

باسم الله و بالله، اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین

، هر گاه از دست نماز کنار شد بگوید:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله

. تا در خور رحمت خدا گردد.

آنکه با معرفت نماز گزارد آمرزیده گردد، هنگام نماز فریضه، نافله مگذارید مگر عذری داشته باشید، نافله را پس از نماز واجب بگزارد در صورت امکان قضا کند، خدا گفته: کسانی که همیشه در نماز هستند، یعنی آنچه شب از ایشان ترک شد در روز قضا می کنند و آنچه روز از ایشان ترک شد در شب قضا می کنند، هنگام فریضه، قضای نافله مگذارید بلکه اول فریضه را بگزارید آنگاه نافله. نماز گزاردن در مکه و مدینه مقابل هزار نماز خواهد شد و درمی در حج هزینه کردن مقابل هزار درم صدقه دادن است. در نماز باید خشوع داشت، هر که دل وی

بیم از خدا دارد اندامهای وی نیز بیمناک است، با چیزی در نماز بازی مکن، قنوت نماز آدینه قبل از رکوع است، در رکعت اول نماز آدینه سوره حمد و آدینه خوانده و در دوم حمد و سوره منافقین.

در هر دو رکعت پس از سجده باید، نشست تا اندامهای شما به جای افتد، آنگاه برخیزید، راه و رسم ما چنین بود. هر گاه یکی از شما از نماز برخاست دست خود را بر سینه اش بر گرداند چون مقابل خدا بایستید سینه را پیش دارید و راست باشید و خم مگردید، چون از نماز فارغ شدید دستها به سوی آسمان بلند گردانید و خواهش کنید. (عبد الله بن سبا) گفت: یا امیر المؤمنین مگر خدا در همه جا نیست؟. گفت: چرا، پرسید پس چرا بنده دست خود را به آسمان فرزند؟. گفت: مگر این آیه را از قرآن نخوانده یی: روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا فرمان داده که روزی را از جای آن بجوید و جای آن روزی و آنچه خدا گفته است آسمانها است.

نماز گزار در نماز از خدا بهشت خواهد و از دوزخ به خدا پناه برد و حور خواهد. هر گاه نماز گزاری

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۸

چنان گزار گویا آخرین نماز تو در جهان است. تبسم نماز را تباه نکنند اما فقههه مبطل است. هر گاه خواب بر کسی چیره گردد دست نماز لازم آید. اگر در نماز ترا خواب یا چرت گرفت نماز را ببر که چنین نمازی به جای آموزش انگیزه نفرین گردد. هر که به دل ما را دوست دارد و با زبان

ما را یاری کند و به دست با دشمنان ما نبرد کند، او در بهشت با ما همپایه است. و آنکه ما را از دل دوست دارد و زبان خود را به یاری ما به کار برد اما نبرد با دشمنان نکند، او در بهشت به درجه یی از مقام فرودتر باشد و آنکه از دل ما را دوست دارد اما با زبان و دست یاری نکند به دو درجه فرودتر است. آنکه ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست گزند نرساند به دوزخ رود و آنکه از دل با ما دشمن باشد و به زبان گزند رساند در دوزخ است و آنکه از دل ما را دشمن دارد و به زبان و دست آزار رساند در دوزخ است و همکار دشمن ماست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۹

ترجمه (۱۰۵۳) بهشتیان به سرای ما و سرای پیروان ما نگرانند چنان که مردمان به اختران نگران اند.

هر گاه از سوره هایی که در قرآن آغاز آنها: سبح یا یسبح است به انجام رسیدید، بگویید:

سبحان الله الاعلی.

هر گاه آیه: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ را خواندید بر آن حضرت درود فرستید چه در نماز باشد چه در غیر نماز. در تن اندامی نباشد که کمتر از دیده سپاس خدا کند، دیده خود را نگاهدارید. بهر جا خواهد مگشایید تا شما را از یاد خدا باز ندارد. هر گاه سوره و التین را خواندید در پایان آن بگویید:

و نحن على ذلك من الشاهدين.

و هر گاه در قرآن جمله قُولُوا آمَنَّا* قرائت کردی پس از آن بگوی:

آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ

. نماز گزار چون در

تشهد آخر که نشیند بگوید:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله (ص) و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ
مَنْ فِي الْقُبُورِ

. سپس هر گاه حدثی از وی آشکار شد نمازش صحیح است. عبادتی به دشواری پیاده رفتن به خانه خدا نیست. نیکی را از سم و گردنهای اشتران بجویید که می روند و می آیند. خدا زمزم را سقایت نامیده زیرا پیامبر فرمان داد کشمشی را که از طائف برای وی آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند زیرا آب آن تلخ بود می خواست تلخی آن کم گردد مانند نیند خیس شده کهنه شد آن را نیشامید چون مانند باده گردید. هر گاه مرد برهنه گردد دیو بدو بنگرد و در او آز بندد خود را از این روی پوشیده دارید. چیزی که بوی ناخوش دارد هر گاه خوردید به مسجد مروید. مرد هنگام سجده نماز واجب پایین تنه خود را بلند دارد. هر گاه کسی خواهد غسل کند نخست دو بازوی خود را بشوید. هر گاه نماز گزاری چنان گزار که قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خویش را بشنوی. هر گاه نماز به پایان رسید به راست خویش بنگر. از جهان توشه یی برگیر و برترین توشه پرهیزکاریست از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته اند دسته یی گم شدند دسته یی در دریا و دسته یی در بیابان. هر جانوری را به حلال بودن شناسید مخورید. هر که بیماری گرفت تا سه روز به کسی نگفت و به خدا نالید امید تن درستی هست. هنگامی بنده از خدا دور می شود

که اشکم خوارگی و زن بارگی پیش گیرد. سفری مکن که در آن بیم نماز یا دین باشد. چهاراند که گوش به همه کس فرا دارند: پیامبر (ص)، بهشت، دوزخ، حور العین.

نماز گزار هر گاه از نماز فارغ شد بر پیامبر و دودمان وی درود فرستد و بهشت را از خدا بخواهد و از دوزخ

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۰

بدو پناه برد. و همسری حور العین خواهد. آنکه بر محمد (ص) درود فرستد پیامبر آن را بشنود و دعای وی به درگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت گوید خدایا آنچه را بنده تو خواهد کرامت فرما و آنکه از دوزخ به او پناه برد دوزخ گوید: خدایا بنده ترا پناه ده و آنکه حور خواهد، حور نیز از خدا خواهد برای وی گردد.

سرود زاری دیو است که از برای بهشت سر دهد. هر که خواهد که بخشید دست راست خویش زیر گونه راست نهد و بگوید:

باسم الله وضعت جنبی الله علی مله ابراهیم و دین محمد (ص) و ولایه من افترض الله طاعته ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن.

آنکه هنگام خفتن چنین گوید از دزد و یغماگر و زیر رفتن سالم ماند و فرشتگان برای وی آمرزش خواهند. هر که هنگام خفتن در بستر خود سوره قل هو الله را بخواند خدا پنجاه هزار فرشته به وی گمارد تا او را پاسداری کنند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۱

ترجمه (۱۰۵۴) هر گاه کسی از شما خواست بخشید پیش از آنکه پهلو به بستر گذارد بگوید:

اعیذ نفسی و دینی و اهلی و مالی

و ولدی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه الله و عظمه الله و جبروت الله

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۲

و سلطان الله و رحمہ الله و ارفہ الله و غفران الله و قوه قدره الله و جلال الله و بصره الله و ارکان الله و بجمع الله و برسول الله و بقدره الله علی ما یشاء عن شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یرج منها و من شر ما ینزل من السماء و ما یرج فیها و من شر کل دابه أنت آخذ بناصیتها إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

. زیرا پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را با این دعا در امان خدا سپرد و پیامبر ما را بدان فرمان داده است.

ما گنجوران دین خدا هستیم، ما کلیدهای دانش هستیم، هر گاه پیشوایی از ما در گذرد: دیگری به جای وی در آید، هر که از ما پیروی کند گمراه نگردد و آنکه منکر ما گردد گمراه است، آنکه با ما دشمنی ورزد رهایی نیابد، آنکه ما را واگذارد و از یاری ما کوتاهی کند بی یاور گردد، برای آز به جهان و کالای آن که فانی ست ما را تنها مگذارید، آنکه با ما مخالفت کند و جهان را به جاویدان برگزیند و آن را بر ما مقدم دارد در روز رستاخیز بسی دریغ خورد چنان که قرآن گفته: هر که ای دریغ گوید که چرا در باره خویشتن کوتاهی کردیم و

خود را خوار ساختم. کودکان خود را پاکیزه دارید و مسوخ را از ایشان دور کنید، زیرا دیو آن را می بوید و کودک را به بیم می افکند و به خواب می کند و نگارندگان کردارهای شما از آن در آزار گردند.

اولین نگاه به زن بی اشکال است و دومین حرام است، دائم الخمر خدای را مانند بت پرست بر خورد می کند، حجر بن عدی پرسید ای امیر المؤمنین چه کسی دائم الخمر است؟. گفت: آنکه هر گاه یافت در کشد، هر که باده گسارد تا چهل شبانه روز نماز وی پذیرفته نیست، آنکه در باره مسلمان سخن گوید که مقصود وی ریختن آب روی ویست، خدا وی را در لجن زار دوزخ بند گرداند تا دلیلی بر گفته خویش آورد دو مرد برهنه زیر جامه خوابی مخسبند هر گاه خفتند ایشان را تعزیر باید کرد کدو خورید که مغز را بیفزاید. پیامبر از کدو در شگفت شدی قبل از خوراک و بعد از آن ترنج بخورید، چون دودمان پیامبر می خوردند، امروز دل را روشن کند و دردهای درون را آرامش بخشد هر گاه نماز گزار در نماز ایستد دیو بدو از روی حسرت بنگرد چون بیند که در آمرزش خدا در شده بدترین کارهای دینداری تازه های آن است و برترین آنها آن است که خدا آن را پسندد آنکه جهان را بر جاویدان برگزید سرانجام وی بیمناک است آب را نیکو دانید هر که به داده خدا خوشنود باشد تن خود را آسوده ساخته هر که زندگانی خویشتن را در غیر خدا هزینه کند زیانکار است هر گاه نماز گزار بدانستی که چسان بزرگی خدای وی را فرا گرفته هرگز سر

از سجده بر نداشتی کار خود را به تأخیر میندازید آنچه روزی شماست به شما خواهد رسید و هر گرفتاری که برای شما مقدر است آن را با هیچ تدبیر متوانید دفع کرد امر به نیکی و منع از بدی کنید و در برابر گرفتاریها شکمیا باشید شناختن حق ما چراغی فرا راه گراینده است بدترین کوری، کوری از بهره مندیهای ماست و آنکه با ما دشمنی ورزد در صورتی که ما با وی بزهی مرتکب نشده ایم جز آنکه وی را به حق خواندیم و دیگران وی را آشوب و جهان می خوانند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۳

درفش حق به دست ماست هر که در سایه آن درآید وی را فرا گیرد و هر که بدان پیشدستی کند کامیاب باشد و آنکه با آن مخالفت نماید نابود گردد و هر که از آن جدا شود زبون گردد و هر که بدان درآویزد رهایی یابد. من پیشوای گروندگانم و خواسته پیشوای ستمکاران است. گراینده مرا دوست دارد و منافق دشمن هر گاه مسلمانان بهم رسیدید دست دهید و خوشرویی نماید چون چنین کنید. گناه ها از شما ریخته باشد، هر گاه کسی از شما عطسه کند به وی بگویید:

یرحمکم الله

، و او در پاسخ بگوید:

یغفر الله لکم و یرحمکم

، در قرآن گفته: هر گاه شما را درود گفتند برتر از آن را پاسخ دهید یا همان را: با دشمن خویش دست ده و خوشرویی نما و اگر چه بد دارد زیرا قرآن گفته: به آنچه نیکتر است بدی را جواب ده تا دشمن تو چون دوست یگانه گردد، برخورد نکنند بدین روش نیک مگر آنان که بردباراند

و برخورد نکنند بدان مگر نیک بختان.

دشوارترین شکنجه‌هایی که به دشمن خویش کنی آن است که در حق وی خدای را بندگی فرمایی و به فرمان حق با وی رفتار سازی و برای تو بسنده است که بنگری دشمن تو خدای را گناه ورزد جهان همی چرخد تو بهره خویش از آن به آسانی دریاب یعنی هر گاه نوبت تو رسید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۴

ترجمه (۱۰۵۵) همیشه مؤمن بیدار و هشیار و ترسان است و در انتظار گشایش جهانی یا مرگ با سعادت جاویدانی است و به رحمت خدا امیدوار است، مؤمن بی بیم و امید نیست و از گذشته خود بیمناک است و در انتظار وعده خداست شما آباد سازندگان زمین هستید: خدا شما را در آن اسکان داده تا بر آن چه می کنید؟

این راه را پیمایید تا دیگری را به جای شما نیاورند نشان خردمندی نیک رفتاری و دین داریست در آمرزش خواستن از خدا پیشدستی کنید بهشتی که مانند آسمان و زمین است در فراخی برای پرهیزکاران است و جز به پرهیزکاری بدان راه نیابید. گناه آلود از یاد خدا منصرف شود آنکه پیروی از پیشوای حق نکند خدا دیوی بر او گمارد تا پیوسته با وی باشد مخالفان شما در گمراهی و کینه توزی بیناتر و سخت تراند و در هزینه برای خواهشهای خود کوشاتر از شما اند زیرا شما به ستم کشیدن و بدبختی خوی گرفته اید نه از خدا شرم دارید و نه برای خویش مصلحتی می اندیشید با آنکه هر روز ستمی می بینید باز از غفلت بیدار نمی شوید و در نیکی کوشا نیستید با سرگرمی هر روز دین شما فرسوده تر می گردد در صورتی

که خدا گفته: از ستمکاران حمایت مکنید تا به دوزخ میفتید و دستگیری جز خدا ندارید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۵

فرزندان خود را نامگذاری کنید هر گاه ندانید پسر است یا دختر نامی گذارید شایسته هر دو باشد مانند پروین، عزت زیرا همان کودک سقط شده در قیامت بازخواست می کند، پیامبر به فرزند فاطمه پیش از به دنیا آمدن محسن نام نهاد ایستاده آب می آشامید که سبب درد بی درمان می شود تا خدا درمان کند هر گاه بر چهار پا سوار شدید نام خدای را ببرید و بخوانید:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»

هنگام مسافرت بگویید:

«اللهم انت الصاحب في السفر والحامل على الظهر والخليفة في الاهل و المال و الولد»

. هر گاه در منزل فرود آمدید بگویید

«اللهم انزلنا منزلاً مباركاً و أنت خير المنزلين»

هنگام خرید از بازار و در آمدن در آن بگویید:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اني أعوذ بك من صفقه خاسره و يمين فاجره و أعوذ بك من بوار الايم».

آنکه در مسجد انتظار نماز دیگر داشته باشد مهمان خداست، امید خدا وی را گرامی دارد، آنکه به حج و عمره رود نیز مهمان خداست، امید است وی را بیمارزد، هر که به کودکی باده دهد خدا وی را در لجن زار دوزخ بند نهد تا عذر خود را بخواهد صدقه سپر بزرگی برای مؤمن است از آتش دوزخ و برای کافر حافظ مال ویست و گرفتاریها از دهنده آن دور گردد و اما در آخرت کافر بهره یی از آن

ندارد، دوزخیان از زبان بر روی در آتش افتند از زبان به نوریان نور بخشند، زبان خود را نگاهدارید و آن را به یاد خدا دارید، بلندترین کارها گمراهی ست و مهمترین کار نیک پیکر مسازید تا در قیامت از آن به رنج ميفتيد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۶

ترجمه (۱۰۵۶) هر گاه پلیدی از تو جدا گردد بگو خدا آنچه را بد است از من دور سازد هر گاه از گرمابه بیرون شدی و برادر دینی تو به تو گوید: گرمابه بر تو خرم باد، در جواب بگویی: دل آسوده باشید. هر گاه برادر تو گوید «درود خدا بر تو باد» در پاسخ وی گوی «برای تو درود خدا باد و به جاودانت فرود آرد». در گذر مشاش و مرین، درخواست پس از ستایش است، اول خدای را ستایش کن آنگاه نیاز خود را خواه خواهان نباید خواهش نامشروع و غیر ممکن را خواسته باشد. هر گاه کسی را به پسری شاد باش گویی، بگویی: خدا این بخشش را به تو خجسته کناد و او را به برنایی رساناد و نیکی وی را به تو روزی گرداناد هر گاه برادر دینی تو از مکه بازگشت میان دو دیده او را ببوس و دهان وی را که با آن حجر الاسود را بوسیده چون که پیامبر آن را بوسیده و دیده را ببوس که کعبه را با آن دیده و بگویی خدا حج ترا قبول کناد و این آخرین حج تو مباد. از فرومایگان پرهیزید که از خدا نترسند و کشندگان پیامبران در ایشان اند و دشمنان ما اینان اند. از توجه خدا بود که ما را

برگزید و برای ما پیروانی گردانید تا ما را یاری کنند و در شادی و اندوه با ما انباز باشند.

پیروان ما که آلوده به گناهی گردند از جهان در نگذرند تا به گرفتاری دچار گردند که کفاره آن بزه باشد ممکن آن گرفتاری در خواسته وی باشد یا در فرزند یا در جان وی تا خدای را پاک دیدار کند. هر گاه از آن اندکی مانده باشد جان وی را به سختی گیرند. پیرو ما دوست و شهید از جهان درگذرد چون پیشوایی ما را پذیرفته و در یاری ما دوستی کرده و دشمنان ما دشمن چنان که قرآن گفته: آنان که به خدا و پیامبر وی ایمان آورند ایشان از صدیقان و شهیدان اند و از خدا پاداش خویش بیابند. بنی اسرائیل هفتاد و دو تیره شدند دور نیست که این ملت نیز هفتاد و سه دسته گردد تنها فرقه‌یی از ایشان بهشتی ست. هر که راز ما را فاش سازد خدا وی را شکنجه سازد. فرزندان خود را هفتم روز ولادت ختنه کنید و از سرما و گرما اندیشه مند مگردید عمل

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۷

ختنه تن را پاک سازد زمین از شاش غیر مختون زاری کند مستی چهار گونه است: مستی شراب مستی خواسته مستی خواب مستی فرمانروایی هنگام خواب دست را زیر گونه راست نه زیرا نداند که بیدار شود یا نه دوست دارم گراینده در هر پانزده روز یک بار نوره کشد.

ترجمه (۱۰۵۷) کمتر ماهی بخورید: زیرا گوشت بدن را می گدازد و بلغم را می افزاید و دل را سخت می کند سر کشیدن شیر درمان هر دردیست جز مرگ. انار را

با پیه آن بخورید تا معده را شستشوی دهد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۸

هر دانه یی از انار که در شکم رود تا چهل روز دل را زنده می کند و جان را روشنی بخش است و نگاهداری از بیمار است و وسوسه دیو را سست سازد سرکه نیکو نان خورشی ست چون صفرا را کم می کند. کاسنی بخورید که در هر بامدادی قطره یی از قطرات آب بهشت بر آن است از آب باران بیاشامید که تن را پاک می کند و بیماریها را دور می سازد. در قرآن گفته: خدا از آسمان آبی می فرستد که شما را پاک می کند و پلیدی دیو را از شما دور سازد و دلهای شما را بهم پیوند دهد و گامها را استوار گرداند. سیاه دانه برای هر دردی درمان است مگر زهرناک باشد. گوشت گاو بیماری آورد شیر آن داروست روغن گاو درمان است برای زیستن دارویی و خوراکی برتر از خرما می تازه یعنی رطب نیست در قرآن گفته: ای مریم خرما بن را بجنبان تا برای تو رطب ریزد، بخور و بیاشام و دیده خویش را به فرزند گرامی خود روشن دار. کام فرزندان خویش را با خرما بردارید پیامبر (ص) کام حسن و حسین (ع) را با خرما برداشت هر گاه زن خود را در آمیزی وی را به شتاب میاور تا خویشتن را آماده سازد زنان را خواستهای ست تا با شوی خود همبستر شوند هر گاه زن بیگانه یی دیدی و وی را پسندیدی هر گاه با زن خویش در آمیزی او نیز چنان خواهد بود دیو را از خود دور دارید و از زنان بیگانه پرهیزید هر گاه کسی زنی را

خواست و بی زن بود برود دو گانه بی بگزارد و خدای را ستایش کند و بر پیامبر رحمت خواهد تا خدا وی را کام روا گرداند در حال مباشرت سخن کم گوید، سخن گفتن در حال مباشرت سبب گنگی کودک گردد به درون زن منگر شاید چیزی بینی که از وی بی رغبت گردی و کودک کور شود هر گاه با زن خود در آویختی بگوی: خدایا من به فرمان تو وی را بر خود حلال کردم و آن را به رسم امانت از تو پذیرفتم هر گاه فرزندی از او یابم نرینه تمام خلقت باشد و دیو را در او بهره بی نباشد. حقه یکی از چهار درمان است پیامبر (ص) حقه را برترین درمان گفته حقه اشکم را فربه سازد و درد درون را دور گرداند تن را نیرو بخشد. سعوط بینی را از بنفشه بسازید بر خون گرفتن مداومت کنید در شب اول ماه عربی و نیمه آن مباشرت مکنید که دیو در این دو وقت تباهی کند و دیوان دیگر نیز با وی همداستان اند و در کودک شما انباز می کردند در روز چهارشنبه نوره مکشید. چهارشنبه روز ناخجسته بی ست خدا در آن دوزخ را بیافرید و در روز آدینه ساعتی ناخجسته است که هر گاه کسی در آن خون گیرد در دم بمیرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۹

ترجمه

باب منشهای بعد از هزار

(۱۰۵۸) دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده

- از جابر انصاری روایت شده که پیامبر (ص) گفته: دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نگاشته شده:

لا اله الا الله، محمد رسول الله

، علی برادر رسول خداست.

ترجمه

(۱۰۵۹) نماز چهار هزار باب دارد

- زکریا پور آدم گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت نماز چهار هزار باب دارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۰

ترجمه

(۱۰۶۰) هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم بر ساق عرش نوشته شده

- سهیل بن غزوان بصری گفته: از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: زنی از پریان که نام وی عفراء بود پیوسته نزد پیامبر (ص) آمدی و سخنهای او را شنیدی و نزد نیکان از پریان رفتی و ایشان را به اسلام خواندی و آنان به دست او مسلمان می

شدند، اتفاقاً روزی چند نیامد، پیامبر از فرخ سروش جویای حال او شد. گفت به دیدن یکی از خواهران دینی خود رفته، پیامبر گفت: خوشا به کسانی که در راه خدا با یک دیگر دوستی کنند، در بهشت ستونی از یاقوت سرخ است که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه است، خدا آنها را برای کسانی ساخته که در راه خدا با یک دیگر دوستی ورزند. چون عفرات نزد پیامبر آمد از وی پرسید چه دیدی؟ گفت: شگفتیهای بسیار دیدم، شگفت تر از همه این بود که دیو را دیدم در دریای سبز بر سنگی سفید نشسته بود و دستهای خود به آسمان برداشته و می گفت: خدایا چون سوگند خود را پایان رساندی و مرا به دوزخ افکندی ترا به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند می دهم که مرا از آن رهایی دهی. گفتم:

ای دیو این نامها چیست؟ که خدای را بدانها خواندی؟. گفت: من هفت هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را بر ساق عرش نوشته یافته و دانستم که گرامی ترین آفریدگان نزد

خدایند. پیامبر گفت:

هر گاه همه روی زمین خدای را بدانها سوگند دهند خواهش ایشان را بر آورد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۱

ترجمه

(۱۰۶۱) کسی که روایت کرده خدا دوازده هزار عالم دارد

- امام صادق (ع) گفته: دوازده هزار عالم است، که هر یکی از آنها از هفت سپهر و هفت زمین خدا کلان تر است، و هیچ یکی از آن عوالم ندانند که خدا جز عالم ایشان عالمی دارد و من حجت بر همه ایشان هستم.

ترجمه

(۱۰۶۲) اصحاب پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند

- امام صادق (ع) گفته: یاران پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان ایشان نه جبری بود نه مرجئی و نه از خوارج و نه معتزلی و نه از اصحاب رأی، همه شب و روز می گریستند و می گفتند: خدایا جان ما را بستان قبل از آنکه نان جوی هم خورده باشیم.

ترجمه

(۱۰۶۳) نوری که پیش از آفرینش آدم نزد خدا بود

- ابو الجارود به سند خود از رسول اکرم روایت کرده که می گفت: من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از آفرینش آدم به چهار هزار سال، چون خدا آدم را بیافرید آن را در صلب آدم نهاد و آن را پیوسته از صلبی به صلبی نقل داد تا آن را در صلب عبد المطلب نهاد، سپس آن را از صلب وی بیرون آورد و دو پاره ساخت، پاره یی از آن را در صلب عبد الله پدر محمد نهاد و پاره دیگر را در صلب ابی طالب پدر علی نهاد، نتیجه علی از من است و من از علی هستم، گوشت او گوشت من است و خون او خون من. آنکه مرا دوست داشته باشد دوستی من دوستی اوست. و آنکه وی را دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۲

ترجمه

(۱۰۶۴) یاد آوری نوری که میان دو شانه محمد فرشته نوشته شده بود بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم

- امام موسی بن جعفر (ع) گفته: روزی پیامبر نشسته بود فرشته یی در آمد که بیست و چهار روی داشت، پیامبر گفت: ای

دوست من، فرخ سروش ترا در این شکل ندیده بودم، فرشته گفت: من فرخ سروش نیستم بلکه محمود فرشته ام، خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری درآمیزم، پیامبر پرسید کدام اند؟

گفت: فاطمه را با علی. چون بازگشت میان دو شانه وی نوشته بود: محمد پیامبر خداست و علی وصی اوست، پیامبر پرسید از چه زمانی این نوشته میان دو شانه توست؟ گفت بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم.

ترجمه

(۱۰۶۵) خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید

-

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۳

پیامبر گفته: خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر بیافرید من نزد خدای از همه گرامی تر هستم و با وصف این نمی بالم. و خدا صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید علی (ع) از همه نزد خدای گرامی تر است.

ترجمه

(۱۰۶۶) خدا با موسی (ع) صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد

- ابن عباس گفته: پیامبر (ص) گفته: خدا با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد، موسی در این سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید، آنگاه که نزد بنی اسرائیل بازگشت سخنهاى آدمیان را بد می داشت، چون شیرینی گفتار خدا در وی اثر نهاده بود.

ترجمه

(۱۰۶۷) پیامبر (ص) به علی (ع) هزار در از دانش آموخت که از هر دری هزار در گشوده گردد

اشاره

- ام سلمه زن پیامبر (ص) گفته: پیامبر در بیماری مرگ گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه نزد پدر خود فرستاد و او را بخواند چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید و گفت: دوست مرا بخوانید، حفصه پدر خود عمر را فرستاد، چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید باز گفت: دوست مرا بخوانید فاطمه علی را فرستاد چون درآمد پیامبر وی را گرامی داشت پیامبر علی را در زیر جامه درآورد علی گفت: هزار حدیث به من آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث در آید چندان گفت که من و او عرق کردیم عرق او بر من

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۴

روان شد و عرق من بروی.

ترجمه

(۱۰۶۸) اصبع بن نباته گفته:

از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: از پیامبر (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت می باشد به من آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شود تا برسد به دانش مرگ و میر و گرفتاریها و احکام حق الاحی.

ترجمه

(۱۰۶۹) عبد الله بن عمر گفته:

پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: برادرم را نزد من بخوانید، علی آمد، پیامبر روی خود را به سمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در ایستادند تا علی بیرون آمد مردی به وی گفت: پیامبر (ص) رازی با تو در میان نهاد؟ علی گفت: آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب است، گفت: آنها را بر کردی؟. گفت: آری و دریافتم، گفت: این سیاهی که در ماه است چیست؟. گفت: خدا در قرآن گفته: ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را پاک و تاریک ساختیم و نشانه روز را روشنی دادیم، آن مرد گفت: ای علی درست دریافتی، و الله اعلم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۵

ترجمه

(۱۰۷۰) موسی بن بکر گفته:

به امام صادق (ع) گفتم: کسی روزی، دو روزی سه روز، چهار روز یا بیشتر بی هوش می شود چه اندازه از نماز وی را باید قضا کند؟. گفت: دستور کلی به تو می دهم، این موضوع و هر چه بدان ماند، آن است که در آن جمع باشد، در هر جایی که خدا بنده را از به جای آوردن تکلیف بازداشت، او نسبت به بنده خود عذر پذیرتر است برخی از روات اضافه کرده اند که امام صادق گفته این از بابهایی است هزار باب از آن برآورده می گردد.

ترجمه

(۱۰۷۱) بکیر بن اعین گفته:

سالم پور ابی حفصه گفت: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می گفت: پیامبر (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که هر بابی از آن هزار باب می شود. بکیر گفته: یاران ما رفتند نزد امام محمد باقر (ع) و از این حدیث پرسیدند گفت: سالم راست گفته. بکیر گفته: آنکه این حدیث را از امام محمد باقر شنیده بود برای من نقل کرد آنگاه گفت: از این درهای هزارگانه دری یا دو

دری بیشتر به دست این مردم نیفتاد. و الله اعلم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۶

ترجمه

(۱۰۷۲) اصبح بن نباته گفته:

امیر المؤمنین (ع) به ما دستور داد که از کوفه به مدائن کوچ کنیم، ما روز یکشنبه رفتیم، عمرو بن حریش با هفت تن پس ماندند، به نقطه یی از حیره رفتند که آنجا را خورنق نامند، گفتند ما اینجا گردش می کنیم، و روز چهارشنبه به مدائن می رویم، قبل از آنکه امیر المؤمنین (ع) نماز آدینه گزارد بدو می رسیم، چون به خورنق رفتند، سوسماری را آشکار کردند، عمرو بن حریش آن را به دست گرفت و از راه مسخره گفت: این امیر المؤمنین است با او دست پیمان دهید، آن هفت تن با وی بیعت کردند عمرو هشتمین ایشان بود، چون روز آدینه به مدائن رسیدند امیر المؤمنین خطبه می خواند، وارد مسجد شدند، چون درآمدند علی به ایشان نگریست و گفت: ای مردم پیامبر (ص) هزار حدیث به من از رازها بگفت که در هر حدیثی هزار باب است و در هر بابی هزار کلید است.

گفت: خدا در قرآن گفته: روزی که هر مردی را با پیشوای ایشان می خوانیم. من برای شما به خدا سوگند

می خورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای ایشان می آرند آن پیشوا سوسمار است و هر گاه خواسته باشم می توانم آن هشت تن را یکایک برای شما نام برم. اصبح بن نباته گفته: دیدم عمرو بن حریث از شرمندگی مانند شاخه درخت خرما سر به زیر افکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۷

ترجمه

(۱۰۷۳) زراره گفته:

امام محمد باقر (ع) گفته: که پیامبر (ص) به علی (ع) دری آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار در گشوده می گردد. امام صادق (ع) گفته: چون پیامبر (ص) در بیماری مرگ بود، علی را خواست، در گوش وی سخنان می گفت، چون بیرون آمد کسانی به وی گفتند:

دوست تو با تو چه گفت؟ در جواب گفت: بابی از دانش را بر من گشود که از آن هزار باب گشوده گردد و از هر باب آن هزار باب دیگر. اسحاق سبعی گفته: یکی از یاران علی که محل اعتماد من است، گفت: از علی (ع) شنیدم که می گفت: در این سینه من دانش بسیاری ست که پیامبر آن را به من آویخته اگر کسانی را می یافتم که از آنها نگاهداری می کرد چنان که باید و شاید ملاحظه آنها می کرد. برخی از آنها را به ایشان می گفتم تا به وسیله آن دانشی بسیار دریابند چون دانش کلید هر دریست و هر بابی هزار در را می گشاید.

ترجمه

(۱۰۷۴) اصبح بن نباته گفته:

شنیدم امیر المؤمنین (ع) می گفت: که پیامبر (ص) به من هزار باب از حلال و حرام و آنچه بود، و تا قیامت خواهد بود آموخت که هر باب آن هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه دانش مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافتم. امام صادق (ع) گفته پیامبر (ص) هزار باب از دانش به علی (ع) فراداد که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.

ترجمه

(۱۰۷۵) از عبد الله بن هلال روایت شده که گفت:

از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: پیامبر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۸

(ص) به علی (ع) بابی از دانش آموخت که از آن هزار باب گشوده گردد و از هر بابی هزار باب.

(۱۰۷۶) ابو بصیر گفته:

نزد امام صادق بودم، بدو گفتم: شیعه می گوید رسول اکرم درسی از دانش به علی آموخت که از آن هزار در گشوده گردد. امام در پاسخ گفت: ای ابو محمد (کنیه ابو بصیر بود) به خدا سوگند که رسول خدا هزار باب از دانش به علی آموخت که از هر بابی هزار دانش برآید. من گفتم: آری دانش اینست. امام گفت: آری این فقط برای علیست.

ترجمه

(۱۰۷۷) بشیر دهان از امام صادق (ع) روایت کرده

که پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه و حفصه پدران خود را آوردند، پیامبر به ایشان توجه نکرد بعدا علی را آوردند، پیامبر و علی با یک دیگر به راز گفتن سرگرم شدند، پس از سپری شدن گفتار پیامبر علی بیرون آمد آن دو از وی پرسیدند چه گفت؟ علی در جواب گفت: مرا بابی از دانش گفت که از آن هزار باب گشوده گردد.

ترجمه

(۱۰۷۸) مزالم بن حکیم از دی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

پیامبر (ص) علی را هزار دانش آموخت که از هر باب آن هزار باب از دانش گشوده گشتی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۹

ترجمه

(۱۰۷۹) حارث بن مغیره از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

هنگام دفن فاطمه ابو بکر و عمر نزد امیر المؤمنین آمدند در حدیث درازی گفته اند- علی به ایشان گفت: اما آنکه گفتید چرا من شما را برای غسل و تدفین پیامبر نخواندم؟ پیامبر به من گفته بود: باید کسی عورت مرا نبیند هر گاه بنگرد دیده بیننده کور گردد از این روی با یاری شما در این کار موافقت نکردم و اما آنکه مرا نزد خود خواند در آن حال به من هزار حرف از دانش آموخت که از حرفی از آن هزار حرف برآید از این روی چون سر پیامبر است نخواستم شما بر آن آگاه گردید.

ترجمه

(۱۰۸۰) أبو بکر محمد بن الحضرمی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:

پیامبر (ص) هزار حرف از دانش به علی آموخت و هر حرف از آن هزار حرف گشاید و هزار حرف هر حرفی از آن هزار

حرف می گشاید.

ترجمه

(۱۰۸۲) أبو بصیر از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

در دنباله شمشیر پیامبر (ص) صفحه خردی بود. از او پرسیدم در آن چه بود؟ گفت: حروفی بود که از هر حرفی از آن هزار حرف برآمدی، ابو بصیر گفت: امام صادق می گفت: تا کنون از آن همه بیش از دو حرف آشکار نشده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۰

ترجمه

(۱۰۸۳) ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:

زود است در این مسجد شما یعنی مکه سیصد و سیزده تن می آیند و اهل مکه دانند که ایشان در مکه به جهان نیامده اند و نه پدران آنان با هر یک شمشیریست که بر آن شمشیر کلمه یی نوشته شده که از آن کلمه هزار کلمه برآید، پس بادی بوزد منادی در آن ندا کند که این: مهدی موعود است، داوری کند به داوری آل داود و کسی از وی بینة نخواهد. ظاهرا این خبر از ساخته های جهودان است و اللّٰه اعلم.

ترجمه

(۱۰۸۴) عبد الحمید بن اَبی الدیلم از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:

پیامبر (ص) به علی (ع) سفارش کرد به هزار باب، که از هر کلمه از آن هزار باب گشوده می شود و هر بابی هزار کلمه است و هزار باب.

ترجمه

(۱۰۸۵) ذریح محاربی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

روزی پیامبر (ص) علی را گرامی داشت سپس هزار کلمه از دانش بدو آموخت.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۱

ترجمه

(۱۰۸۶) عبد اللّٰه بن مغیره از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:

پیامبر (ص) هزار کلمه از دانش به علی فراداد و هر کلمه یی از آن هزار کلمه بیرون آید.

ترجمه

(۱۰۸۷) عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده

که او از پدر خویش نقل کرده که می گفت: پیامبر (ص) هزار کلمه به علی (ع) بیاموخت و هر کلمه از آن هزار کلمه گشوده می شود کسی از مردمان ندانست که آن ها چیست؟ و او چه گفته بود.

ترجمه

(۱۰۸۸) جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که او می گفت:

مردی نزد علی (ع) آمد در حال او بر منبر بود. گفت: یا امیر المؤمنین اجازه می دهی آنچه عمار یاسر از پیامبر (ص) نقل کرده، من نقل کنم. علی گفت: از خدای پرهیزید و جز راست مگویید این جمله را سه بار تکرار کرد آنگاه بدو گفت: آنچه از او شنیدی باز گوی، او گفت: من از عمار یاسر شنیدم که می گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: من با مشرکان بر تنزیل قتال می کنم لیک علی با تأویل. علی گفت: راست گفته:

به خدای کعبه سوگند. پس گفت: این نزد من است از هر هزار کلمه، که پیرو هر کلمه هزار کلمه است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۲

ترجمه

(۱۰۸۹) ذریح بن یزید محاربی گفته از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت:

ما وارثان پیامبران هستیم، سپس گفت: پیامبر (ص) چادری بر علی کشید در زیر آن هزار کلمه از دانش گفت: و هر کلمه یی از آن هزار دانش گشوده می شود.

ترجمه

(۱۰۹۰) أبو حمزه ثمالی از علی بن الحسین (ع) روایت کرده که او می گفت:

پیامبر (ص) علی (ع) را هزار کلمه آموخت که از هر کلمه از آن هزار کلمه بیرون آید. آن هزار کلمه هر کلمه یی هزار کلمه می گشاید.

ترجمه

(۱۰۹۱) اصبح بن نباته گفته از علی شنیدم که می گفت:

پیامبر (ص) برای من هزار حدیث گفت که برای هر حدیثی هزار باب است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۳

ترجمه

(۱۰۹۲) بکر بن حبیب از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که گفت:

پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا فراخوانید، عائشه و حفصه پدران خویش را خواندند، پیامبر چون ایشان را بدید روی از ایشان بنهفت، ابو بکر و عمر به دختران خود گفتند: ما را نخواستہ، در جواب گفتند: ما ندانستیم شما را خواسته، بعدا علی را آواز دادند بیامد. پیامبر او را به خود چسبانید چنان که سینه به سینه شدند، در گوش وی سخنها گفت که هزار حدیث می شد و برای هر حدیثی هزار باب.

ترجمه

(۱۰۹۳) سلیمان بن مهران از امام جعفر بن محمد روایت کرده

و او از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین، از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب، که گفت: چون پیامبر را مرگ در رسید مرا خواند چون به خدمت رسیدم، گفت: ای علی تو وصی من هستی و خلیفه من بر دودمان من و پیروان من، در زندگی من و بعد از مرگ من، دوست تو دوست من است و دوست خدا و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. ای علی منکر ولایت تو بعد از من منکر رسالت من است در زندگانی من زیرا تو از منی و من از تو سپس مرا به خود نزدیک گردانید پس هزار باب از دانش به من گفت، که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۴

[باب منهای هزار و بعد از هزار]

اشاره

ترجمه

(۱۰۹۴) خدا هزار هزار جهان و هزار هزار انسان بیافرید

- جابر بن یزید گفته: از امام محمد باقر (ع) از معنی این آیه قرآن پرسیدم: «آیا ما به آفرینش نخستین فرو ماندیم، بلکه ایشان در آفرینش تازه بی هستند» گفت: تأویل آن این است که چون خدا این مخلوق و این جهان را نابود گرداند و بهشتیان را در بهشت نهند و دوزخیان را در دوزخ. مخلوق دیگری از نو بیافریند بی نرینه و مادینه که وی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۵

را بندگی کنند و یکتا شناسند، و زمینی غیر از این زمین بیافریند که در آن ساکن شوند و آسمانی جز این آسمان خلق کند که بر ایشان سایه افکند، شاید اعتقاد تو آن است که خدا فقط همین جهان را آفریده و جز شما مخلوقی نیافریده! آری خدای را هزاران هزار جهان و هزاران هزار انسان است که تو در پایان این جهانها و انسانها بوده یی. گویا شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ناظر به این حدیث بوده که گفته:

هفتصد و هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها رویده ام.

پایان یافت ترجمه این کتاب خصال صدوق به دست مترجم آن: مرتضی گیلانی مشهور به مدرس گیلانی دبیر دبیرستانهای تهران. امید است خواننده، مؤلف و مترجم و ناشر و مصحح آن را به خیری یاد و شاد فرماید.

ان شاء الله. اردی بهشت ۱۳۵۰ ش.

(پایان)

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۷

مقدمه اعلام خصال

سنت در لغت به معنی راه و رسم است و در گویش شیعه قول و فعل و تقریر معصوم (یعنی پیامبر و امامان شیعه) لیک در مذهب اهل سنت اقوال و افعال صحابه و تابعین نیز جزو سنت است. گفتار و نگارشی که قول و فعل

و تقریر مذکور را حکایت کند خبر یا حدیث نامند. خبر یا حدیث دو گونه است: متواتر و غیر متواتر. هر گاه گروهی که سازش ایشان با یک دیگر عادتاً غیر ممکن باشد وقوع واقعه‌ی را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند آن خبر را اصطلاحاً خبر متواتر گویند. و خبر متواتر بنفسه مفید قطع است. این خبر متواتر یا متواتر لفظی است یا متواتر معنوی. هر گاه تواتر در لفظ حدیث باشد یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت نقل کرده باشند آن را متواتر به لفظ گویند مانند: «حدیث

الاعمال بالنیات

« که همه روایت به همین لفظ آن را نقل کرده اند. و هر گاه معنا متفق باشد لیک لفظاً مختلف آن را متواتر معنوی نامند مانند: «جوانمردی حاتم».

خبر متواتر را شروطی است، برخی متعلق به گزارش دهندگان است و بعضی به شنوندگان. شروط گزارش دهندگان آن است که از جهت شماره افراد به اندازه‌ی بی باشد که اتفاق کذب عادتاً ممتنع باشد. بلوغ به اندازه مذکور باید در همه طبقات گزارش دهندگان رعایت شود، یعنی اگر خبر متواتر با چندین واسطه به ما رسیده باشد- باید در هر طبقه عدد آن با عدد سابق یکسان باشد پس هر گاه در برخی به اندازه شرط باشد و در برخی نباشد آن خبر را متواتر نگویند. علم گزارش دهندگان باید از راه حس باشد یعنی آنچه را دیده اند یا شنیده اند روایت کنند. بر این تقدیر نقل مسائل عقلی حدوث جهان یا قدم آن اگر چه بر حد تواتر نیز برسد مفید علم نیست.

باید شنونده قبلاً عالم به معنی آن خبر نباشد- زیرا هر گاه قبلاً

عالم باشد دیگر حصول علم به واسطه خبر مذکور غیر معقول است چون تحصیل حاصل است. شنونده از تعقیب عقیده مخالف دور باشد زیرا اگر قبلاً عقیده بر خلاف معنی آن خبر داشته باشد در این صورت خبر مذکور در او ایجاد قطع نخواهد کرد. روی این قاعده اخبار به کرامات یا معجزات پیامبران با متواتر بودن آنها در مخالف ایجاد قطع نمی کند.

خبر غیر متواتر - هر گاه خبر به حد تواتر نرسد آن را غیر متواتر نامند اگر شماره روات آن یک یا دو یا سه تن باشند آن را خبر واحد یا آحاد نامند و اگر بیشتر از سه باشند آن را خبر مستفیض گفته اند. هر گاه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۸

خبر غیر متواتر اعم از آحاد و مستفیض مقرون به قرائن صدق باشد، گفته اند مفید قطع است. و اگر چنین نباشد مختلف فیه است عمل به خبر واحد از زمان پیامبر معمول بوده. او کسانی را به نمایندگی به اطراف می فرستاد، طوائف اخبار آن نماینده را که از پیامبر نقل می کرد می پذیرفتند و غالباً اشکال نمی کردند.

خبر واحد هنگامی پذیرفته می شود که راوی آن دارای شروطی باشد: تکلیف، اسلام، ایمان، عدالت، ضبط. یعنی حافظه اش به اندازه یی باشد که مطلب را فراموش نکند. هر گاه راوی مشتهر به تقوی یا متهم به فساد اخلاق باشد همین اشتها برای قبول یا رد روایت وی کافی است. راوی هر گاه دانا به مواقع الفاظ باشد بسنده است مضمون خبر را نقل کند نه عین الفاظ را.

هر گاه راوی هنگام نقل حدیث نام یکایک روات را که واسطه میان او و پیامبر یا امامان است یاد کند

و آن را به ایشان برساند این خبر را خبر مسند نامند و اگر تمام یا برخی را حذف کند آن را خبر مرسل خوانند. مانند: روی عن رسول الله... خبر واحد به اعتبار اختلاف جهات اخلاقی روایتش به چهار گونه بخش شده: صحیح - حسن - موثق - ضعیف.

۱- خبر صحیح در مذهب شیعه آن است که همه روایات آن امامی مذهب و مسلم العدله و جامع الشرائط باشند. ۲- خبر حسن آن است که سند آن به واسطه غیر امامی مذهب به معصوم متصل شود لیک عدالت و عدم عدالت همه ایشان یا برخی از آنان به ثبوت پیوسته باشد ۳- خبر موثق یا اقوی آن است که در سلسله سند آن که به معصوم متصل شده است یک یا چند راوی غیر امامی مذهب که در نزد اهل خبر توثیق شده اند داخل شده باشند.

مشروط بر آنکه باقی روایات آن عاری از ضعف باشند. ۴- خبر ضعیف آن است که سلسله سند آن شامل کسانی مجهول یا مطعون باشند روی این مبنی اعلام را در اینجا تعریف کردم. هر چند همه روایات کتاب خصال نیست اما بیشتر ایشان را عنوان کردم برای نمونه همین اندازه کافی است تا خواننده بداند که آنچه در متن کتاب آمده همه صحیح نیست بلکه غیر صحیح و غیر واقع نیز دارد که معرفت آنها باز بسته به اصطلاح دانی خواننده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۹

اعلام خصال صدوق

ابو احمد الحسن بن عبد الله العسکری - صاحب مؤلفات سودمند و از پیشوایان ادب است و از مشائخ صدوق، در کتاب خصال و عیون الاخبار و توحید و معانی الاخبار از او بسیار یاد کرده.

در قرن چهارم هجری می زیسته.

ابو احمد محمد بن جعفر البندار الشافعی الفرغانی - از روایت اسناد خصال در باب دوم است، از ممدوح یا مذموم بودن وی چیزی نیافتیم.

ظاهرا از مشائخ صدوق بوده و صدوق در فرغانه از شهرهای ترکستان از وی نقل حدیث کرده است و از دانایان مذهب شافعی بوده است.

ابو احمد القاسم بن محمد السراج الهمدانی - از روایت باب سوم خصال است. گویا صدوق در همدان از وی روایت کرده چنانکه صدوق خود گفته در سال ۳۵۴ هجری محرم او را دیده است.

ابو اسحاق الشیبانی - صدوق در خصال از وی روایت کرده است از حالات وی چیزی نیافتیم. گویا مجهول است.

ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الحافظ - صدوق در خصال بسیار از وی روایت کرده. ظاهرا از فضلی قرن چهارم هجریست.

ابو امامه - صدوق در خصال فقط به عنوان ابی امامه از او نقل حدیث کرده، شاید همان ابو امامه باهلی است که از طرفداران علی بن ابی طالب بود و از پیامبر روایت می کرد و نامش در باب ششم آمده.

ابو ایوب الانصاری - وی از اصحاب رسول اکرم است و نامش خالد بن زید انصاریست. مورد توجه پیامبر بود. به سال ۵۱ هجری در زمان معاویه در لشکر اسلام با رومیان جنگید تا در نزد قسطنطین در گذشت. در تنقیح المقال گفته: وی خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبه بن عوف بن غنم بن مالک بن النجار ابو ایوب الانصاری الخزرجی النجار است در حق وی گفته: حسن بل ثقه.

ابو ایوب - صدوق در خصال در بعضی از ابواب آن گاهی ابو ایوب گفته، معلوم نکرده که بوده، شاید همان ابو ایوب انصاریست.

ابو الاعور از اصحاب

عقبه- از حدیفه بن الیمان روایت شده در شبی که پیامبر از جنگ تبوک باز می- گشت چهارده تن قصد آزار و گزند به وی کردند که یکی از ایشان ابو الاعور بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۰

ابو بکر بن ابی قحافه- نامش عبد الله و کنیه اش ابو بکر و نام پدرش ابو قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر. وی را از قریش گفته اند. ملقب به صدیق از اصحاب و پدرزن رسول اکرم است و نخستین خلیفه از خلفای راشدین اسلام است به سال (۱۳ ه) در مدینه درگذشت.

فرزندانش: عبد الله و عبد الرحمان و محمد و دخترانش:

اسماء ذات النطاقین و ام کلثوم و عائشه بود که همسر رسول است.

ابو بکر محمد بن اسحاق- صدوق در باب چهارم خصال به واسطه خلیل بن احمد سنجری از وی روایت می کند و در متن چنین است: ابو بکر محمد بن اسحاق ابن خزیمه وی را در جایی نیافتم.

ابو بکر سعده بن اسمع- از روایت خصال است، با مراجعه به تنقیح المقال اصلا نامی از وی برده نشده است، شاید از مجاهیل است.

ابو الجوز المنبه بن عبد الله- از روایت خصال است با مراجعه به برخی از کتب چیزی از حالاتش دست نیامد. صدوق در باب اول از وی نقل حدیثی کرده است.

ابو جمیله- نامش مفضل بن صالح الاسدی النحانس است، گویند مرد کذابی بود و از زبان امامان شیعه حدیث می ساخته در حدود ۲۰۰ هجری درگذشته.

صدوق از وی در باب ششم نقل حدیث کرده.

ابو جعفر

محمد بن علی بن بابویه- مؤلف کتاب خصال که مفصلاً در مقدمه این کتاب حالاتش بیان شد نزد دانایان مذهب جعفری ثقه است.

ابو جعفر احمد بن اسحاق بن بهلول القاضی- صدوق در بغداد از وی روایت کرده و در خصال در باب ششم از او نام برده است.

ابو جعفر بن مسرور- صدوق در خصال وی را به کنیه یاد کرده، شاید وی همان ابن قولویه است که نامش مسرور بوده است و ممکن است نامش را برده اما در نگارش کتاب سقط شده.

ابو جعفر محمد بن علی الامام الخامس- امام پنجم مذهب جعفریست فرزند علی بن الحسین مولود به سال ۵۷ هجری و وفات در ۱۱۴ ه مدفون در مدینه.

به اتفاق شیعه وی را معصوم نوشته اند. فرزندان او هفت تن بوده اند: ابو عبد الله جعفر بن محمد، عبد الله از ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ابراهیم و عبید الله و علی و زینب و ام سلمه که این سه از ام ولد بودند.

ابو جعفر الحضرمی- صدوق وی را در خصال به کنیه ذکر کرده از این جهت معلوم نشد که تحقیقا کیست؟.

ابو حامد احمد بن علی بن الحسین الثعالبی- از مشائخ صدوق است در کتاب خصال و عیون اخبار الرضا از وی نام برده است، در حدود اوائل قرن چهارم می زیسته.

ابو حامد احمد بن اسحاق الهروی- صدوق نام وی را در خصال یاد کرده و از او روایت کرده در رجال شیعه نامی از وی نیافتیم.

ابو حامد احمد بن الحسین بن الحسن بن علی الحاکم- از مشائخ صدوق است. در خصال و کتاب معانی الاخبار از وی روایت کرده و

ظاهرا در شهر بلخ با وی ملاقات کرده.

ابو الحسن موسی بن جعفر الامام السابع - وی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب است امام هفتم شیعه و مکنی به ابی الحسن اول ولادتش به سال ۱۲۸ ه و وفاتش به سال ۱۸۳ ه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۱

در بغداد و مدفون در مقابر قریش معروف به کاظمین.

در نزد شیعه وی از معصومین است. فرزندان او را تا شصت نوشته اند سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و مفید سی و هفت گفته که هیجده تن ذکور و نوزده تن اناث بوده اند: علی بن موسی الرضا، ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، جعفر، هارون، حسن، احمد، محمد، حمزه، عبد الله، اسحاق، عبید الله، زید، حسین، فضل، سلیمان، فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام ابیها، رقیه صغری، کلثوم، ابی جعفر، لبانه، زینب، خدیجه، علیه، آمنه، حسنه، برهر، عائشه، ام سلمه، میمونه، ام کلثوم.

ابو الحسن علی بن موسی الرضا - وی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب است. امام هشتم شیعه و مکنی به ابی الحسن الثانی ولادتش به سال ۱۴۸ هجری و وفاتش در طوس به سال ۲۰۳ هجری. نزد شیعه وی از معصومین است. چنانکه نوشته اند او را فقط فرزندی بود بنام محمد تقی.

ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن اسد الاسدی - در خصال در سلسله اسناد از وی نامی رفته.

با مراجعه به کتب شیعه چیزی از حالاتش به دست نیامد وی معروف به ابن جراده البردعی بود صدوق در ری در ماه رجب سال ۳۴۷ هجری

از وی روایت کرده.

ابو الحسن ابراهیم بن هارون الهیتی - منسوب به هیت است نام شهرکی ست از نواحی بغداد وی از مشائخ صدوق است. او در بغداد از ابن ابی الحسن ابراهیم روایت کرده است. در خصال و توحید و معانی الاخبار نام وی آمده است.

ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد الاسواری - وی را ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد اصفهانی اسواری مذکر نوشته اند. صدوق در ایلاق ترکستان وی را ملاقات کرده و از او در خصال و توحید و علل - الشرائع و کمال الدین نام برده است.

ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیاه - صدوق وی را از فقهاء گفته و در بلخ از او اجازه گرفته و وفاتش حدود ۳۵۰ هـ.

ابو الحسن محمد بن عمر و بن علی البصری - صدوق ویرا در ایلاق ترکستان ملاقات کرده و از او اجازه گرفته و در معانی الاخبار و خصال و توحید روایت کرده حدود ۳۶۰ هـ می زیسته.

ابو الحسن محمد بن علی بن الشاه - فقیه مروزی بود صدوق در خصال مکرر نام وی را برده و در مرو الروز در سرایش از او استجازه کرده است.

ابو الحسن احمد بن محمد بن الحسن البزاز النیسابوری - او از مشائخ صدوق است. صدوق در کمال الدین و عیون الاخبار و خصال مکرر از او ذکر کرده است.

ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد بن غالب الانماطی - از مشائخ صدوق است. در کتاب معانی - الاخبار و کتاب التوحید از وی نقل حدیث کرده است.

ابو الحسن بن فضل بن عباس البغدادی - ظاهرا وی همان علی بن الفضل بن العباس البغدادی معروف به ابی الحسن الخیوطی ست. و از

مشائخ صدوق است و شیخ اصحاب حدیث بود. صدوق در ری از او استماع حدیث کرده است.

ابو الحسن علی بن الحسن سعید البزاز - صدوق در کتاب خصال در باب هفتم از وی روایت کرده، از حالاتش چیزی به دست نیامد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۲

ابو الحسن احمد بن سعید الدمشقی - صدوق در خصال از وی روایت می کند، چیزی از حالاتش به دست نیامد. ظاهراً از مجاهیل باشد. در باب ششم از وی روایت کرده است.

ابو الحسن احمد بن محمد بن الصقر الصائغ العدل - وی از مشائخ صدوق است. صدوق در خصال و معانی الاخبار و توحید و امالی و عیون الاخبار بسیار از او روایت کرده و او را شیخ اهل ری گفته. وفاتش حدود ۳۶۰ هجریست.

ابو حنیفه - او ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن کامکار بن یزدجرد بن شهریار فارسی ست وی از موالی تیم الله بن ثعلب بود از اینروی بدو تیملی گویند. ولادتش در کوفه به سال ۸۰ هجری بود از پیشوایان بزرگ اسلام است. رئیس فرقه حنفی ست. نوشته اند به زید ابن علی گرایش داشته برای همین منصور خلیفه عباسی ویرا به زندان افکند و سرا او را مسموم ساخت.

ابو الخطاب الغالی - نامش محمد بن مقلاص الاسدی الکوفی ست صدوق در خصال در باب هفتم غلاتی را که در اسلام بودند هفت تن گفته از آن جمله ابو الخطاب است که آیه هَلْ أُبْتِكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ بر ایشان منطبق است. در سال ۱۴۰ هجری فرماندار کوفه عیسی بن موسی العباسی او را کشت.

در تنقیح در حق وی گفته: سئى العاقبه يعمل بروايت حال استقامته.

ابو بصیر الراوی - نامش یحیی بن

القاسم اسدی کوفی مکنی به ابی بصیر یا ابی محمد از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر بن محمد است. وی را در روایت ثقه و جلیل القدر گفته اند. وفاتش حدود ۱۵۰ هجریست.

ابو الدواهی - نامش را نیافتم گویا به کنیه مشهور است. وی یکی از چهارده تنی بود بنابر روایت حدیفه ابن الیمان در بازگشت رسول اکرم از جنگ تبوک قصد رم دادن اشتر وی برای تلف کردن او بودند.

ابو ذر الغفاری الصحابی - نامش جندب بن جناده است یکی از یاران رسول اکرم است و از طرفداران علی، به سبب خرده گیری بر خلیفه عثمان بن عفان از مدینه رانده شد. در سال ۳۴ هجری در ریزه از مدینه درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه احد الارکان.

ابو ربیعہ الایادی - نامش عمر بن ربیعہ است. ابن منده گفته وی از عبد الله بن بریده و حسن بصری روایت می کند. صدوق در خصال باب چهارم از او نقل حدیث می کند وفاتش حدود ۱۳۰ هجریست.

ابو سفیان صخر بن حرب الاموی - از رؤسای قریش در جاهلیت بود و پدر معاویه. هنگامی که پیامبر مکه را گشود وی مسلمان شد. دخترش ام حبیبه زن پیامبر بود در سال ۳۰ هجری به سن ۸۲ سالگی درگذشت. سلسله نسب وی چنین است:

صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در عبد مناف با رسول اکرم جمع می شود فرزندان:

یزید، معاویه، عتبه، عنبسه، حنظله، محمد، و ام حبیبه.

ابو سعید الخلیل بن احمد القاضی - وی خلیل ابن احمد بن محمد بن الخلیل بن موسی بن عبد الله بن عاصم بن حبک ابو سعید سجزی منسوب به سجستان خراسان است. و

معروف به قاضی حنفی. او از مشائخ صدوق است و به سال ۳۷۳ هجری در فرغانه درگذشت.

مردی دانا و ادیب بود و از ابی بکر بن خزیمه نقل می کرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۳

ابو سعید خدری- او ابو سعید سعد بن مالک خزرچی منسوب به جد خود خدره بن عوف است وی از یاران رسول اکرم است و از طرفداران علی بن ابی طالب بود به سال ۶۵ هجری در مدینه درگذشت.

ابو سعید محمد بن فضل المذکر- او ابو سعید محمد بن فضل بن اسحاق مذکر نیشابوریست پیشه وی پند بدی بود و از مشائخ صدوق است. صدوق در خصال از وی نقل حدیث کرده است.

ابو سلمه- نامش عبد الله بن الرحمان است و برخی گفته اند که نامش اسماعیل است. وی را در نقل حدیث ثقه گفته اند. یحیی بن ابی کثیر الطائی از وی روایت می کند. در خصال نامش در باب بیستم به عنوان ابی سلمه آمده است.

ابو سلیمان محمد بن منصور الفقیه- وی از مشائخ روایت صدوق است، مردی فقیه بود. در خصال از وی نامی رفته است.

ابو سعید الحسن بن علی البغدادی- صدوق در خصال در باب پنجم از او روایت کرده. علامه حلی در رجال خود گفته وی جدا ضعیف است.

ابو الشرو- وی یکی از چهارده تنی بودند که در جنگ تبوک قصد آزار و هلاک رسول اکرم را داشتند اما کامیاب نشدند.

ابو الصلت الهروی- وی ابو الصلت عبد السلام بن صالح هرویست و از روات امام علی بن موسی الرضا اهل رجال شیعه وی را راوی ثقه و صحیح الحدیث و از طرفداران امامان شیعه می دانند. بلکه برخی وی را

صریحا شیعه نوشته اند، حدود ۲۲۰ هـ ظاهرا در گذشته است.

ابو الطیب الحسین بن احمد بن محمد الرازی - از مشائخ صدوق است. صدوق در سال ۳۵۲ هجری در نیشابور وی را ملاقات کرده و از وی در خصال و عیون الاخبار حدیث نقل می کند.

ابو طالب عم النبی - نامش عبد مناف بن عبد المطلب است، عم رسول اکرم و پدر علی ست. از بزرگان قریش بود. در اسلام وی اختلاف است، از اخبار شیعه استفاده می شود که وی نهانی مسلمان بود اما برای مصالحی تستر می کرد در ۲۶ رجب سال دهم از بعثت رسول اکرم در گذشت. وی را شش فرزند بود: طالب، عقیل، جعفر، علی و دخترانش: ام هانی که نامش فاخته بود و جمانه مادر ایشان همه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود.

ابو عبد الله احمد بن محمد الخلیلی - وی از مشائخ صدوق است در کتاب خصال و آمالی از وی روایت حدیث می کند.

ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن - جبله الواعظ - صدوق در خصال باب ششم به واسطه ابی الحسن محمد بن عمرو بصری از وی روایت می کند، چیزی از حالاتش به دست نیامد.

ابو عبد الله جعفر بن محمد الامام السادس - امام ششم شیعه است میلادش در مدینه به سال ۸۳ هـ و وفاتش در آنجا به سال ۱۴۸ هـ و در بقیع مدفون شد. سلسله نسب وی چنین است.

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است مشهور به صادق، نزد شیعه وی از معصومین است. فرزندانش اسماعیل، عبد الله، ام فروه مادر این سه فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین علی بن ابی طالب

است. و موسی، اسحاق و محمد که مادر اینان ام ولد بوده و عباس، علی و اسماء و فاطمه که هریک از ام ولد بوده اند.

ابو عبد الله الاصفهانی - صدوق در باب ششم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۴

خصال در سندی که روایت می کند نام وی را برده معلوم نشد که وی کیست؟ و در کتابی ندیدم کسی متعرض حال او شده باشد.

ابو عبد الله الحسين بن احمد - بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب است.

صدوق در خصال از وی روایت کرده. وی از مشائخ صدوق است. حالاتش را در جایی نیافتم.

ابو عبد الله محمد بن مسلم الرازی - معروف به ابن واره رازی، نسائی گفته وی ثقه است و از محمد بن یوسف بن واقد که ابو عبد الله نویابی باشد روایت می کند. در باب چهارم نامی از وی رفته است.

ابو عبد الله الحسين بن علی بن بابویه - وی برادر صدوق است و در مقدمه این کتاب مفصلا حالاتش نوشته شده است.

ابو عبد الله الحسين بن محمد الاشنانی العدل - ویرا چنین نوشته اند: ابو عبد الله الحسين بن احمد بن محمد بن احمد الاشنانی الدارمی الفقیه العدل. از مشائخ صدوق است و نام وی در خصال و کتاب معانی الاخبار آمده است. صدوق در بلخ از وی نقل روایت کرده.

ابو عبد الله الحسين بن اسماعیل الکندی - از مشائخ صدوق است. نام وی در کتاب کمال الدین آمده است. و در مقدمه کتاب اشاره شده است.

ابو عبد الحسين بن یحیی - از حالاتش چیزی به دست نیامد نوشته اند وی از مشائخ صدوق است.

ابو عبیده الجراح - نامش عامر بن الجراح بن هلال بن

ضبه بن الحارث مکنی به ابی عبیده است از اصحاب رسول اکرم است وی را از عشره مبشره شمرده اند در زمان خلافت عمر بن الخطاب در کشور شام در وبای عمواس به سال ۱۸ هجری در گذشت.

صدوق در باب چهارم و خصال در اصحاب عقبه ابو عبیده را نام برده است در تنقیح المقال در حق وی گفت:

من اضعف الضعفاء.

ابو عبد الرحمان عبد الله بن مسعود- معروف به ابن ام عبد هذلی از اصحاب رسول اکرم است و در قرآن کریم استاد بود در ۳۲ هجری در مدینه در گذشت و در بقیع به خاک رفت. صدوق وی را در باب دوازدهم خصال آورده به عنوان ابی عبد الرحمان در تنقیح المقال در حق وی گفته: امامی ممدوح بل ثقه.

ابو العباس الطالقانی- وی را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق المکتب الطالقانی نوشته اند. از مشائخ صدوق است. و در عیون الاخبار و مشیخه و أمالی و مقدمه این کتاب نام وی برده شده است، در باب نوزدهم خصال صدوق در ری در ۳۴۹ هجری از او نقل حدیث کرده است.

ابو العباس الفضل بن فضل بن عباس- الکندی الهمدانی- صدوق در سال ۳۵۴ هجری که از سفر حج بازگشته بود در همدان از وی روایت حدیث کرده است و در خصال و توحید او را نام برده است.

ابو العباس احمد بن الحسن بن عبد الله- بن محمد بن مهران الأزدی الأبوی العروسی. چنانکه در مقدمه کتاب خصال گفتم وی از مشائخ صدوق است و مورد توجه اهل حدیث بود صدوق در شهر مرو از وی نقل حدیث کرده است.

ابو العباس الثقفی- وی در سلسله روات خصال است

از حالاتش چیزی به دست نیامد.

ابو العباس احمد بن محمد - بن احمد بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۵

الحسین الحاکم (ض) از مشائخ صدوق است از وی به عنوان رضی الله عنه تجلیل کرده در کتاب عیون - الاخبار و مقدمه این کتاب نامی از وی رفته.

ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور - الحمادی الحبال - وی را در شمار مشائخ صدوق یاد کرده اند چیزی از حالاتش به دست نیامد. در خصال در باب ششم از او نامی آمده است.

ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق - الطالقانی (رض) - از مشائخ صدوق است و در باب ششم از خصال نام وی را برده و برای او رضی الله عنه نوشته.

ابو علی الحسین بن احمد البیهقی - معروف به حاکم، صدوق در سال ۳۵۲ هجری در نیشابور در سرای وی از او نقل حدیث کرد، در کتاب التوحید و عیون الاخبار و مقدمه این کتاب نام وی را برده است.

ابو علی صالح بن محمد البغدادی - از مشائخ صدوق است و در بخاری از وی حدیث شنیده.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۲۹۵

و علی احمد بن الحسن بن علی بن عبدربه القطان از مشائخ صدوق است چنانکه در مقدمه کتاب ذکر کردم. صدوق در کتاب کمال الدین و عیون الاخبار از وی نقل می کند.

ابو علی الحسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو العطار - صدوق در بلخ از وی حدیث شنیده و در خصال و توحید از وی نقل می کند. جدش علی

بن عمر از اصحاب امام علی بن محمد عسکریست.

ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم الهرمزی البیهقی - وی از جمله مشائخ صدوق است و در مقدمه بدان اشاره شد و در کتاب عیون الاخبار از وی روایت می کند وفاتش معلوم نشد.

ابو الفرج احمد بن المطهر بن نفیس المصری الفقیه - ظاهراً از مشائخ صدوق است و در کتاب الخرائج از وی نقل حدیث می کند و در مقدمه نیز اشاره بدان شد. حدود ۳۵۰ هجری می زیسته.

ابو الفضل محمد بن احمد الکاتب النیسابوری - شاید وی همان محمد بن احمد بن اسماعیل السلیطی نیشابوری بوده باشد، او از مشائخ صدوق است.

ابو الفضل تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی الحیری - از استادان صدوق است در کتاب خصال در باب پنجم از وی حدیثی نقل کرده است. گفته اند:

حیره نام محله یی از نیشابور بود.

ابو القاسم الحسن بن محمد السکونی المذکر الکوفی - صدوق در سال ۳۵۴ هجری در کوفه در منزل وی از او حدیث شنید و در خصال و کتاب أمالی از وی روایت حدیث می کند.

ابو القاسم عبد الله بن احمد الطالقانی - شاید وی همان عبد الله بن احمد فقیه است که در شهر بلخ به صدوق اجازه حدیث داده، در خصال از وی ذکر شده و عبد الله نیز گفته اند ظاهراً در بصره به سال ۳۷۵ هجری در گذشته.

ابو القاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه القمی - وی را در شمار مشائخ صدوق نوشته اند و در مقدمه نیز بدان اشاره شده وفاتش در ۳۶۹ هجری ست و مدفون در کاظمین است. او را ثقه جلیل القدر نوشته اند.

ابو القاسم عبد الله بن احمد الفقیه - صدوق از وی در خصال نقل

حدیث کرده و در بلخ از او استجازه کرده برخی وی را همان عبد الله بن احمد طالقانی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۶

دانسته اند.

ابو محمد الحسن بن علی بن شعیب الجوهری- از مشائخ صدوق است و در کتاب کمال الدین و الامالی از وی روایت کرده وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد عبدوس بن علی بن العباس الجرجانی نزیل سمرقند از ابی نعیم عبد الملک بن محمد و علی بن محمد بن حاتم روایت می کند وفاتش به سال ۳۹۳ هجریست. صدوق در خصال از وی روایت کرده است وی از مشائخ صدوق است.

ابو محمد الحسن بن احمد المکتب- چنانکه در مقدمه کتاب اشاره شد وی از مشائخ صدوق است و در کتاب کمال الدین و در عیون الاخبار از وی روایت کرده وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد الحسن محمد- او حسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، از مشائخ صدوق بود در خصال و الامالی و علی الشرائع و کمال الدین از وی روایت کرده و گفته: در بغداد طرف سوق در منزلش برای من نقل حدیث کرده نجاشی گفته: وی از مجاهیل احادیث منکره نقل می کرده و علمای مذهب او را تضعیف می کردند.

در ربیع الاول سال ۳۵۸ هجری در بغداد درگذشت و در منزلش دفن شد.

ابو محمد جعفر بن احمد بن علی الفقیه المروزی- ایلاقی مؤلف المسلسلات و نوادر الاثر و الغایات. از مشائخ صدوق است در کتاب توحید و عیون الاخبار از وی نقل حدیث می کند. وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد الحسن حمزه بن علی- وی حسن بن حمزه بن

علی بن عبد اللہ بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، او از مشائخ صدوق است و از او در خصال روایت کرده. مورد تجلیل است. نجاشی گفته: در سال ۳۵۶ هجری به بغداد آمد شیعه با وی ملاقات کرد و در سال ۳۵۸ هجری درگذشت.

ابو محمد بن جعفر البندار الفرقانی - صدوق در شهر فرغانه از ترکستان از وی نقل حدیث کرده و از مشائخ ویست. سال وفاتش به دست نیامد.

ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان الحاکم - النیشابوری - از مشائخ صدوق است و در کتاب کمال الدین و عیون الاخبار از وی روایت کرده است.

ابو محمد عمار بن الحسین الاسروشی - از مشائخ صدوق بود و در خصال از وی نقل حدیث کرده است.

ابو محمد بن ابی عبد الله الشافعی - صدوق در فرغانه از وی استماع حدیث کرده است و در خصال مکرر از وی نقل می کند. سال وفاتش به دست نیامد.

ابو المعارف من اصحاب العقبه - وی یکی از چهارده تنی بود که در جنگ تبوک قصد آزار و هلاک رسول اکرم را داشت اما به غرض خود کامیاب نشد.

ابو معمر اسماعیل بن ابراهیم بن معمر - از مشائخ صدوق است در کتاب مستدرک از وی نامی آمده است.

ابو منصور احمد بن ابراهیم السلمی - در کتاب خصال و معانی الاخبار از وی حدیث نقل شده است.

برخی او را به عنوان احمد بن ابراهیم السلمی بی کنیه آورده اند.

ابو منصور احمد بن ابراهیم الجوری - صدوق در نیشابور از وی استماع حدیث کرده است

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۷

و در خصال و توحید و عیون الاخبار از وی نقل حدیث کرده و

جور نام محله ایست از نیشابور.

ابو موسی الاشعری - نامش عبد الله بن قیس است مقدسی گفته: ابو موسی نامش عبد الله بن قیس بن سلیم الاشعری الیمامی که ساکن بصره شده بود از پیامبر حدیث شنیده و خدمت او رسیده با گروهی از اشعریین او و همه مسلمان شدند، قرآن را به لحن خوش می خوانده. مدتی از طرف عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان فرمان دار بصره بود. مردمان را از یاری علی منع می کرد و او حکم اهل عراق با عمرو عاص بود به سال ۴۶ هجری در گذشت و نزد شیعه مطعون است چون حکم به خلع علی از خلافت کرد.

ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم السرخسی - صدوق در سرخس از وی استماع حدیث کرده است و در کتاب خصال و معانی الاخبار و توحید از وی مکرر یاد کرده

ابو نصر احمد بن الحسین بن احمد بن - عبد الضبی - المروانی النیشابوری از مشائخ صدوق است و در عیون الاخبار از او نقل حدیث کرده است.

ابو هریره - گویند نامش عبد الرحمان است و از اصحاب پیامبر بود، در سال (۵۷ ه) به سن (۷۸) سالگی در مدینه در گذشت اخبار وی نزد شیعه مردود است و هر خبری که وی در آن باشد مردود شناسند و آن را از مفتعلات گویند.

ابو یوسف رافع بن عبد الله - صدوق در شهر مرو الرود از وی استماع حدیث کرده است و در خصال از وی روایت کرده.

ابو الهیثم بن التیهان الصحابی - نامش مالک بن التیهان است و از انصار بوده. یکی از دوازده تنی است که با پیامبر در عقبه اولی بیعت کرد و بر خلافت ابی بکر خرده گرفت

و از طرفداران علی بود، در خصال در باب دوازدهم از وی نامی رفته به سال (۳۷) هجری در لشکر علی در صفین کشته شد، در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه علی الاقوی.

ابو یحیی الواسطی - از روایت خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد در باب هفتم نامی از وی رفته است.

ابو یحیی عبد الصمد بن الفضل البلخی - از روایت خصال است.

ابو یزید احمد بن خالد الخالدی - صدوق در باب هفتم خصال از وی روایت می کند و چیزی که دلالت بر قدح یا مدح وی کند یاد نکرده است.

ابو یزید - در باب هفتم خصال ابو حامد نامی از ابی یزید روایت می کند معلوم نشد کیست؟ ظاهراً در طبقه مجاهیل است.

ابن ابی عمیر - نامش محمد بن زیاد بن عیسی است، نزد عامه و خاصه مسلمانان اهل حدیث مقبول القول است و او را جلیل القدر گفته اند از امام موسی بن جعفر و امام علی بن موسی الرضا و فرزندش امام محمد تقی روایت می کند. فقهای شیعه به اخبار مراسیل وی با آنکه مراسیل است اهمیت می دهند به سال ۲۱۷ هجری در گذشت.

ابن عباس - ابو العباس عبد الله بن عباس پسر عم رسول اکرم است و از اصحاب وی و معروف به ابن عباس و عبد الله عباس در تفسیر قرآن تبحری داشته، به سال (۶۸ ه) در طائف در گذشت. میلادش سه سال پیش از هجرت بود. سید نعمه الله جزائری وی را من الثقات گفته.

ابن فضال - نامش علی بن الحسین بن علی بن فضال

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۸

است. اهل حدیث از شیعه وی را ثقه گفته اند و به روایاتش اعتماد می کنند، پدرش

حسن بن علی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا است. وفاتش در ۲۵۰ هجری بود در باب ششم خصال نامی از وی رفته است.

ابن القوافل عباده بن الصامت - پیامبر اکرم دوازده نقیب در حجاز برای نگاهداری مردم معین کرد نه تن از خزرج و سه تن از اوس. ابن القوافل یکی از آن نه تن است، وی را از آن جهت ابن القوافل می گفتند که مردم را در حمایت خود نگاه داشتی در باب ۱۲ از وی نامی رفته است.

در تنقیح المقال گفته: عباده بن الصامت بن قیس - الانصاری الخزرجی المدنی ثقه.

ابی ابن کعب بن قیس النجاری الصحابی - از اصحاب رسول اکرم است و استاد در معرفت قرآن بود و از طرفداران علی به سال ۳۶ هجری در گذشته گور وی در مدینه است و بنا بر قولی در شام. صدوق در باب ۱۲ خصال از وی مطلبی یاد کرده است.

در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل ثقه.

ابن ملجم عبد الرحمان مرادی - از پیشروان فرقه خارجی بود که بعد از واقعه نهروان او و دو تن دیگر قصد کشتن علی و معاویه و عمرو بن عاص کردند. ابن ملجم قتل علی را متقبل شد بعد از کشتن علی وی را در کوفه در روز ۲۷ رمضان از سال ۴۱ هجری گردن زدند. شیعه وی را ملعون نگارند و گویند.

ابن المغیره - شاید وی همان حارث بن المغیره - النضریست که صدوق در باب ششم خصال به عنوان حارث بن المغیره یاد کرده. ابان بن عثمان از این ابن مغیره روایت می کند در تنقیح المقال در حق وی گفته: الحارث بن المغیره النضری ثقه.

آدم - آدم ابو البشر

در اصطلاح ادیان آسمانی انسان اولی یا پدر بشر است که خدا او را آفرید و در بهشت بود و چون عصیان کرد وی را از بهشت یعنی باغ خرم براند و در زمین افکند.

آل رسول- یعنی خانواده پیامبر اکرم به تفسیر و اعتقاد شیعه مقصود فاطمه و علی و حسن و حسین و نه فرزندی که از صلب حسین به عنوان امام و پیشوا بوده اند می باشد.

آل مهلب- خانواده یی از امراء دولت بنی امیه و بنی العباس بودند و منسوب به مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق الانزلی العتکی مکنی به ابی سعید است.

عبد الله بن زبیر در حق وی گفته این سرور اهل عراق است. این خانواده خدمات بسیاری به دولت بنی- امیه کرده اند بعدا نیز به دولت بنی العباس در باب دوم از خصال نامی از ایشان رفته است.

آمنه ام الرسول- وی آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است. و زوج وی عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف. مادر محمد بن- عبد الله پیامبر اکرم اسلام است. دو ماهه به محمد آبتن بود که شویش عبد الله در گذشت. آمنه نیز به سال ... در گذشت.

آسیه بنت مزاحم امراه فرعون- سووزن ناحیه، گویند آسیه دختر مزاحم زن فرعونی بود که موسی بن عمران را پرورد.

آبان بن تغلب- وی آبان بن تغلب بن رباح ابو سعید- البکری الجریریست او مولی یعنی آزاد کرده جریر بن عباد بن ... بکر بن وائل بود. در فهرست و خلاصه گفته اند: او ثقه جلیل القدر عظیم المنزله در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۹

اصحاب شیعه بود. امام علی بن الحسین

و امام محمد بن علی و امام جعفر بن محمد را دیده بود و از ایشان روایت می کرد امام باقر به وی گفته بود دوست دارم تو نیز مانند سائرین در مسجد مدینه نشسته فتوی دهی تا بدانند مانند تو در گروه شیعه من هست.

ابان به سال ۱۴۱ هجری در مدینه در گذشت.

أبان بن عثمان - در باب ششم خصال از وی نقل حدیث شده هرگاه وی همان ابان بن عثمان الاحمر البجلی ابو عبد الله باشد او را صحیح الروایه بل ثقه علی الاقوی گفته اند

ابراهیم بن عبد الرزاق ابو اسحاق الانطاکی - صدوق در باب ششم خصال به واسطه محمد بن علی شاه از وی روایت می کند از مدح و قدح وی چیزی نوشته اند.

احمد بن حنبل - امام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی، شاگرد امام محمد بن ادریس شافعی ست، مولود به ۱۶۴ هجری و متوفی به ۲۴۲ ه در بغداد مدفون به باب حرب وی یکی از پیشوایان مسلمانان جهان است و مذهب حنبلی که تقریباً شبیه مذهب محدثین است منسوب بدوست در نزد عامه مسلمانان مورد توجه است. لیک نزد شیعه موجه نیست.

احمد بن ادریس - در باب ششم خصال از وی روایت شده صدوق به واسطه پدر خود از او نقل حدیث کرده است، چیزی که دلالت بر مدح یا قدح باشد راجع به وی دیده نشده است.

احمد بن عبد الله الخلیجی - صدوق در خصال در باب نامی از وی برده با مراجعه به رجال چیزی قابل ذکر از حالاتش معلوم نشد.

احمد بن محمد بن یحیی العطار - از مشائخ صدوق است از او در کتاب خصال و الامالی و عیون - الاخبار و

معانی الاخبار روایت کرده مؤلف تنقیح-المقال وی را ثقه علی الاظهر گفته. وی از فقهای اهل قم بوده است وفاتش حدود ۳۵۰ هجریست.

احمد بن هارون القاضی یافامی- از مشائخ صدوق ست صدوق گفته در سال ۳۵۴ هجری در مسجد کوفه از او روایت کرده است، در خصال و عیون- الاخبار و کمال الدین از وی روایت کرده، تنقیح-المقال گفته: حسن علی الاظهر.

احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم- منتجب-الدین در تاریخ ری در حق وی گفته: او از بزرگان شیعه بود و اصلاً از مردم قم بود. صدوق در خصال و عیون اخبار الرضا و الامالی از وی نقل حدیث کرده است و او را از مشائخ صدوق گفته اند.

احمد بن الحسن القطان- از مشائخ صدوق است و در خصال از وی بسیار نقل کرده و مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل ثقه.

احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی- وی از مشائخ صدوق است و در کتب رجال توثیق شده، صدوق در کتاب خصال و عیون الاخبار و الامالی از او نقل حدیث کرده است. و کنیه وی را ابو علی گفته و گاهی احمد بن زیاد یا احمد بن زیاد همدانی گفته همه این عناوین بر یکی است.

احمد الصقر الصائغ- صدوق در باب سوم خصال از وی نقل حدیث کرده است.

احمد بن محمد بن اسحاق الدینوری القاضی- از مشائخ صدوق است. وی در کتاب خصال در باب چهارم از وی نقل حدیث کرده است و همچنین در الامالی و کمال الدین.

احمد بن محمد بن الهیثم العجلی- از مشائخ

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۰

صدوق است و در خصال باب سوم از

او نقل حدیث کرده است و مورد وثوق گفته اند.

احمد بن ابی عبد الله البرقی - صدوق در خصال باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

احمد بن محمد بن عیسی - از روایت باب ششم خصال است وی از پدر خود محمد روایت حدیث می کرد.

احمد بن الحسن بن علی بن فضال - صدوق در باب ششم خصال از وی روایت کرده. مؤلف تنقیح المقال او را موثق کالصحیح گفته.

احمد بن نوح - صدوق در خصال در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

ابلیس - همان نیروی واهمه است که به اصطلاح ادیان آسمانی ابلیس و شیطان و دیو گفته می شود یعنی مظهر شقاوت و بدبختی - ابلیس یعنی دور از آمرزش خدا.

ابراهیم بن اسحاق - صدوق در باب ششم خصال به واسطه محمد بن احمد از وی روایت می کند در تنقیح المقال او را انسانی ثقه گفته است.

اسحاق بن عمار - صدوق در باب ششم از خصال به واسطه غیاث بن ابراهیم از وی روایت کرده است.

ظاهرا وی همان اسحاق بن عمار بن حیان ابو یعقوب الکوفی الصیرفی ست، مؤلف تنقیح المقال وی را ثقه نوشته است وی غیر از اسحاق سابق است.

اسحاق الضحاک - صدوق در خصال در باب ششم از وی به واسطه الحسن بن الحسین اللؤلؤی روایت می کند وی را در کتب رجال نیافتم گویا از مجاهیل است.

اسامه بن زید بن حارثه - وی از آزادشدگان رسول اکرم است و از اصحاب و سپاه سالاران وی ابو بکر و عمر در تخاطبات بدو امیر خطاب می کردند از طرفداران علی بود هرچند با وی بیعت به خلافت نکرد. و مورد توجه معاویه بود. به سال ۶۹ هجری ظاهرا در مدینه درگذشت. در تنقیح

اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی حسن علی - الاظهر.

اسماعیل بن عیاش - صدوق در خصال در باب ششم از وی روایت می کند در تنقیح المقال از وی نامی ندیدم شاید از مجاهیل باشد.

اسماعیل بن ابراهیم النبی - اسماعیل فرزند ابراهیم پیامبر است که جد رسول اکرم بود و مادرش کنیزکی بود بنام هاجر و برادر وی اسحاق مادر وی ساره بود چون ابراهیم اسماعیل را در راه خدا ذبح خواست کردن از این جهت وی را ذبیح الله گفته اند وی تقریباً ۱۹ قرن قبل از میلاد در بابل می زیسته است.

اسماعیل بن منصور بن احمد القصار - صدوق در فرغانه از شهرستانهای ترکستان از وی استماع حدیث کرده است و در خصال باب یکم از او روایت می کند.

اسعد بن زراره - اسعد بن زراره مکنی به ابی امامه نخستین کسی ست از اهل مدینه که مسلمان شد وی از طائفه خزرج بود و از اصحاب رسول و یکی از دوازده تنی ست که پیامبر در مدینه ایشان را به عنوان نقیب نصب کرد، وی به سال ۱۰ هجری در زمان رسول درگذشت. در تنقیح المقال گفته: لا یبعد حسنه.

اسحاق بن ابراهیم النبی - فرزند ابراهیم پیامبر و پدر یعقوب از پیامبر اسرائیل است. تقریباً ۱۹ قرن قبل از میلاد می زیسته.

اسرائیل - ظاهراً کلمه مرکب عبریست به معنی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۱

بنده خدا یا نام یعقوب پیامبر است.

ادریس النبی - نام وی در خصال باب ششم آمده است وی از پیامبران خداست. زمانش تحقیقاً معلوم نیست.

اصبغ بن نباته - وی اصبغ بن نباته تمیمی حنظلی مجاشعی کوفی ست، او از یاران علی بن ابی طالب است.

وفاتش حدود ۶۵ هجریست در تنقیح المقال

در حق وی گفت: ثقه علی الاظهر، صدوق در خصال در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

الاعمش - وی ابو محمد سلیمان بن مهران کوفی ست، پدرش اصلا از مردم دماوند بود و در واقعه کربلا حضور داشت فرزندش اعمش را علمای اسلام تجلیل کرده اند و او را مانند زهری پنداشته اند.

ابن طولون شامی کتابی در نوادر وی نگاشته بنام الزهر الانعش فی نوادر الاعمش وفاتش به سال ۱۴۸ هجریست، تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه علی الاقوی. در خصال در باب ششم نامش آمده است.

اشعث بن قیس الکندی - ابو محمد نام اصلی وی معدیکرب از کنده است به سال دهم هجری مسلمان شد پس از مرگ پیامبر باز مرتد شد دوباره مسلمان شد و خواهر ابو بکر بن ابی قحافه را به زنی گرفت از یاران علی بود بعد از وی برگشت و از خوارج شد در کوفه منزلی داشت آنجا مناره یی ساخته بود. بر آن به علی دشنام می داد برخی گفته اند در مسجدی ساخته بود. به سال ۴۲ هجری در کوفه درگذشت در تنقیح المقال در حق وی گفته: وی زندیق است. محمد اشعث پیشکار عبید الله زیاد فرزند او است.

اشعث بن ابی الشعشاء المحاربی - صدوق در خصال در باب هفتم به واسطه ابی اسحاق الشیبایی از وی روایت می کند از حالاتش چیزی به دست نیامد، گمنام است

انس بن محمد ابو مالک - صدوق در خصال در باب ششم به واسطه از وی روایت می کند. مؤلف تنقیح المقال وی را در مقام اعتبار مهمل گفته. به همه حال انس از پدر خود محمد از امام صادق روایت می کند.

انس بن مالک خادم رسول الله - وی

از انصار و طائفه خزرج است و از اصحاب و پرستاران پیامبر بود. پیامبر برای وی دعای خیر کرد. گویند صد فرزند از صلب خود را دیده بود، باغی سرسبز و خرم داشت و عمر درازی کرد حدود ۹۳ هجری درگذشت. در باب ششم از خصال از وی نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال ویرا صحابی مجهول معرفی کرده بنابراین اعتمادی به روایت وی نیست.

ام سلمه - دختر ابی امیه بن المغیره مخزومی و مادرش عاتکه دختر عبد الملک است وی دختر عمه پیامبر و زن او بود وفاتش حدود ۶۵ هجریست.

الاوزاعی - نامش عبد الرحمان بن عمرو بن محمد - الاوزاعی ست وی امام مردم شام در فقهت بود و در بیروت نشیمن داشت به سال ۱۵۷ هجری در آنجا در قریه یی نزدیک بیروت درگذشت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: هو فقیه العامه ضعیف. در خصال در باب بیستم نامی از وی آمده است.

بکر بن احمد القصری - از روات باب ششم خصال است، صدوق به واسطه احمد بن الفضل اهوازی از او نقل حدیث کرده است به وصف قصری کسی را نیافتم گویا از گمنامان است.

بریده الاسلمی الانصاری - وی بریده بن الخطیب الاسلمی الخزاعی از اصحاب رسول اکرم است، بعدا از طرفداران علی شد در فتح خراسان جزء سپاهیان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۲

اسلام بود پس از استقرار اسلام در ایران در مرو ساکن شد در سال ۶۳ هجری همان جا درگذشت صدوق در خصال در باب ۱۲ از او نام برده است. در تنقیح المقال وی را صحابی ثقه گفته است.

بنو امیه - طائفه ی از قریش اند از دودمان عبد - شمس بن عبد مناف بن

قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهداند. عبد شمس بن عبد مناف جد بنی امیه و هاشم بن عبد مناف جد بنی هاشم توامان از مادر زاییده شدند و با یکدیگر چسبیده بودند این دو را از هم جدا کردند خون بسیاری روان شد این را حمل بر آن کردند که میان دودمان این دو برادر خونریزی خواهد شد. مشهوران این سلسله عبارت اند:

۱ معاویه بن ابو سفیان ۲ یزید بن معاویه ۳ معاویه بن یزید ۴ مروان بن حکم ۵ عبد الملک بن مروان ۶ ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک ۷ عمر بن عبد العزیز بن مروان ۸ یزید بن عبد الملک ۹ هشام بن عبد الملک ۱۰ ابراهیم بن ولید بن عبد الملک ۱۱ مروان بن محمد بن مروان معروف به حمار که از سال ۴۱ هجری تا ۱۳۲ هجری ادامه داشت.

برائ بن معروف الانصاری الخزرجی التمیمی - از اصحاب رسول اکرم است و نخستین کسی است که در عقبه در میان گروه هفتاد نفری مردم مدینه دست بیعت به پیامبر داد و اظهار پشتیبانی کرد وفاتش در سال دهم هجریست، در تنقیح المقال در حق وی گفته: فی اعلی الحسن. در خصال در باب سوم نامش آمده.

برائ بن عازب الانصاری الاوسی - از اصحاب رسول است، در چهارده غزوه با پیامبر بود و فتح ری در سال ۲۴ هجری به دست او واقع شده است، بعدا از طرفداران علی شد. اواخر عمر در کوفه ساکن شد و به سال ۶۵ هجری در آنجا درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فیه مدح و ذم و لا

یعد حسنه. و وی را برادری بود بنام عبید نامش در باب هفتم خصال آمده است.

البزنطی- او احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی ست.

و از اصحاب امام علی بن موسی الرضا بود. و نزد امام منزلتی داشته. در اعتبار حدیثی وی نوشته:

ثقه جلیل القدر بود. و بزنطی منسوب به بزنط به فتح باء و از نام جایی ست که در آنجا جامه های بزنطی را از آنجا می آورند. و چون وی فروشنده چنین جامه هایی بود از اینروی وی را بزنطی می گفتند.

بلال الحبشی- وی بلال بن رباح مکنی به ابی عبد الله یا ابی عمر و یا ابی عبد الکریم است. وی آزاد شده رسول اکرم است و از اصحاب وی و بانگی او در جنگ بدر حاضر بود به سال ۱۸ هجری در دمشق به طاعون در گذشت و همانجا مدفون شد. ابو بکر خلیفه وی را از بنی جمح خرید و آزاد کرد از اینرو به بلال التیمی معروف شد. در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه و برخی ویرا چنانکه گفتم آزاد کرده رسول نوشته اند. در خصال در باب چهارم نامی از وی آمده است.

بنان بن محمد بن عیسی- صدوق در خصال در باب ششم از وی روایت کرده است. مقدس اردبیلی وی را مهمل معرفی کرده و کاظمی او را مجهول گفته.

مامقانی وی را حسن نوشته.

بنان الثبان الغائی- وی یکی از هفت تنی ست که شیاطین بر دلهای ایشان فرود آمده است و از غلات بودند. صدوق در باب هفتم خصال نام ویرا برده. در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۳

تنقیح المقال در حق وی گفته: ملعون علی لسان الصادق.

تمیم بن بهلول- صدوق در باب

۶ از خصال از وی روایت کرده در کتب رجال شیعه کسی متعرض حال وی نشده است در تنقیح المقال گفته: صدوق در من لا یحضره- الفقیه نامی از بهلول پدر تمیم برده است برای این پدر و پسر ذکری در کتب رجال شیعه نیست تا حکمی به مدح یا قدح ایشان گردد.

ثابت بن دینار ابو حمزه الثمالی- وی را در کتب رجال چنین گفته اند: ثابت بن دینار ابو سفیه الازدی الثمالی ابو حمزه الکوفی الضبط. او از موالی بوده از این بیان روشن می شود که وی تازی الاصل نبوده بلکه تازی به ولاء بوده است، از اصحاب علی بن الحسین و محمد باقر است و در کوفه ساکن بود، به سال ۱۰۵ هجری در گذشته، در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه ثقہ. صدوق در خصال در باب از وی نام برده است.

ثمود- تیره یی از تازیان باستان بودند که پیش از پدیداری اسلام از میان رفته بود. اما وجود این تیره در تاریخ ثابت است. مخصوصا در مؤلفات جغرافی یونان و رومیان و شعر جاهلی که بسیار از این تیره نام برده شده. در قرآن کریم از قوم عاد و ثمود سخن رفته و داستان هایی از ایشان در آثار اسلامی آمده است و در اشعار فارسیان نیز نامی از آنان آمده است چنانکه شاعری گفته: این همان تابش خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود.

جابر بن عبد الله الانصاری- او جابر بن عبد الله بن عمرو بن حزام الانصاری الخزرجی الضبط است. و خزرج قبیله یی از انصار است، مشهور آن ست که وی از اصحاب رسول اکرم است به مدینه فرود آمد

و در ۱۸ غزوه با پیامبر بود. بعد از طرفداران علی و فرزندان وی شد. به سال ۷۸ هجری در گذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه بلا مریه. صدوق در خصال در باب ۱۲ از وی روایت کرده است.

جابر بن سمره بن جناده السوائی - وی منسوب به سواء به ضم سین است حیی از قیس بن علی ست.

شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول شمرده و در کوفه ساکن بوده و به سال ۹۰ هجری در گذشته و برخی گفته اند: به سال ۶۶ هجری، در تنقیح المقال گفته:

وی مردی مجهول الحال بوده است. صدوق در خصال در باب دوازدهم از وی خبر بسیاری نقل کرده است.

جبرائیل - فرشته وحی ست که به فارسی فرخ سروش گویند که در واقع واسطه میان خدا و پیامبران است و این همان نیروی عاقله ایشان است که با هر پیامبری به زبان وی سخن گفتی.

جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی - صدوق در باب از خصال از وی نقل حدیث کرده است، شیخ طوسی وی را فاضل گفته، ابن جعفر از پدر خود محمد روایت می کرد. در وجیزه و بلغه گفته اند: وی ممدوح است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته:

حسن.

جعفر بن ابی طالب - یا جعفر طیار وی برادر علی بن ابی طالب و پسر عم رسول اکرم است و مورد توجه او بود در ماه جمادی الأولى در سال هشتم هجری در سن ۴۱ سالگی در جنگ مته شهید شد. در تنقیح المقال درباره وی گفته: فوق الوثاقه. صدوق در خصال در باب ویرا نام برده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۴

جعفر بن محمد الامام السادس - مکنی به ابی -

عبد الله امام ششم شیعه که در ابی عبد الله نگاشته شد.

جعفر بن علی الکوفی - ظاهرا وی همان جعفر بن علی بن الحسن بن علی بن عبد الله بن المغیره الکوفی ست مؤلف تعلیقه گفته: صدوق از او روایت می کند و از او به رضی الله عنه تعبیر کرده. روایت وی از حسن بن علی از طریق جعفر بن علی ست. در برخی جاها که جعفر بن محمد بن علی ست گویا همین جعفر بن علی کوفی ست و همچنین جعفر بن محمد کوفی در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقه. وفاتش شاید حدود ۳۲۵ هجری در باب یکم خصال نامی از وی رفته است.

جعفر بن علی بن الحسن بن علی الکرخی - شاید وی همان جعفر بن علی الکوفی ست که کاتب اشتباها وی را کرخی نوشته زیرا با مراجعه به کتب رجال چنین کسی را که به عنوان کرخی باشد نیافتیم. صدوق از وی در باب اول خصال بی واسطه از وی نقل حدیث کرده است.

جعفر بن بشیر - ظاهرا وی همان جعفر بن بشیر - البجلی الوشاء باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن موسی الرضا گفته و در فهرست گفته: جعفر بن بشیر البجلی ثقه و جلیل القدر است او را کتابی ست چنانکه ابن ابی جیه از ابن الولید از محمد بن الحسن صفا را از الحسن بن متیل از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از او نقل کرده چون نوعی جامه ابریشمی که وشاء گویند می فروخت به این عنوان مشهور شد. صدوق از وی در باب ششم از خصال نقل حدیث می کند.

جعفر بن محمد بن مسرور - در تعلیقه گفته:

صدوق از وی

بسیار نقل می کند و از او به رضی الله عنه یاد می کند احتمال دارد وی جعفر بن محمد بن قولویه باشد چون نامش مسرور است محمد باقر داماد وی را به وثاقت یاد کرده. در تنقیح المقال ویرا ثقه گفته است. وفاتش شاید حدود ۳۶۰ باشد، صدوق در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

جریر بن عبد الحمید- مقصود همان جریر بن عبد الحمید الضبی ست. شیخ طوسی ویرا از اصحاب صادق گفته. وی ساکن ری بود و قاضی آن و انسان ثقه یی و درستکاری بود به سال ۸۸ هجری در گذشت و ۷۱ سال داشت. مؤلف تنقیح المقال وی را حسن گفته.

جریر بن عبد الله البجلی- شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول نوشته بعدا از اصحاب علی شد و علی وی را به رسالت به معاویه فرستاد گویا وی فریفته معاویه شد و در شام ماند علی نیز سرای وی را در کوفه ویران کرد. کنیه وی ابو عمرو بود و برخی ابو عبد الله گفته اند. به سال ۵۴ هجری در گذشت. در تنقیح وی را ضعیف فی الغایه گفته: در خصال در باب از وی نامی آمده است.

حارث بن الاعور الهمدانی- وی حارث بن اعور همدانی نام قبیله یی در یمن بود نه همدان ایران او خواص علی بن ابی طالب است و جد شیخ بهاء الدین محمد عاملی. صدوق در خصال در باب از وی نقل حدیث کرده است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقه.

حارث الشامی الغالی- مؤلف تنقیح المقال از طاؤوسی نقل کرده که حارث شامی و حمزه البربری هر دو ملعون بودند بنا به نقل سعد

بن عبد الله از محمد بن خالد الطيالسی از عبد الرحمان بن ابی نجران از ابن - سنان از امام صادق که او گفته بود: این دو تن ملعون - اند. علامه حلی نیز در خلاصه چنین روایت کرده است. وی یکی از آن هفت تنی است که صدوق در خصال

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۵

در باب هفتم ایشان را غالی گفته.

حارث بن المغیره النضری - مکنی به ابی علی شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر بن محمد گفته. نجاشی وی را نیز از اصحاب باقر و جعفر و موسی نوشته و او را به ثقه ثقه تأکید کرده است، صدوق در خصال در بابی از وی روایت کرده است ظاهراً در حدود ۱۶۰ هجری زنده بود.

حذیفه بن الیمان العبسی - وی حذیفه فرزند حسیل مشهور به یمان است چون با اهل یمن پیما بسته بود، او از اصحاب رسول است. از طرف عمر بن - الخطاب فرمان دار مدائن بود، به سال ۳۶ هجری در مدائن در گذشت و همان جا به خاک رفت. وی از طرفداران علی بود. صدوق در خصال در بابی وی را نام برده است. در کتب رجال شیعه وی را ثقه نوشته اند.

حجر بن عدی الکندی - معروف به حجر الخیر وی و برادرش هانی از اصحاب رسول اکرم بودند و از طرفداران علی، در سال ۵۱ هجری معاویه وی را کشت.

عائشه از معاویه پرسید چرا حجر را کشتی؟ در جواب گفت: ای ام المؤمنین صلاح امت را در کشتن وی دیدم. تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه است.

الحسن بن علی بن عثمان - چنین کسی را در کتب رجال ندیدم شاید

حسن بن علی بن ابی عثمان باشد.

در تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف.

الحسن بن موسی الخشاب- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسن عسکری گفته: نجاشی در حق وی گفته: از وجوه اصحاب ماست و او را مصنفاتی ست از آن جمله کتاب الرد علی الواقفه و کتاب النوادر و کتاب الحج و کتاب الانبیاء مؤلف حاوی وی را از حسان شمرده. مؤلف تنقیح نیز او را حسن گفته.

الحسن بن محبوب- صدوق در خصال در باب دوم وی را الحسن بن محبوب گفته وی ظاهرا همان حسن بن محبوب السراد است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی کاظم نوشته و او را از موالی و ثقه دانسته و گاهی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا و کنیه اش ابو علی ست.

الحسن بن علی بن ابی طالب- وی امام دوم شیعه است، مادرش فاطمه دخت رسول اکرم. میلادش به سال دوم هجریست وفاتش به سال ۵۰ در مدینه در همانجا به خاک رفت. نزد شیعه وی معصوم است.

فرزندانش از این قرارند: زید بن الحسن و خواهران وی ام الحسن و ام الحسین و مادر این سه تن ام بشیر دختر ابی مسعود عقبه خزرگی ست. حسن بن حسن یا حسن مثنی که مادر او خوله دختر منظور فزاریه است عمر بن الحسن و دو برادر اعیانی وی قاسم بن- الحسن و عبد الله بن الحسن که مادر ایشان ام ولد است، عبد الرحمان بن الحسن که مادر وی نیز ام الولد است، حسین بن الحسن ملقب به اثرم و طلحه بن الحسن و فاطمه بنت الحسن که مادر این هرسه ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله

تیمی ست، ام عبد الله بنت الحسن و فاطمه بنت الحسن و ام سلمه بنت الحسن و رقیه بنت الحسن که هریک را مادری ست. برخی چنین نوشته اند: یعنی باقی را: علی اکبر، علی اصغر، جعفر، عبد الله اکبر، احمد، اسماعیل، یعقوب، عقیل، محمد اکبر، محمد اصغر، حمزه، ابو بکر، سکینه، ام الخیر، ام عبد الرحمان، رمله.

الحسن بن عبد الله سعید العسکری - صدوق در خصال در باب دوم از وی نقل حدیث کرده است، از وی چیزی معلوم نشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۶

الحسن بن دینار - از حالات وی چیزی در کتب رجال نیافتیم، صدوق در باب دوم از خصال از او نقل حدیث کرده است.

الحسن بن محمد السکونی المزکی - از مشائخ صدوق است، ظاهراً صدوق به سال ۳۵۴ هجری در کوفه از او نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال وی را چنین عنوان کرده: الحسن بن محمد بن الحسن السکونی الکوفی. کنیه اش ابو القاسم است.

در حق وی گفته: لا اقل حسن.

الحسن بن الحسین اللؤلؤی - شیخ طوسی وی را در گروهی آورده که از امامان شیعه نقل کرده اند.

وی اهل کوفه بود، در تنقیح المقال در حق او گفته:

ثقه علی الاقوی. صدوق در خصال در بابی از وی روایت می کند.

حسن بن علی الامام الحادی عشر - او حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام یازدهم شیعه است. میلادش در مدینه به سال ۲۲۲ هجری بود و وفاتش به سال ۲۶۰ هجری در سامراء و مزارش همانجاست. کنیه اش ابو محمد بود و لقبش: عسکریست مادرش حدیث نام بود. به

اعتقاد شیعه از او فرزندی مانده بنام محمد ملقب به مهدی.

الحسین بن خالد- ظاهرا وی همان الحسین بن خالد الصیرفی ست. مؤلف تنقیح المقال در وی گفته:

فی اعلی درجات الحسن. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

الحسین بن زیاد- از روایات خصال است. صدوق در بابی از وی نقل حدیث کرده است. مؤلف تنقیح- المقال در حق وی گفته: امامی مجهول.

الحسین بن زید- گویا وی همان الحسین بن زید بن علی بن الحسین ابو عبد الله است. صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است. مامقانی در حق وی گفته: حسن اعلی الحسان.

الحسین بن الفارسی- صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: هو حسن.

الحسین بن علوان- شاید وی حسین بن علوان- الکلبی باشد در تنقیح المقال در حق وی گفته: عامی لم یوثق. به همه حال صدوق در خصال از وی نقل حدیث کرده است.

الحسین بن علی بن ابی طالب- امام سوم شیعه و سبط رسول اکرم و فرزند علی بن ابی طالب است و در شمار معصومین است در نزد شیعه. میلادش به سال چهارم هجرت بود و شهادتش به سال ۶۱ هجری در کربلاء، مرقدش زیارتگاه است، فرزندانش: علی بن الحسین الاکبر مکنی به ابی محمد مادرش شاه زنان دختر کسری یزدگرد است، علی بن الحسین الاصغر که در کربلا با پدر خود شهید شد و مادرش لیلی دختر ابو مره بن عروه بن مسعود ثقفیه است، جعفر بن الحسین که مادر او زنی از قبیله قضاعه بود، عبد الله که در کربلا شهید شد، سکینه

که مادر او رباب دختر امری ء القیس است و فاطمه که مادر او ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله تیمیه است و محمد و علی اصغر و زینب.

الحسین بن سعید الاهوازی - شیخ طوسی گفته:

حسین بن سعید بن حماد آزادشده علی بن الحسین، مؤلف مصنفات الاهوازیست و او مرد ثقه بی ست. طوسی گاهی وی را از اصحاب علی بن موسی الرضا گفته و گاهی از اصحاب امام الجواد. صدوق از وی در خصال در بابی نقل حدیث کرده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۷

الحسین بن ابراهیم بن هشام المکتب - صدوق در خصال در باب چهارم هرگاه از وی نقل حدیث می کند برای وی (رضی الله عنه) می نگارد که کاشف از درستی ویست. در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقه.

الحسین بن ابراهیم ناتانه - صدوق هرگاه از وی در خصال در باب چهارم یاد می کند برای وی رضی الله عنه می نگارد و این دلالت بر درستی وی و اعتماد صدوق بر او می کند. گفته اند. ناتانه کلمه فارسی ست به معنی ناتوان است. در تنقیح گفته: حسن ان لم یکن ثقه.

الحسین بن اسکیب المروزی - ظاهرا دو تن در کتب رجال به نام حسین بن اسکیب المروزیست و دیگری حسین بن اسکیب قمی خادم القبر و هر دو را در تنقیح - المقال ثقه نوشته است.

الحسین بن احمد بن ادریس - وی مورد اعتماد صدوق است. در خصال در باب دوم از وی نقل حدیث کرده در کتب رجال کسی بنام حسین بن احمد بن ادریس ندیدم.

حماد بن عمرو - حماد بن عمرو در کتب دو تن اند یکی حماد بن عمرو الصنعانی و دیگری حماد بن عمرو

بن معروق العبسی و هر دو امامی مجهول هستند. صدوق در خصال در باب هفتم از او نقل حدیث کرده است.

و اما حماد بن عمرو که صدوق از او روایت می کند وی از امام جعفر بن محمد نقل حدیث می کند.

حماد بن عمرو- شاید وی همان حماد بن عمرو- العبسی باشد که امامی مجهول است مانند سابق خود.

حمزه بن عبد المطلب- مکنی به ابی یعلی وی یکی از اعمام رسول اکرم است و مادر وی دختر وهیب بن عبد مناف بود سنا چهار سال از پیامبر کلان تر بود.

پانامش اسد الله و اسد رسوله است. پیامبر میان او و زید بن حارثه عقد برادری خواند. حمزه بسیار از رسول طرفداری می کرد و او مسلمان و در عین حال از اصحاب رسول بود. حمزه در جنگ احد در ۱۵ شوال سال سوم هجری کشته شد.

حمزه بن محمد بن احمد العلوی- صدوق در خصال در باب ۶ از وی بی واسطه نقل حدیث کرده است و برای وی رضی الله عنه نوشته که دلالت بر اعتماد ویست بر او.

حمزه بن عماره البربری- وی یکی از هفت تنی بود که مورد لعن امام جعفر بن محمد واقع شده، چون از غلات بود، در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ضعیف لعنه الصادقان. یعنی امام باقر و امام صادق.

حنان بن سدیر- وی حنان بن سدیر بن حکیم بن صهیب الصیرفی ست. که مکنی به ابی الفضل بود. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. و گاهی نیز از اصحاب امام موسی بن جعفر، وی در کوفه ساکن بود و مذهب واقفی داشت در تنقیح المقال وی

را ثقه یا موثق گفته.

حلبی - در عرف اهل حدیث بر گروهی از آل ابی شعبه حلبی اطلاق می شود و از جمله ایشان است:

محمد بن ابی شعبه و عبد الله بن علی ابی شعبه و در اصطلاح اهل فقه مقصود ابو الصلاح تقی الحلبي است و نزد اهل سنت جماعتی است که از آن جمله است: علی بن برهان الدین حلبی شافعی گذشته به سال ۱۰۴۴ هجری مؤلف کتاب انسان العیون. در خصال در بابی نام برده ظاهراً مقصود عبید الله حلبی است. تنقیح وی را ثقه گفته است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۸

حمید بن زنجویه - صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده با مراجعه به کتب شیعه چیزی از حالاتش به دست نیامد ظاهراً از مجاهیل است.

حفص بن عاصم - گویا وی همان حفص بن عاصم ابو عاصم السلمی المدنی است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. محمد بن علی ابو نجرود از وی روایت می کند. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است. و مؤلف تنقیح المقال وی را ثقه گفته است.

حفصه بنت عمر - وی دختر خلیفه عمر بن الخطاب است. و همسر رسول اکرم. مادرش زینب دختر مظعون خواهر عثمان بن مظعون بود، قبل از پیامبر زن خنیس بن حذافه سهمی بود، این خنیس از اصحاب رسول بود بعد از مرگ وی پیامبر او را به زنی گرفت به سال ۴۵ هجری در مدینه درگذشت.

حواء - در عرف ادیان آسمانی نخستین مادر انسان یا بشر است که گفته اند وی از دنده یی از دنده های آدم ابو البشر آفریده شد!

خالد بن سعید بن العاص الاموی - از دودمان مهم بنی

امیه است. در کتب شیعه از وی بسیار تجلیل شده، در ماه صفر سال چهاردهم هجری در جنگ اجنادین شام کشته شد. صدوق در باب دوازدهم خصال وی را نخستین کسی گفته که با ابی بکر خلیفه در امر خلافت به سود علی نزاع کرد: مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه علی الاقوی.

خالد بن یزید بن صبیح - شاید وی همان خالد بن یزید ابو یزید العکلی باشد. نجاشی در رجال خود وی را کوفی ثقه گفته و از اصحاب امام جعفر بن محمد دانسته.

خالد بن الولید - وی خالد بن ولید بن مغیره مخزومی ست که در جاهلیت از بزرگان و اشراف قریش بود. مردی بسیار دلاور بود و درصد غزوه شرکت کرده، در بدن وی جای سالمی از خوردن شمشیر نمانده بود به سال ۲۱ هجری در بستر بیماری در حمص به خاک رفت وی از اصحاب رسول است.

مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته. صحابی لعین.

شاید برای آن ست که وی در اصحاب عقبه از آن ۱۴ نفر بوده است.

خباب بن ارت النبطی - از اصحاب رسول اکرم است و از طرفداران علی بن ابی طالب، به سال ۳۷ هجری در زمانی که علی در صفین بود وی به سن هفتاد و سه سالگی در کوفه در گذشت و در آنجا به خاک رفت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل نعتبره ثقه. صدوق در خصال در باب دوازدهم از وی یاد کرده است.

خدیجه بنت خویلد - مادرش فاطمه دختر زائده بود. خدیجه همسر رسول اکرم و مادر فاطمه است.

قبل از پیامبر به دو یا سه شوهر زناشوی کرده بود، نخستین عقیق بن عائذ مخزومی و

دومین ابو هاله بن زراره. و از ایشان فرزند داشت. وی سن پانزده سال از پیامبر بزرگتر بود و ثروتمند پیامبر شش فرزند از او داشت: زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه، قاسم عبد الله، خدیجه ۳ سال قبل از هجرت به سن ۶۵ سالگی درگذشت. و در کوه حجون بالای مکه به خاک رفت او را به پاکی و درستی بسیار وصف کرده اند.

خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین - وی از طائفه بنی خطمه از قبیله اوس و از انصار و اصحاب رسول اکرم است، پیامبر شهادت وی را به جای دو تن می پذیرفت وی از طرفداران علی بود، در جنگ

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۹

صفین در سپاه علی با معاویه به سال ۳۷ هجری کشته شد. در تنقیح در حق وی گفته، ثقه بحکم ثقتین. در خصال در بابی نامش آمده است.

الخضر النبی او حلیقا - از پیامبران عهد عتیق و تورات است: گویند وی را دو نام بود یکی خضر و دیگری حلیقا صدوق در خصال در بابی وی را نام برده است.

الخلیل بن احمد اللغوی - وی همان خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم الفراهیدی الازدی الیحمیدیست.

به سال ۱۷۴ هجری در گذشته و نزد شیعه معتبر است.

مؤلف تنقیح وی را فی اعلی الحسن گفته است. کتاب عین الخلیل از آثار ویست.

الخلیل بن احمد السنجری - وی خلیل بن احمد ابو سعید القاضی الحنفی ست وی از مشائخ صدوق است. در خصال مکرر نام وی آمده است به سال ۳۷۳ هجری به فرغانه درگذشت.

درست بن ابی منصور الواسطی - برخی وی را ابن منصور نوشته اند. شیخ طوسی او را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و گاهی

از اصحاب امام موسی بن جعفر او واسطی واقفی ست. تنقیح در حق وی گفته، واقفی لکن حدیثه قوی. در خصال در باب چهارم نام وی آمده است.

داؤود النبی- بن اشعیاء یابسی از سبط یهود است و از پیامبران بنی اسرائیل بود. سفر مزامیر در کتاب تورات از اوست، حدود (۱۰۰۰) سال قبل از میلاد مسیح می زیسته. در بابی از خصال نام وی آمده است.

داؤود بن کثیر الرقی- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق گفته و نیز گفته وی از اصحاب امام موسی بن جعفر است و او از موالی بنی اسد بود و انسانی ثقه است. در خصال در باب ۴ نامش آمده است.

داؤود بن عبد الرحمان- وی داوود بن عبد الرحمان ابو سلیمان المکی العطار است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: امامی مجهول. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد دانسته صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است.

ذو القرنین- نام ملکی از ملوک یمن است و در متن این خصال گفته: وی ذو القرنین بن عیاش است. این همان کسی ست که سد یأجوج و مأجوج را ساخته برخی پنداشته اند که وی اسکندر بن فیلاقوس یونانی ست. گویند ذو القرنین یمانی از پادشاهان بزرگ یمن بود و قبل از اسکندر یونانی می زیسته و از سلسله تابعه است و نام وی شمر بن یرعش است و نیز از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که او می گفته: نام وی صعب بن عبد الله از ملوک حمیر است. از آن جهت وی را ذو القرنین گفتند چون هنگام ولادت وی به بالای پیشانی او دورسته موی سفید

داشت که آنها را پیچیده چون دو شاخ بر سر می نهاد و کسانی بودند که اول نام ایشان ذو بود مانند ذو یزن و ذو همدان و ذو غمدان و از اینروی اینان را ملوک اذواء می گفتند. چون یمینان در سدسازی ماهر بودند از وی خواسته شد.

ذو النون النبی- وی همان یونس پیامبر است که در کام ماهی دریا رفت و از پیامبرانی ست که دو نام داشته و در تورات مفصلا از او سخن رفته است

رافع بن مالک- شاید وی همان رافع بن مالک بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۰

العجلان الخزر جی الزرقی ابو مالک یا ابو رفاعه باشد.

وی از اصحاب رسول اکرم است که روز جنگ احد شهید شد. در تنقیح المقال گفته: صحابی حسن.

صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است.

ربیع بن محمد المسلمی- ظاهرا وی همان الربیع بن محمد بن عمر بن حسان الاصم الکوفی باشد. شیخ طوسی او را از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده. مسلمی و مسیله نام قبیله یی از مذحج است. در تنقیح وی را حسن گفته. نامش در خصال در بابی آمده است.

ربیع صاحب المنصور- آنچه مسلم است وی فضل بن ربیع است و اینکه نام پدر گفته و پسر خواسته از قبیل اطلاق نام پدر بر پسر است چنانکه گویند ناصر رئیس جمهوری مصر که مقصود جمال فرزند ناصر است. وی وزیر دربار هارون الرشید بود و صاحب منصور و حدود ۱۸۰ هجری در بغداد در گذشت در تنقیح المقال در حق وی گفته: مجهول. در خصال در باب ۱۹ نامی از وی برده است.

زاذان- وی همان زاذان ابو عمره الفارسی ست.

شیخ طوسی وی

را از اصحاب امام علی بن ابی طالب شمرده او قرآن را بسیار خوش می خوانده. مؤلف تنقیح گفته: زاذان فی اعلی الحسن ان لم یکن ثقه. در خصال در بابی از وی نقل حدیث شده است.

الزبیر بن العوام - شیخ طوسی از فقهای شیعه در رجال خود گفته: از اصحاب رسول اکرم است و حالش در بدی شهر از آن است که یاد شود. در سال ۳۶ هجری در بصره در جنگ جمل که خواست مراجعت کند عمرو بن جرموز ویرا کشت در آن وقت ۶۴ سال داشت. گورش در وادی السباع در حوالی بصره است. نگارنده گورش را دیده است. در تنقیح وی را اضعف الضعفاء گفته.

زراره بن اعین - وی زراره بن اعین بن سنن - الشیبانی، ابن ندیم گفته زراره پانام ویست اما نامش عبد ربه بود وی اصلاً از مردم روم بود انتسابش به شیبان به ولاء نه نسبت عربی بودن است شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق گفته اهل کوفه بود و کنیه وی ابو الحسن است به سال ۱۵۰ هجری در گذشته. و او ثقه است در نقل حدیث گفته اند سنسن پدر کلان وی بنده یی رومی بود از مردمی از قبیله شیبان از اینرو مشهور به شیبانی شد.

زراره بن اوفی - گفته اند وی رئیس بنی قیس بود.

روزی حجاج ثقفی از غلامی پرسید که غلام کیستی؟

گفت: غلام رئیس قیس زراره بن ابی اوفی. او در جواب گفت: او چه گونه رئیسی ست که در سرای وی سکان کشتی پیدا می شود؟ کنایه از آنکه وی کشتی - ران است نه رئیس. در تنقیح المقال وی را از مجاهیل شمرده است. صدوق در خصال در

بابی از وی نقل حدیث کرده است، ظاهراً از اصحاب امام علی بن-الحسین بود.

زرعه بن محمد الحضرمی- وی همان زرعه بن محمد ابو محمد الحضرمی ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد و امام موسی بن جعفر و واقفی گفته، مؤلف تنقیح المقال وی را موثق نوشته است. در خصال در بابی از او نقل حدیث شده

زر بن حبیش- او ابو مریم الاسدی الکوفی ست.

شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن ابی طالب گفته و او را فاضل خوانده. در کتاب حاوی وی را از ضعف دانسته به سال ۸۳ هجری در کوفه در گذشت در حالی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۱

که ۱۲۰ سال عمر کرده بود در تنقیح المقال وی را حسن گفته. در خصال در بابی از او نقل حدیث شده است.

زنان رسول اکرم- پیامبر پانزده زن گرفت ۱۳ را به سرای خود آورد و دو زن را پیش از دخول طلاق داد، ۱ خدیجه دختر خویلد بن اسد ۲ عائشه دختر ابی بکر ۳ حفصه دختر عمر بن الخطاب ۴ ام سلمه دختر مغیره بن امیه ۵ جویریة دختر حارث بن ابی خضار از بنی المطلق ۶ ام حبیبه دختر ابی سفیان اموی ۷ زینب دختر جحش ۸ صفیه دختر حی بن اخطب ۹ میمونه دختر حارث بن حون ۱۰ شبا که پیغمبر به او نرسید ۱۱ عربه دختر جابر از بنی کلاب که پیامبر او را طلاق داد ۱۲ زینب دختر خزیمه از بنی عامر ۱۳ ام هانی دختر ابی طالب ۱۴ ریحانه دختر زید قبطی از بنی قریظه ۱۵ ماریه دختر شمعون مادر ابراهیم

زهری- او

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن الحارث بن شهاب بن زهره بن کلاب است، فقیه مدنی تابعی بود. علمای اسلام وی را تجلیل کرده اند. و از امام علی بن الحسین روایت می کند به سال ۱۲۴ هجری در آبادی خود ادامی میان حجاز و شام در گذشت.

مؤلف تنقیح وی را ضعیف گفته. صدوق در خصال در باب چهلیم و بیشتر از وی نقل حدیث کرده است

زیاد بن أبیه- وی را در تواریخ زیاد بن عبید و زیاد بن سمیه و زیاد بن ابیه و زیاد بن ابی سفیان خوانده اند مادرش سمیه کنیز کی ایرانی بود ابو سفیان با وی زنا کرد زیاد تولید شد بعدا معاویه وی را برای مصالح سیاسی برادر خود خواند.

کنیه اش ابو المغیره است در رمضان ۵۳ هجری در کوفه در سن ۵۶ سالگی مرد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فی نهایه الضعف نسبا و عملا. نامش در خصال آمده است.

- زید بن ارقم الانصاری الخزرجی- شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول اکرم و علی بن ابی طالب گفته. او عرب اصیل مدنی خزرجی ست که اواخر عمرش نابینا شد. به سال ۶۸ هجری در کوفه در گذشت، در تنقیح المقال در حق وی گفته: لیس بممدوح ان لم یکن مذموما. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

زید بن وهب- او زید بن وهب الجهنی الکوفی ست شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن ابی طالب گفته.

وی خطبه های علی را در اعیاد بر منابر در کتابی جمع کرده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: او حسن است. و صدوق در خصال در بابی از

وی نقل حدیث کرده است.

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - وی رئیس زیدیه است. شیخ طوسی او را در رجال خود از اصحاب پدرش علی دانسته و گاهی از اصحاب برادر خود محمد بن علی و از اصحاب جعفر بن محمد.

او مدنی تابعی است که در سال ۱۴۱ هجری به سن ۴۲ سالگی در دولت بنی امیه کشته شده. در تنقیح المقال ویرا شهید ثقه گفته. صدوق در خصال در بابی از او نقل کرده است.

زید بن محمد البغدازی - شاید وی همان زید بن محمد بن جعفر معروف به ابی الیاس الکوفی باشد که به بغداد آمد تلعبکبری در سال ۳۳۰ هجری از وی استجازه کرده است در تنقیح گفته: حسن و صدوق در خصال در بابی از وی روایت کرده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۲

زکریا بن ابی زائده - به عنوان ابن ابی زائده در جایی ندیدم شاید از مجاهیل باشد. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

زکریا بن مالک الجعفی الکوفی - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق گفته ظاهرا امامی مذهب باشد. صدوق در خصال در بابی به واسطه حسین بن احمد بن ادریس از روایت می کند. در تنقیح المقال وی را گفته: حسن و یتحمل اتحاد مع النقاض.

سالم مولی ابی حذیفه - نامش سالم بن عبیده بن ربیعہ ابو عبد الله است. مؤلف تنقیح المقال وی را ضعیف فی الغایه لانه احد ارکان الظلم گفته. ظاهرا وی یکی از آن چهارده تنی بود که در جنگ تبوک اشتر رسول اکرم را رم دادند برای قتل وی در خصال در باب چهاردهم نامش

آمده است.

سعید بن طریف- وی همان سعید بن طریف التیمی الحنظلی ست. در تنقیح المقال وی را امامی مجهول نوشته. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

سعید بن جناح- بنا به گفته مؤلف تنقیح المقال او را ثقه نوشته اند. صدوق در خصال از وی روایت کرده است.

سعید بن عبد الله الاشعری- شاید وی از دودمان اشاعره قم است، ترجمه ویرا در جایی نیافتیم ممکن است از مجاهیل باشد. در خصال در باب نام وی آمده است و شاید سعد بن عبد الله باشد.

سعید بن جبیر- وی سعید بن جبیر بن هشام اسدی مکنی به ابی محمد از موالی بنی والیه است. در تنقیح- المقال نیز ویرا از موالی گفته، معلوم می شود اصلا تازی نبوده است اما مولی بنی والیه بود. در حق وی گفته: فی اعلی الحسن ان لم یکن ثقه. صدوق در خصال در باب ۱۹ نامی از او برده است. وی مردی فقیه و زاهد بود و تماثل به علی می کرده از اینرو حجاج بن یوسف ثقفی ویرا به سال (۹۵هـ) به سن ۹ سالگی در شهر واسط از عراق به قتل رسانید، مزارش در آنجا مشهور است.

سعید ابی وقاص- چیزی از حالاتش در کتب ندیدم، شاید وی همان سعد بن ابی وقاص باشد که به تحریف به این شکل درآمده، در خصال در بابی از وی نامی رفته است.

سعید بن عبد الله- معروف به مولی بنی هاشم در تنقیح المقال وی را امامی مجهول گفته. نامش در خصال در بابی آمده است.

سعد بن معاذ- وی از اصحاب رسول اکرم است و رئیس طائفه اوس بود. او در سال

۵ هجری پس از جنگ خندق بر اثر تیری که به دستش رسید در ۳۷ سالگی درگذشت. و در بقیع پای دیوار سرای عقیل بن ابی طالب به خاک رفت. در تنقیح گفته: وی صحابی ثقه ایست. در خصال در بابی نامش آمده است.

سعد بن وقاص - ظاهراً وی همان سعد بن ابی وقاص است او از مردم مکه و از دودمان قریش بود نام پدرش ابی وقاص مالک بن وهیب است، مادرش حفصه دختر سفیان بن امیه بن عبد شمس از قبیله مادر رسول است، پیامبر ویرا دایی خود می گفت. شهر کوفه را به فرمان خلیفه عمر او ساخت در سال ۵۵ هجری به سبب زهری که معاویه به او خوراند درگذشت. در خصال در باب ۱۴ نام وی آمده است. در تنقیح المقال وی را ضعیف گفته.

سعد بن عبد الله الاشعری - شیخ طوسی وی را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۳

از اصحاب امام حسن عسکری گفته و در باب کسانی که از ایشان روایت نکرده اند (یعنی امامان شیعه) سعد بن الله است، وی جلیل القدر و صاحب مصنفات است.

ابن الولید از وی روایت می کند و ابن قولویه به واسطه پدر خود از وی روایت می کند، به سال ۳۰۰ هجری در قم درگذشت.

سعد بن الربیع الانصاری - وی از قبیله بنی حجابا بود و از اصحاب رسول اکرم. در تنقیح المقال وی را صحابی مجهول گفته. در خصال در بابی از وی روایتی شده است. در جنگ احد در یاری پیامبر کشته شد.

سعد بن سعاده - به عنوان سعد بن سعاده در جایی ندیدم شاید از مجاهیل باشد. در خصال در بابی از وی نامی رفته است.

سماک

بن مخرمه - وی سماک بن مخرمه الهالکی - الاسدی ست در تنقیح المقال وی را صحابی مجهول گفته. در خصال در بابی از وی حدیثی نقل شده است.

سکونی اسماعیل بن ابی زیاد اسلم - معروف بالشعیری، شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق نوشته، در تنقیح المقال در حق وی گفته: موثق کالصحیح ان لم یکن ثقه. در خصال در بابی از وی نامی آمده است. یعنی به عنوان سکونی.

سلمان الفارسی - سلمان محمدی و کنیه اش ابو عبد الله است، گویند نامش روزبه یا ماهویه یا بهبود بوده است. وی از اصحاب رسول اکرم است و از طرفداران علی. مدتی از طرف خلیفه عمر فرمان روای مدائن بود. به سال ۳۵ هجری بعد از عمر درازی در آنجا در گذشت. نگارنده گورش را دیده ام در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه وای ثقه.

سلمه بن کهیل - در تنقیح المقال در حق وی گفته:

او از خواص خلیفه علی بن ابی طالب بود و او را حسن گفته. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.

سلیم بن قیس الهلالی - وی را از اصحاب و طرفداران خلیفه علی بن ابی طالب گفته اند و در کوفه می زیسته و کتابی در مقتل نوشته بود. در تنقیح المقال در حق وی گفته: بل ثقه مشکور و کتابه صحیح معتبر. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

سلیمان بن داؤود النبی - در شمار فرزندگان و پیامبران و فرمان روایان بنی اسرائیل است. گویند بنای هیکل اورشلیم را او ساخت و در حدود (۱۰۰۸ - ۹۸۷ ق م) می زیسته. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.

سلیمان بن جعفر الجعفری - وی از روایان امامان شیعه

است و از وی احادیث بسیار رسیده در تنقیح المقال وی را ثقه گفته است، در خصال در بابی از او حدیثی آمده است.

سلیمان بن احمد بن ایوب البلخی - از روای اخبار خصال است، از حالاتش چیزی نیافتم شاید از مجاهیل باشد. در خصال نامی از وی دیده شده.

سلیمان بن ایوب المطلیبی - از روای خصال صدوق است، از حالاتش چیزی به دست نیامد، شاید از گمنامان است.

سهیل بن زیاد الآدمی الرازی - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد الجواد گفته و کنیه وی را ابو سعید نوشته و گاهی از اصحاب امام الهادی ضبط کرده و گفته وی انسانی ثقه بوده است. در متن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۴

سهیل به تصغیر آمده بود شاید از سهو کتاب باشد.

سهیل بن حنیف الانصاری - شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول اکرم گفته و از یاران و طرفداران علی او عرب اصیل بود یعنی از موالی نبوده علی وی را والی مدینه کرده بود و کنیه اش ابو محمد است.

در خصال در بابی نامی از وی آمده است. در کتب رجال وی را مکبر ذکر کرده اند نه مصغر.

الشافعی - وی امام محمد بن ادریس قرشی شافعی یکی از پیشوایان بزرگ اسلام است. او از شاگردان امام مالک بن انس و ابو یوسف و محمد شیبانی است و امام احمد حنبل از شاگردان ویست. به سال ۲۰۴ هجری در مصر درگذشت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفت: احد الائمة العامه الاربعه.

شبت بن ربیع - وی همان شبت بن ربعی تمیمی ربوعی است که در کوفه ساکن بود و مسجدی ساخته بود که در آن به دشنام و ناسزای علی بن

ابی طالب اشتغال داشتی. در تنقیح المقال وی را زندیق گفته، در خصال در باب پنجم از وی نامی رفته است.

شریح القاضی - او شریح بن حارث از طائفه کنده و اهل یمن بوده است و از اصحاب رسول اکرم.

برخی گفته اند در ک نکرده او از سال ۱۸ هجری یا ۲۲ در چهل سالگی از طرف خلیفه عمر بن الخطاب به قضاء کوفه منصوب شد تا در سال ۷۹ هجری در زمان حجاج از قضا استعفا داد و در سال ۸۷ هجری در کوفه درگذشت. گویند صد سال عمر کرد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: خبیث.

شرحییل بن مسلم - از روایات خصال و در بابی آمده، در کتب رجال شیعه وی را مهمل نوشته اند. این تعبیر است که مؤلف تنقیح المقال راجع به وی نوشته بود.

الشعبی - نامش عامر بن شراحیل کوفی است.

وی از فقهاء و زهاد زمان خود بود. وی را در تفسیر و اخبار ابن عباس روزگار خویش نوشته اند. به سال ۱۰۴ هجری در کوفه درگذشت. تنقیح المقال در حق وی گفته: عامر بن شراحیل الشعبی الفقیه من اضعف الضعفاء. در بابی نامی از وی آمده است.

شقیق - در خصال در باب ششم فقط شقیق نوشته که از حدیفه بن الیمان روایت می کند. در تنقیح المقال سه تن هستند که هر سه شقیق اند معلوم نیست مقصود صدوق از ایشان کدام است و چهارمی نیز هست که شقیق بلخی ابو موسی شقیق بن ابراهیم بلخی است وی از دانایان و صوفیان خراسان بود و از شاگردان امام زفر و امام ابی حنیفه و او استاد حاتم اصم است و به سال ۱۷۴ هجری در شهر ختلان کشته شد و گورش

در آنجاست. شاید شقیقی که در متن آمده شقیق بن ثور امامی ست که گفته اند بلا شبهه ممدوح بوده و از حسان است.

شیطان- مظهر بدیها و شرک به عنوان ابلیس نوشته شد.

شعیب النبی- از پیامبرانی ست که نامش در قرآن کریم آمده است وی از تیره تازی بود و نسب وی را چنین نوشته اند: شعیب بن مکیل بن یشجب بن مدین بن ابراهیم و مادر مکیل دختر لوط پیامبر بود. شعیب را خطیب پیامبران می گفتند برای زبان آوری که داشت. اصحاب ایکه که در قرآن آمده است قوم وی اند چنانکه از اخبار اسلامی و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۵

قرآن استفاده می شود وی پدرزن موسی بن عمران پیامبر بزرگ بنی اسرائیل است هرچند در تورات به این نام ندیدم اما به تعبیر دیگری گویا همین شعیب باشد. و همه پیامبران به اعتقاد شیعه معصوم اند.

گویند وی نخستین کسی ست که ترازو ساخت.

صالح بن النبی- صالح پیامبر از تیره پیامبران تازی زبان است. گویند از قوم خود مدتی غائب شد هنگامی که می رفت انسانی بود تنومند انبوه ریش میانه قد چون بعد از مدتی بازگشت وی را نشناختند از اینرو بدو ایمان نیاوردند مگر اندکی از ایشان.

در گورستان نجف گوریست که آن را به هود و صالح نسبت دهند.

صائد الغالی- وی یکی از هفت تنی ست که امام جعفر بن محمد ایشان را لعنت کرده است چونکه از غلات بودند و مردمان را به گمراهی می افکندند وی در حدود ۱۴۰ هجری ظاهرا در کوفه می زیسته در خصال در باب هفتم نامی از وی آمده است.

صفوان بن یحیی- او همان صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی فروشنده جامه های سابریست. در تنقیح المقال در حق

وی گفته: ثقه. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.

صهیب بن سنان الربعی الرومی النمری - که در خصال در بابی فقط به عنوان صهیب از وی نام برده است او آزاد کرده خلیفه عمر بن الخطاب است.

مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته. انا متوقف فی - حقه. در کتب رجال نوشته اند وی از اصحاب رسول اکرم است و آزاد کرده عمر بن الخطاب، در حال احتضار خود صهیب را نایب خود در امام جماعت گردانید حدود (۴۵هـ) در گذشته.

طاؤوس بن کیسان ابو عبد الرحمان الیمانی - مؤلف تنقیح در حق وی گفته: موثق نام وی در خصال در بابی آمده است کنیه دیگر وی ابو الفضل است او مردی فقیه بود و از زهاد و فقهای مدینه و نزد فرمان - روایان بسیار گرامی بود حدود (۹۰هـ) در گذشته.

طلحه بن عمرو الحضرمی - شاید وی همان طلحه بن عمرو المدنی باشد. مؤلف تنقیح وی را امامی مجهول نوشته. در خصال در بابی از وی حدیث نقل کرده است.

طلحه - وی همان طلحه بن عبد الله است که همکار زبیر بن العوام بود و در جنگ جمل با علی نبرد کرد و از اصحاب رسول است. لیک نزد شیعه به سبب مخالفت با علی مذموم است به سال ۳۶ هجری در جنگ جمل کشته شد. در تنقیح در حق وی گفته:

من اضعف الضعفاء.

عائشه - مشهوره به حمیرا دختر خلیفه ابی بکر صدیق بود و زن رسول اکرم (ص) ملقبه به ام المؤمنین به سال (۵۷هـ) در مدینه در گذشت و در بقیع به خاک رفت. چنانکه نوشته اند: وی نازا بود از اینروی فرزندی از وی پیدا نشد.

عباس بن عبد المطلب عم

النبی- وی ابو عبد الله عم رسول است و جد خلفای بنی العباس در اسلام است او در جاهلیت از سوداگران بود. در جنگ با رسول در بدر گرفتار شد و فدیة داد و خود را آزاد کرد، آنگاه مسلمان گردید و به سود اسلام مبارزه می کرد در (۶۵۳ م) در مدینه درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: و الف عین لاجل عین تکرم، و لو بالسکوت. از این عبارت مذموم بودن وی در نظر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۶

او ظاهر می شود. در تواریخ نوشته اند کنیه دیگر وی ابو الفضل بود و سقاییت زمزم با او بود و در جنگ بدر مسلمان شد و در مدینه در اواخر ایام عثمان درگذشت و در پایان عمر نابینا شد. مادر او و ضرار نتیلہ بود و او را نه پسر و سه دختر بود: عبد الله و فضل و قثم و معبد و عبد الرحمان و تمام و کثیر و حارث و ام حبیب و آمنه و صفیه. مادر ام حبیب و شش برادر که نام ایشان مقدم یاد شد ام الفضل لبابه دختر حارث هلالی خواهر میمونه دختر حارث زوجه رسول بود. در خصال در باب چهارم نامش آمده است.

عبد الله بن سبا- وی از پیروان خلیفه علی بن ابی طالب بود و از نژاد جهود، چون مسلمان شد، از هواداران علی شد و از وی سؤالات بسیاری از امور دینی و اجتماعی می کرد بعدا در نهانی مدعی نبوت شد و علی را خدا گفت. از اینرو علی وی را از این ادعا توبه داد و سه روز در زندان افکند اما او

توبه نکرد، علی او را در آتش سوزانید. در حدود ۳۸ هجری در مدینه. اکثر دانایان اسلام مدعی هستند که اصل تشیع غلوآمیز از وی بوده است. گویند در زمانی که جهود بود در حق وصی موسی بن عمران که یوشع بن نون باشد غلو کردی و سخنان پریشان گفتی. از این جهت اکثر روایات غلوآمیز را که در حق علی آمده مستقیماً یا غیرمستقیماً بدو نسبت داده اند و الله اعلم.

عباس بن معروف- در تنقیح المقال وی را ثقه نوشته، صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

عبد الله بن احمد- او عبد الله بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح ابو القاسم الطائی ست که از پدر خویش احمد روایت می کند و هر دوی ایشان از اصحاب امام علی بن موسی الرضا هستند. در خصال در باب چهارم از وی نامی آمده است. ذکر ایشان در تاریخ بغداد مجلد ۹ آمده است.

عبد الله بن عبد الرحمان ال-صم- المسمعی، از روات خصال در باب چهارم است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف او مجهول، نوشته اند وی از بصره و ضعیف و غالی بود او را کتابی ست در زیارات که دلالت بر خبث و فساد مذهب وی می کند و وی کذاب اهل بصره بود.

عبد الله بن قاسم الحضرمی البطل- از روات خصال است، عبد الله بن عبد الرحمان از وی روایت می کند. در کتب رجال شیعه نوشته اند وی واقفی مذهب بود و کذاب و از غلات خبری نیاید و قابل اعتماد نبود.

عبد الله بن عمر- وی از بزرگان اصحاب رسول اکرم است، در جنگ طبرستان در زیر درفش سعید بن عاص

شمشیر می زد، به سال (۵۸۵) در مدینه به تحریک حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد. در تنقیح-المقال وی را صحابی مجهول معرفی کرده است.

عبد الله بن یوسف- از روایات خصال است در کتب شیعه از وی نامی نیافتم گویا از مجاهیل یا مهملان است.

عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب- از روایات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد. شاید در شمار مجاهیل باشد.

عبد الله بن النضر بن سمعان التیمی- از روایات خصال است. در تنقیح المقال یک نفر را به عنوان عبد الله نضر السلمی یاد کرده است معلوم نیست که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۷

این شخص همان صاحب عنوان است یا دیگری ظاهراً از مجاهیل است.

عبد الله بن شداد بن الهاد اللیثی- کنیه اش ابو الولید المدنی ست، مادرش سلمی دختر عمیس خثعمیه خواهر اسماء بود وی مردی ثقه و فقیه و کثیر الحدیث است و به تشیع متظاهر بود نامش در خصال در باب ۱۸ آمده است.

عبد بن صالح المقرئ- او عبد الله بن صالح بن مسلم بن صالح العجلی الکوفی المقرئ ست که به سال ۲۱۱ هجری در گذشته وی از ثقات ائمه مردم کوفه است، او از اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق السبعی همدانی روایت می کند، ابن اسرائیل نیز گویند ثقه است. در خصال در باب ۱۸ از وی نامی آمده است.

عبد الله بن جعفر- جعفر بن ابی طالب از همسر خود اسماء دختر عمیس سه فرزند داشت بنام: عبد الله و محمد و عون که هر سه در حبشه زاییده شده اند.

میلاذ عبد الله به سال ۲ هجری بود و دختر علی زینب زن وی بود. عبد الله

بسیار جوانمرد و به گشاددستی مشهور است و به سال ۸۰ هجری در مدینه درگذشت.

نامش در خصال در بابی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه.

عبد الله بن رواحه الانصاری- او از اصحاب رسول اکرم است و پیامبر وی را به لشکری سالاری داد و این دلالت به درستی ویست. در خصال در بابی نامی از وی آمده است. او در جنگ موته در جمادی الاولی از سال هشتم هجری درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: امارت دادن رسول ویرا دلالت به بزرگی وی می کند.

عبد الله بن القاسم الحارثی- از روای خصال صدوق است. مؤلف تنقیح در حق وی گفته: ضعیف او مجهول.

عبد الله بن میمون- شاید وی همان عبد الله بن میمون الاسود القداح باشد که نام وی در خصال در بابی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه.

عبد الله بن المغیره- از روای خصال در بابی ست و در تنقیح المقال دو تن بنام عبد الله بن المغیره ابو محمد البجلی مولی جندب العلقمی آمده که مؤلف تنقیح در حق وی گفته: ثقه و دیگری عبد الله بن المغیره فقط در حق وی گفته: امامی مجهول، همین مورد راجع به صاحب عنوان است.

عبد الله بن مسعود الصحابی- او همان ابو- عبد الرحمان معروف به ابن مسعود است که در ابی عبد الرحمان نوشته شد.

عبد الله بن حارث- ظاهرا وی همان عبد الله بن- حارث از اصحاب امام موسی کاظم است. در تنقیح در حق وی گفته: امامی مجهول. نام وی در خصال در بابی آمده است.

عبد الله بن الصامت- در تنقیح المقال گفته:

عبد الله بن الصامت

ابن اخی ابی ذر، آنگاه گفته: برای من روشن نشده که او که بوده است. و شاید صواب عبادۀ باشد یعنی به جای عبد الله. در خصال در بابی نام وی آمده است و ممکن است صاحب عنوان کس دیگر باشد که بر نگارنده مجهول است.

عبد الله بن حرام - از روای خصال در بابی است مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: صحابی مجهول.

در جای دیگر نامی از او نیافتم.

عبد الله بن عبد المطلب - وی از دودمان بنی هاشم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۸

است: و پدر رسول اکرم. عبد المطلب به شیوه آن روزگار با خدا پیمان کرده بود، هرگاه دارای ده پسر گردد دهمین را در راه خدا قربانی کند. عبد الله دهمین بود. اما بزرگان از خویشاوندان وی را منع کردند لاجرم دیه وی را به صد اشتر پرداخت. عبد الله سوداگری می کرد. در سن ۲۵ سالگی در حالی که آمنه زن وی به محمد بن عبد الله دو ماهه آبستن بود در گذشت و او را در دار النابغه در اطراف مکه به خاک سپردند و این در سال (۵۷۲) بعد از میلاد بود.

از اینرو محمد خود را ابن الذبیحین می گفت چون جدش اسماعیل و پدرش عبد الله در راه خدا تا سرحد ذبح رسیدند.

عبد الله بن سمعان - از روای خصال است، از حالاتش چیزی به دست نیامد.

عبد الله بن مسکان - صدوق در مشیخه گفته: وی اهل کوفه است و از موالی غزه بود و برخی ویرا از موالی عجل دانسته اند. شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته: مفید وی را از فقهای اصحاب امام محمد باقر و امام

جعفر بن محمد گفته.

کنیه اش ابو محمد بود. او را ممدوح شمرده اند.

عبد الله بن عوف - قریشی زهری از اصحاب رسول اکرم است و دارنده ترین افراد قریش بود، بعد از عمر با عثمان بیعت کرد بعدا با وی ضدیت نمود.

هنگام مرگ وصیت کرده بود که وی را نهانی دفن کنند مبادا عثمان بر جنازه اش نماز گزارد. مرگش در مدینه به سال ۳۴ هجری بود، در خصال در بابی نام وی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: من اضعف الضعفاء.

عبد الرحمان بن محمد بن حامد البلخی - از مشائخ صدوق است وی در خصال در باب یکم از وی نقل حدیث کرده است.

عبد الاعلی - در تنقیح المقال حدود ده تن را بنام عبد الاعلی نام برده معلوم نیست کدام یک از ایشان است. صدوق در خصال در بابی نامی از عبد الاعلی برده بنابراین وی از مجاهیل است.

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری از مشائخ صدوق است در سال ۳۵۲ هجری از وی در نیشابور استماع حدیث کرده است و در معانی الاخبار و عیون الاخبار و مشیخه و توحید از وی روایت می کند.

در تنقیح المقال نامی از وی نیافتم. گفته اند: وی ثقه است.

عبد المطلب بن هاشم - مکنی به ابی الحارث وی جد پدری رسول اکرم است. نام مادرش سلمی ست.

نام اصلی وی عامر است و چون بر سر موی سپید داشت او را شبیه می گفتند. چون پدر وی هاشم در گذشت.

پدر کلانش مطلب او را پرورش داد. وقتی مطلب به مدینه آمد او را با خود بر اشتی ردیف کرد چون قریش وی را دیدند پنداشتند مطلب از این سفر برای خود غلامی خریده از این جهت

وی را عبد المطلب گفتند. وی به سال (۵۸۰ م) درگذشت وی را ده پسر بود بنام: ۱ حارث ۲ زبیر ۳ ابو طالب ۴ حمزه ۵ غیداق ۶ ضرار ۷ مقوم ۸ ابو لهب ۹ عباس ۱۰ عبد الله. و شش دختر داشت بنام ۱۱: امیمه ۱۲ ام حکیم ۱۳ برء ۱۴ عاتکه ۱۵ صفیه ۱۶ اروی.

عثمان بن عفان- ابو حفص عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف. ملقب به ذی النورین، داماد رسول اکرم است و از اصحاب ویست و سومین خلیفه از خلفای راشدین اسلام بود،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۹

در محرم سال ۲۴ هجری با وی بیعت کردند. روز آدینه ۸ ذیجه ۳۵ هجری در مدینه کشته شد. نزد عامه محل اعتماد و ثقه است. فرزندان: ۱ عبد الله اکبر ۲ و عبد الله اصغر که هر دو از رقیه دختر رسول بودند ۳ عمر ۴ ابان ۵ خالد ۶ عمرو ۷ سعید ۸- مغیره ۹ عبد الملک ۱۰ مریم ۱۱ ام سعید ۱۲ عائشه ۱۳ ام عمرو ۱۴ ام ابان ۱۵ و ام البنین.

عقیل بن ابی طالب- نوشته اند ابو طالب عم رسول اکرم را چهار پسر بود: طالب، عقیل، جعفر، علی عقیل از اصحاب رسول بود و در انساب عرب بسیار متبع بود، کنیه وی ابو یزید است. مدتی نزد معاویه در شام بود به سال ۵۰ هجری در مدینه به سن ۹۶ سالگی درگذشت. مسلم فرزندش در روز مرگش ۱۸ ساله بود. مامقانی در تنقیح المقال در حق وی گفته:

افعاله تورث الحیره فی امره. نام عقیل در خصال در بابی

آمده است.

عزرائیل - کلمه مرکب است، عزرائیل در عرف اسلامی یعنی قابض ارواح و ملک الموت که فرشته یی ست.

عطاؤ بن ابی رباح - از اصحاب رسول اکرم است، بنی امیه در زمان دولت و خلافت خود منادی کرده بودند کسی جز عطاء بن رباح حق فتوی دادن ندارد.

وی مردی بود فقیه لیک اعور و افطس و اعرج شدید السواد در تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف. در خصال در بابی از وی نامی رفته است.

عکرمه - در کتب تاریخ اسلامی آنچه متبادر به ذهن از عکرمه است، عکرمه بن ابی جهل القرشی المخزومی مکنی به ابی عثمان است. که از دشمنان پیامبر اکرم بود بعدا مسلمان شد. رسول او را بر صدقات هوازن مأمور ساخت. در جنگ اجنادین به سال ۱۳ هجری در گذشت. اما عکرمه یی که در خصال مذکور است: شاید یکی از چهار پنج نفریست که همه عکرمه نام اند با عنوان مختلف و اتفاقا همه جزء مجاهیل و ضعفاند و بیشتر ایشان از اصحاب امام جعفر بن محمد، معلوم نیست صدوق کدام یک از ایشان را خواسته مگر به تقدم و تأخر سند به اعتبار روات فی الجمله تشخیص داد.

عمار بن یاسر العنسی - مکنی به ابی یقظان از اصحاب رسول اکرم و طرفداران علی ست. نام مادرش سمیه و برادرش عبد الله بود و پدرش یاسر همه از بنی مخزوم اند و همه مسلمان شده بودند. چون عمار را ابو حذیفه آزاد ساخته بود ولاء عمار برای بنی خذیمه بود. مرگش در نهم صفر سال ۳۷ هجری به سن نود سالگی در صفین در رکاب علی کشته شد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فوق الوقاهه دون - العصمه.

عمار بن

مروان- در تنقیح المقال نام دو عمار را برده یکی عمار بن مروان الیشکری از موالی ایشان که خزار بود و این را ثقه گفته و دیگری عمار بن مروان الکلبی و این را مهممل نوشته. در متن خصال در بابی عمار بن مروان را مطلق گفته، معلوم نیست کدام یک از این دوست مگر روایت این دو و زمان این دو را معین کرد تا معلوم شود مقصود خصال از عمار در متن کدام است؟.

علی بن اسباط- وی علی بن اسباط بن سالم کنندی بیاع زطی ست اهل کوفه بود. شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام محمد الجواد گفته نجاشی گفته: وی ابو الحسن المقرئ علی بن اسباط بن سالم بیاع الزطی کوفی و ثقه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۰

بود و وی مذهب فطحی داشته بعدا از این مذهب بیرون رفت و امامی شد. وفاتش حدود ۲۰۸ هجریست.

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی- کنیه وی ابو الحسن است، نجاشی در رجال خود وی را در حدیث ثقه گفته. در سال ۳۰۷ هجری در گذشته و او را آثار بسیار است. در خصال بسیار نام وی آمده است.

علی بن اسماعیل- ظاهرا وی همان علی بن اسماعیل الدهقان باشد. شیخ طوسی وی را زاهد خیر فاضل از اصحاب عیاشی گفته. اما عزه بن یحیی البغدازی الدهقان را گفته اند امامی او را لعن کرده است.

علی بن ابی طالب- او ابو الحسن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب است.

چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین اسلام است. و امام اول شیعه و داماد رسول است بر فاطمه و پسر عم وی.

ولادتش

به روز آدینه سیزدهم رجب از سی سال از عام الفیل بود و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد- مناف است. به سال ۴۱ هجری در کوفه به دست عبد الرحمان بن ملجم المرادی که از پیشروان خوارج بود به قتل رسید. مدفنش در نجف است، زیارتگاه مسلمانان است، فرزندان: امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقبه به عقيله، زینب صغری ملقبه به ام کلثوم مادر ایشان فاطمه بود. و محمد مکنی به ابی القاسم مشهور به ابن الحنفیه، عمر، رقیه کبری مادر ایشان ام حبیب دختر ربیعہ بود، عباس، جعفر، عثمان، عبد الله اکبر مادر ایشان ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی بود، محمد اصغر مکنی به ابی بکر و عبد الله مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه بود، یحیی مادرش اسماء بنت عمیش بود، ام الحسن و رمله مادر ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی بود نفیس و زینب صغری و رقیه صغری مادر ایشان ام سعید بنت عروه بود، ام هانی، ام الکرام جمانه مکنه به ام جعفر، امامه ام سلمه، میمونه، خدیجه، فاطمه بودند.

علی بن احمد بن موسی- وی از مشائخ صدوق است و خصال در بابی نام وی آمده است.

علی بن احمد بن عبد الله البرقی- از مشائخ صدوق است، در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن لا اقل. در خصال در بابی نام وی آمده است.

علی بن بابویه القمی- وی پدر صدوق است در خصال بسیار از وی نقل حدیث کرده است. حالاتش در مقدمه مفصلاً یاد شده. در تنقیح المقال وی را ثقه گفته است.

علی بن الحسین بن سفیان بن

حارث بن ابراهیم الهمدانی- وی ساکن کوفه بود و نام وی در خصال آمده است.

علی بن الحسین السعدآبادی- شیخ طوسی وی را از کسانی شمرده که از امامان شیعه روایت نکرده است.

اما محمد بن یعقوب کلینی از وی روایت کرده است.

علی بن الحسین الرقی- از روات خصال صدوق است چیزی از حالاتش به دست نیامد.

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب- وی امام چهارم شیعه است و در شمار معصومین میلادش در مدینه به سال ۳۸ هجری و وفاتش به سال ۹۵ است، در مدینه مدفون شد، فرزنداننش: محمد بن علی که مادرش ام عبد الله دختر امام حسن است، عبد الله و حسن و حسین که مادر ایشان ام ولد بود زید و عمر نیز از ام ولد بودند حسین اصغر و عبد الرحمان سلیمان از ام ولد بودند علی و خدیجه این دو نیز مادرشان ام ولد بود محمد اصغر مادرش ام ولد است فاطمه، علیه، ام کلثوم نیز از ام ولد بودند. از او کتابی بنام صحیفه سجادی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۱

مانده است.

علی بن عمرو- ظاهرا وی همان علی بن عمرو الهمدانی الکوفی ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده. گفته گویا وی امامی مجهولی بوده است.

علی بن معبد- او علی بن معبد البغدادیست شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام علی الهادی گفته. در تنقیح المقال گفته: ظاهرا وی امامی ست، اما کسی به ثقه بودن یا مدحی از او سخنی یاد نکرده است. در خصال از وی روایت شده.

علی بن محمد بن الحسن القزوینی- از روات حدیث خصال است، از حالاتش چیزی به دست

نیامد.

علی بن محمد بن الدقاق- از حالاتش چیزی به دست نیامد در خصال از وی روایت کرده است.

علی بن یزید الصدائی- شاید وی همان علی بن یزید الاحیسی الکوفی باشد که از موالی بود. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. ظاهراً آن ست که امامی ست، اما مجهول الحال است. احیس محلی در یمامه است.

علی بن خالد- شیخ مفید در ارشاد گفته: وی زیدی مذهب بود سپس شیعه امامی شد، به سبب کرامتی که از امام ابی جعفر ثانی دیده بود. نامش در خصال آمده است.

علی بن محمد الامام العاشر- او علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام دهم شیعه. میلادش به سال ۲۱۳ هجری در حوالی مدینه جایی بنام صریا و وفاتش به سال ۲۵۴ هجری در سامراء و مدفنش همانجاست. مادرش سمانه مغریه است و کنیه اش ابو الحسن الثالث و لقبش هادی و نقی ست. فرزندانش: ابو محمد الحسن و حسین و محمد و جعفر و دخترش: عالیه است.

عمر بن الخطاب- وی ابو حفص عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر است، ملقب به فاروق دومین از خلفای راشدین اسلام است و پدرزن رسول است و داماد خلیفه علی بن ابی طالب بر دخترش ام کلثوم بود. چنانکه نوشتیم اصلش از قبیله بنی عدی بن کعب از قریش است به سال ۲۳ هجری در مدینه به دست مجوسی ابو لؤلؤ نام

کشته شد. فرزندان:

عبد الله، عبید الله، عاصم، زید، عبد الرحمان، ابو شحمه و دخترانش: حفصه و فاطمه و حفصه زن رسول اکرم بود.

عمرو بن عاص - مقدسی گفته وی ابو محمد یا ابو عبد الله است رسول اکرم وی را به جنگ ذات السلاسل فرستاد.

مادرش نابغه بنت خزیمه بن شیبه از عنزه است. به مصر فرود آمد و او همان است که مصر را در خلافت عمر گشود و فرماندار آن بود و برادرش هشام سنا از وی کلان تر بود.

عمرو شب عید فطر به سال ۴۳ هجری به سن هفتاد سالگی در گذشت و فرزندش عبد الله بر وی نماز گزارد در تنقیح المقال گفته: وی زندیق بود.

عمرو بن عثمان بن کثیر بن دینار الحمصی - در تنقیح المقال چندین نفر به نام عمرو بن عثمان هستند که با صاحب عنوان تطبیق نمی کند.

- عیسی بن مریم - از پیامبران اولو العزم است، و پیشوای مسیحیان جهان است، کتابش انجیل است در ۱۹۷۱ سال پیش به دار آویخته شد.

عیسی بن یونس - در تنقیح المقال گفته عیسی بن یونس بزرگ. شیخ طوسی گفته: وی از اصحاب امام جعفر بن محمد و از اصحاب امام موسی الکاظم است و ظاهراً امامی مذهب باشد لیک مجهول است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۲

غزوات رسول اکرم - نبردهایی که رسول اکرم با کفار کرده ۲۷ غزوه است، بدین ترتیب: ۱ غزوه ابوا ۲ غزوه بواط ۳ غزوه العشیره ۴ غزوه الانصار ۵ غزوه القرود ۶ غزوه بدر اولی ۷ غزوه بطن النخله ۸ غزوه بدر الکبری ۹ غزوه الکدر ۱۰ غزوه السوق ۱۱ غزوه احد ۱۲ غزوه الرجیع ۱۳ غزوه الرقاع ۱۴ غزوه بدر الموعد

۱۵ غزوه بنی قریظه ۱۶ غزوه الخندق ۱۷ غزوه دومه الجندل ۱۸ غزوه بنی لحيان ۱۹ غزوه قرد ۲۰ غزوه بنی المصطلق ۲۱ غزوه حدیبیه ۲۲ غزوه خیبر ۲۳ غزوه عمره القضاء ۲۴ غزوه فتح مکه ۲۵ غزوه حنین ۲۶ غزوه طائف ۲۷ غزوه تبوک.

غیاث بن ابراهیم - او غیاث بن ابراهیم التیمی الاسیدی ست، شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. کنیه اش ابو محمد بود. در خصال در باب ششم حسن بن موسی الخشاب از وی روایت می کند و او از اسحاق بن عمار از امام صادق.

گویند اهل بصره بود لیک در کوفه ساکن بود، مردی ثقه است.

فارس بن حاتم بن ماهویه القزوی - در کتاب التحریر الطاؤوسی گفته: فارس بن حاتم القزوی مرد متهمی و غالی بود. فضل بن شاذان در برخی از آثار خود نوشته: از دروغگویان مشهور فاجر، فارس بن حاتم القزوی ست روایت شده که امام ابو الحسن فرمان داد وی را به قتل رسانند، جنید نامی او را بدین فرمان بکشت.

ظاهراً مقصود از ابی الحسن امام علی بن موسی الرضاست آنچه مسلم است انسان درستی نبوده زیرا همه از وی نکوهش کرده اند.

فاطمه بنت النبی - دختر رسول اکرم. مادرش خدیجه بنت خویلد است میلادش ۷ سال قبل از هجرت بود و وفاتش به سال ۱۱ هجری مدفن وی در مدینه است. فرزندان وی از علی: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بودند. به اعتقاد شیعه وی معصوم است.

الفجاءه السلمی - او ایاس بن عبد الله بن عبد یالیل است، وی مردی بود از بنی سلیم نزد ابی بکر آمد و گفت من مسلمان

هستم و می خواهیم با کفار جهاد کنم ابو بکر بدو لوازم جنگ و اسلحه بداد او بیرون رفت متعرض مسلمانان شد بلکه مرتد از اسلام شد بنی سلیم را که مسلمان شده بودند غارت کرد ابو بکر طریقه بن حاجز را فرستاد تا او را گرفته بیاورد او نیز آورد ابو بکر فرمان داد تا آتشی برافروزند و فجاءه را در آن سوزانید و این در سال ۱۲ هجری بود. در خصال در باب سوم نام وی آمده است.

فرزندان رسول اکرم- فرزندان رسول اکرم هفت تن بودند: ۱ قاسم ۲ عبد الله ملقب به طاهر ۳ ام کلثوم ۴ رقیه ۵ زینب ۶ فاطمه مادر ایشان خدیجه دختر خویند بود. فاطمه همسر علی بن ابی طالب شد. و زینب را ابو العاص بن الربیع که مردی از بنی امیه بود به زناشویی گرفت و ام کلثوم را عثمان بن عفان خلیفه سوم به زنی گرفت. ام کلثوم در زمان پیامبر در گذشت.

پیامبر دختر دیگر خود را که رقیه باشد به عثمان تزویج کرد ۷ هفتمین از فرزندان رسول ابراهیم است که مادرش ماریه قبطیه بود و این ماریه ام ولد بود. فرزندان ذکور وی همه در حیاتش در گذشتند.

فرعون ملک مصر- نام دودمانی بود از ملوک مصر که حدود (۲۹۸۰ ق م) می زیسته اند.

الفضل بن عبد الله الهروی- از روات خصال است چیزی از حالاتش به دست نیامد.

قاسم بن یحیی- وی ظاهرا همان قاسم بن یحیی بن الحسن بن راشد مولی المنصور است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام علی بن موسی الرضا گفته و در جای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۳

دیگر مدعی شده که

از ایشان نقل کرده است. او را در مقام اعتبار ضعیف گفته اند.

قتاده- در تنقیح المقال گروهی هستند بنام قتاده که همه از مجاهیل اند و ایشان: قتاده الاسدی و قتاده بن- الاعور التیمی و قتاده بن دعامه فقیه اهل بصره از قبیله سدوس بود و در حدود ۹۰ هجری در بصره در گذشته.

و قتاده الانصاری برادر عرفطه و قتاده بن اوفی پسر برادر احنف بن قیس و قتاده بن عباس ابو هشام الجری یا رهاوی و قتاده بن قیس بن حبشی الصدفی و قتاده اللیثی ابو عمر و قتاده بن ملحان القیسی و قتاده پدر یزید اما قتاده بن نعمان بن زید بن عامر الانصاری الظفر از اصحاب رسول است و برادر ابی سعید خدری از مادر است.

کعب الاحبار- نامش کعب بن مانع و کنیتش ابو اسحاق مشهور به کعب الاحبار از دانایان جهود بود در یمن می زیست زمان رسول را دریافته بود بعدا در زمان خلیفه عثمان بن عفان مسلمان شد حدود اواسط قرن اول هجری در گذشت. برخی کعب الاحبار باخای معجمه می نگارند و آن غلط است. در تنقیح المقال ویرا خبیث گفته.

کلینی- او محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی ست مکنی به ابی جعفر و نزد شیعه ملقب به ثقه الاسلام مؤلف کافی از اصول حدیث شیعه به سال (۳۲۹) هجری در بغداد در گذشت و همانجا به خاک رفت، گورش مشهور است در مقام اعتبار وی را ثقه گفته اند.

مالک بن انس الامام المالکی- وی امام ابو عبد الله مالک بن انس اصبحی امام فرقه مالکی در اسلام است.

در مدینه ساکن بود، از ربیع و زهری و نافع علوم دین آموخته. میلادش به سال ۹۳ هجری و

وفاتش به سال ۱۷۹ ه در مدینه بود. وی ثقه عامه است.

مالک بن سلیمان- از روایات خصال است، چیزی از حالاتش به دست نیامد شاید، در شمار مجاهیل باشد.

محمد بن احمد بن عبد الله القضاعی- معروف به صفوالی و مکنی به ابی عبد الله ابن ندیم گفته وی را به سال ۳۴۶ هجری در بغداد دیدار کردم.

محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس الیثی- از روایات خصال صدوق است، از حالاتش چیزی به دست نیامد.

محمد بن عمر الحافظ البغدادی الجعابی- شیخ طوسی وی را از کسانی گفته که از امامان روایت نکرده اند وی معاصر شیخ مفید بود و کنیه وی ابو بکر بود، ظاهراً مجهول یا مهمل است.

محمد بن احمد السنائی ابو عیسی- وی ساکن ری بود و از پدر خود احمد روایت می کرد او را حسن نوشته اند.

محمد بن عبد الرحمان المقرئ ء الاسترابادی- از روایات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد.

محمد بن میمون الخزاز- محمد بن میمون در تنقیح المقال چند نفر هستند اما به وصف خزاز ندیدم. در خصال از وی روایت کرده است.

محمد بن واسع- وی از زاهدان و صوفیان بصره بود و از شاگردان حسن بصری. در حدود (۱۳۰ هجری) در بصره در گذشت نام وی در متن خصال در سندی یاد شده.

در تنقیح از وی نامی نیست.

محمد بن جعفر بطله- وی محمد بن جعفر بن بطله مؤدب ابو جعفر قمی ست. نجاشی گفته: وی در نزد مردم بزرگ منزلت بود اما در حدیث تساهل می ورزید. ابن ولید گفته: محمد بن جعفر بطله از جهت اعتبار ضعیف بود.

و برخی وی را ثقه گفته اند برخی میان هر دو را گرفته گفته اند: حسن. در حدود

محمد بن الحسين بن يوسف البغدادي - از روات حدیث خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۴

محمد بن الصباح - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی کاظم گفته. و او از حمید از ابی اسحاق ابراهیم بن سلیمان بن حبان الخزاز روایت می کند. نجاشی گفته:

محمد بن الصباح کوفی ثقه بود.

محمد بن احمد بن صالح التیمی - از روات خصال است، از حالاتش چیزی به دست نیامد. در تنقیح نامی از وی نبرده یا نگارنده بر نخورده است.

محمد بن حاتم القطان - با مراجعه به کتبی که در دست داشتم چیزی از حالات محمد بن حاتم پیدا نکردم.

در خصال از وی روایت حدیث شده است.

محمد بن الحسن الامام الثانی عشر - امام دوازدهم شیعه، گویند از امام حسن عسکری فرزندی ماند بنام محمد ملقب به مهدی که مادرش نرجس نام بود به سال ۲۵۵ هجری از وی زاییده شد و تاکنون زنده است اما از نظر مردمان مخفی است.

محمد بن علی الصیرفی - مکنی به ابی سمینه کوفی، وی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا است. فضل در برخی از کتب خویش نوشته کذابان مشهور عبارت اند:

ابو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و ابو سمینه که محمد بن علی الصیرفی باشد و این از همه ایشان دروغ گوی تر است.

محمد بن سالم - در تنقیح المقال حدود دوازده نفر بنام محمد بن سالم هستند هر یک با قید مخصوصی، معلوم نیست مقصود صدوق کدام یک از ایشان است. مگر آنکه ملاحظه شود، در خصال صاحب عنوان از چه کسانی روایت می کند تا معلوم شود کدام یک از اینان است. شاید وی محمد بن

سالم کوفی ست که شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده مانند سابق خود در نقل ضعیف است.

محمد بن موسی المتوکل - شیخ طوسی ویرا از کسانی شمرده که از امامان روایت ندارند. اما در قسم اول از خلاصه گفته: محمد بن موسی متوکل ثقه است.

تأیید مطلب آنکه صدوق هرگاه وی را در سندی یاد می کند (رضی الله عنه) برای وی می نگارد که کاشف از اعتماد وی بدوست.

محمد بن الحسین بن زید - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب. مکنی به ابی عبد الله. شیخ طوسی در رجال خود ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. وی اهل مدینه بود و از دودمان علی بعدا کوفه ساکن شد و در آنجا به سال ۱۸۱ هجری به سن (۶۷) سالگی در گذشت.

برای وی اعتباری در امر حدیث معین نکرده اند.

محمد بن احمد - در کتب رجال حدود بیست سی نفراند که همه محمد بن احمداند با عناوین مختلف معلوم نشد مقصود صدوق از محمد بن احمد کدام یک از ایشان است؟. به احتمال قوی شاید محمد بن احمد الشیبانی ست چون صدوق از وی نقل می کند و از او به رضی الله عنه تعبیر کرده احتمالا. همین شخص باشد. این تعبیر لا اقل حسن بودن وی را می رساند. وحید بهبهانی پنداشته صاحب عنوان سنانی باشد.

محمد بن سنان - ظاهرا وی همان محمد بن سنان ابو جعفر الزاهری الخزاعی باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی بن جعفر گفته. و او را اهل کوفه دانسته و گاهی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا. در مقام اعتبار در حق وی گفته اند: قد طعن علیه و ضعف.

محمد بن مسلم - چند

نفر بنام محمد بن مسلم اند در صورتی که در متن خصال مطلق نوشته به احتمال وی محمد بن مسلم الحمیری آزادشده ایشان که کوفی ست باشد. شیخ طوسی ویرا در رجال خود را از اصحاب امام جعفر بن محمد نوشته: ظاهرا امامی مذهب است اما مجهول الحال است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۵

محمد بن عبد الله النبی الهاشمی - مقصود در این کتاب پیامبر خاتم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است. پیامبر ما مسلمانان است، که در سال (۵۷۲) میلادی در تهامه که یکی از محله های شهر مکه است، به جهان آمد، پدر و مادرش آمنه دختر وهب در کودکی مردند، عبد المطلب جد او و ابو طالب عمش وی را پرورش کردند. در سفرهایی که ابو طالب به سوداگری می رفت پیامبر اکرم را با خود می برد تا اندازه بی درستکاری از وی آشکار شد که مردم وی را امین لقب نهادند. در سال (۶۱۱) میلادی به سن (۴۰) سالگی هنگامی که در یکی از کوههای اطراف مکه به بندگی خدا مشغول بود، از سوی خدا بدو وحی شد که مردم را هدایت کند. قرآن کریم مدت (۲۳) سال به تدریج از طرف خدا بر دل و زبان او به طریق وحی جاری شد. بزرگترین معجزه وی قرآن است. کسانی که به یاری پیامبر از مکه با او به مدینه آمدند ایشان را مهاجر گویند و

کسانی که در مدینه یاری از پیامبر کردند انصار نامند.

رسول اکرم روز ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری به سن ۶۳ سالگی در مدینه در گذشت و در سرای خود مدفون شد.

محمد بن عیسی - چند نفرند بنام محمد بن عیسی صاحب عنوان در خصال مطلق است، معلوم نشد متبادر از آن کیست؟. یکی محمد بن عیسی کندیسست که شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته: ظاهرا امامی مجهول الحال است. و دیگر محمد بن عیسی بن محمد این نیز حالش معلوم نیست. سه دیگر محمد بن عیسی یقطینی ست که وی محمد بن عیسی بن عبید است.

محمد بن ابی القاسم عم ماجیلویه - نجاشی در رجال خود گفته: محمد بن ابی القاسم بن عبید الله بن عمران الجنبی البرقی المکنی به ابی عبد الله ماجیلویه و ابی القاسم یلقب بندار سید اصحاب ما از قمیان است او ثقه و عالم فقیه و عارف به ادب و شعر است.

محمد بن علی ماجیلویه - او محمد بن علی بن ابی القاسم ماجیلویه است در تنقیح المقال در حق وی گفته: او مانند ابن عم محمد بن علی ماجیلویه است از آنکه از مشائخ صدوق است و صدوق به وی رضی الله عنه می نگارد.

محمد بن احمد بن صالح التمیمی - در خصال از وی روایت می کند از حالاتش چیزی به دست نیامد.

محمد بن الحنفیه - او محمد بن علی بن ابی طالب مشهور به محمد الحنفیه. حنفیه لقب مادر اوست که نامش خوله بنت جعفر بن قیس بن سلمه بن ثعلبه بن الدول بن حنفیه است. گویند به امامت حسن و حسین و علی بن الحسین ایمان داشته. به سال ۸۱ هجری در

حالی که ۶۵ ساله بود درگذشت. گویند گورش در کوه رضوی ست. کنیه اش ابو القاسم بود گروهی پیرو او بودند و او را امام مفترض الطاعه می دانستند و ایشان را کیسانیه گویند. از جهت اعتبار حدیثی که شاید مجهول باشد.

محمد بن علی الکوفی - شاید وی همان محمد بن علی الصیرفی الکوفی باشد که نگاشته شد.

محمد بن زیاد - چندین نفر در تنقیح بنام محمد بن زیاد هستند با عناوینی مختلف، معلوم نیست مقصود صدوق از این چند تن کدامین از ایشان است مگر به قرائن مقدم و مؤخر سند معلوم گردد.

محمد بن عیسی بن عبید - وی همان محمد بن عیسی الیقطنی ست که در محمد بن عیسی مرقوم شد و ظاهراً حال وی مانند حال همانان خود است.

محمد بن شعیب الصیرفی - در تنقیح المقال گفته

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۶

صدوق در باب ما احل الله من النکاح از محمد بن عبد الحمید از صادق نقل کرده است. این کس ظاهراً در کتب رجال نامی از وی نیامده است و چند نفر دیگر به همین نام هستند معلوم نیست تحقیقاً کدام است؟.

محمد بن محمد المصری - حالاتش را در کتابی ندیدم. برخی گفته اند وی از مشائخ صدوق است.

محمد بن زید بن محمد البغدادی - چیزی از حالاتش به دست نیامد.

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید - کنیه اش ابو جعفر است شیخ طوسی ویرا از کسانی گفته که از امامان روایت نکرده اند و گفته: محمد بن الحسن بن الولید القمی انسانی جلیل القدر است در فقه بیناست و مردی ثقة است از صفار روایت می کند. نجاشی گفته وی ساکن قم بود اما اصلاً قمی نبوده او به سال (۳۴۳) زنده

بود.

محمد بن الحسن الصفار - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسن عسکری گفته. وی را مؤلفات بسیاریست. به سال ۲۹۰ هجری در قم درگذشت.

محمد بن الحسن بن الولید از وی روایت می کند. نجاشی وی را ثقه عظیم القدر راجح قلیل السقط در روایت گفته.

محمد بن الحسین بن ابی لخطاب - از کسانی ست که نام وی در خصال آمده است. وی از محمد بن اسلم جبلی طبری روایت می کند.

محمد بن اسلم الجبلی - الطبری شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر نوشته و جای دیگر وی را از اصحاب امام علی بن موسی الرضا گفته و جای دیگر نوشته وی از کسانی ست که از امامان روایت ندارد. در مقام اعتبار وی در حدیث گفته وی از غلات و فاسد - المذهب بود.

محمد بن الحافظ البغدادی - از روات خصال است چیزی از حالاتش به دست نیامد.

محمد بن علی بشار القزوینی - صدوق در خصال به سند وی روایت می کند و برای او رضی الله عنه می نگارد.

در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن لا اقل، برخی پنداشته وی ابن یسار است، بشار تصحیف آن.

محمد بن علی الامام التاسع - او محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام نهم شیعه. میلادش به سال ۱۹۵ هجری در مدینه بود. و به سال ۲۲۰ هجری در کاظمین درگذشت. و گورش در همانجاست. کنیه اش ابو جعفر و لقبش جواد و تقی ست. مادرش ام ولد و نامش سبیکه است. فرزندانش چهاراند: ۱ ابو الحسن امام علی نقی ۲ ابو احمد موسی مبرقع ۳ ابو احمد حسین ۴ ابو موسی عمران

۵ فاطمه ۶ خدیجه ۷ ام کلثوم ۸ حکیمه و مادر همه ایشان ام ولد بود بنام سمانه مغریبه.

محمد بن واسع - در تنقیح المقال به این عنوان کسی را ندیدم و از جایی حالاتش را پیدا نکردم. شاید جزو مجاهیل باشد.

محمد بن محمود - در تنقیح المقال فقط شخصی را محمد بن محمود بن عبد الله بن مسلمه گفته و او را صحابی مجهول معرفی کرده است.

محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری - او محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالک الاشعری القمی ابو جعفر است. شیخ طوسی او را از کسانی شمرده که از امامان روایت نکرده اند. او را انسانی جلیل القدر کثیر الروایه نوشته و او را آثار است در احکام دین. نجاشی وی را ثقه نوشته. اما گفته اند که وی از ضعف روایت می کند و به احادیث مراسیل اعتماد و عمل می کند و در بند آن نیست که از که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۷

نقل می کند؟.

مترجم خصال - مرتضی گیلانی مشهور به مدرس گیلانی، دبیر دبیرستانهای تهران با پایه دبیری مولود به سال ۱۲۹۵ شمسی در نجف اشرف است.

آثارش: ۱ فقه مذاهب پنجگانه مط ۲ تحریر الرسائل در اصول مط ۳ تحریر المکاسب در فقه مط ۴ شرح مدخل منظوم ۵ اسطرلاب ۶ قبله الآفاق در هیأت ۷ - حواشی بر مصادرات تحریر اقلیدس ۸ کتابی در هیأت ۹ ترجمه جبر خوارزمی ۱۰ شرح جبر خلاصه ۱۱ - ترجمه لمعه در فقه جعفری ۱۲ کتابی در مفهوم مشتق ۱۳ کتابی در عدم مسؤولیه صغیر ۱۴ کتابی در اجوبه منشور در فقه ۱۵ کتابی در اثبات وجوب مقدمه

۱۶ کتاب ترجمه قاعده لا ضرر ۱۷ کتاب ترجمه اجوبه طباطبائی ۱۸ فلسفه و منطق مط ۱۹ جزوه فلسفه و منطق ۲۰ کتاب مدخل الزیج ۲۱ کتابی در تقویم ۱۲ سال مط بر افق تهران و نجف ۲۲ تاریخ نجف ۲۳ رقاع و مقالات فارسی ۲۴ رقاع و مقالات عربی ۲۵ کتاب فلسفه صدر الدین در فلسفه ۲۶ کتاب دستور فارسی مط ۲۷ کتاب دیگر در دستور فارسی ۲۸ لغات کلیده و دمنه مط ۲۹ کتاب لغات متشابهه مط ۳۰ کتاب نحو و صرف عربی مط ۳۱ شرح لامیه العجم ۳۲ شرح عینیه ابن سینا ۳۳ شرح لامیه- العرب ۳۴ شرح ابیات الهادی ۳۵ شرح میمیه فرزددق ۳۶ شرح رباعی افضل الدین کاشانی ۳۷ شرعیات شش ابتدائی مط ۳۸ اخلاق گیلانی مط ۳۹ کتاب معجم الحکماء در تراجم (۱۲۰۰) از فلاسفه و منجمین ۴۰ کتاب حکمه الاسرار منظومه مط ۴۱ ترجمه فهرست ابن الندیم ناقص ۴۲ کتابی در عروض و قافیه و بدیع مط ۴۳ کتابی در عروض و قافیه عربی مط ۴۴- حاشیه بر بعضی موضع اسفار ۴۵ خودآموز فارسی به عربی ۴۶ سالنامه ۱۳۴۱ ش ۴۷ فرهنگ مدرس گیلانی مط ۴۸ منهج البلاغه ۴۹ راز عشاق ۵۰ لغت نامه هفت اورنگ ۵۱ کتاب ابناء البلاد ۵۲ کتاب تعلیمات مدنی مط ۵۳ کتابی در تقویم ۱۵۰ سال ه ۵۴ دیوان اشعار عربی ۵۵ منتخب کیمیای سعادت مط ۵۶ کتاب کلید قرآن ۵۷ کتاب لغات دبستانی مط ۵۸ ترجمه مبادی الفلسفه ۵۹ جزوه یی در قافیه ۶۰ دیوان فارسی ۶۱ لغات قرآن ۶۲ ترجمه خصال مط ۶۳ آثار مصحح گیلانی ۶۴ کتاب اشارات ابن سینا ۶۵ کتاب

کتاب مطالع الانوار در منطق ۶۶ کتاب هدایه الحکمه ۶۷ کتاب صناعه آلات مرصد دمشق ۶۸ کتاب متن اللمعه در فقه ۶۹ کتاب الشمسیه در منطق ۷۰ کتاب هفت اورنگ جامی مط ۷۱ کتاب تاریخ نگارستان مط ۷۲ دیوان ناصر صفا ۷۳ دیوان فوق الدین احمد یزدی مط ۷۴ کتاب بزم ایران مط ۷۵ پندنامه غزالی مط ۷۶ کتاب تسلیه الاخوان جوینی ۷۷ اخلاق غزالی مط ۷۸ ده مقاله ۷۹ کلیات سعدی ۸۰ کتابی در حق ملک.

مریم بنت عمران- وی مادر پیامبر عیسی بن مریم است. در قرآن کریم به پاکی و درستی وصف شده.

ترسایان وی را دختر یواکیم و حنه از سبط یهودا از آل داوود پیامبر نوشته اند، در ناصره زندگی می کرد که فرخ سروش وی را به مسیح مژده داد.

مصعب- افراد بسیاری در تنقیح المقال بنام مصعب موجوداند معلوم نیست کدام یک از ایشان مقصود صدوق است؟. احتمال دارد مصعب بن یزید الانصاری باشد و گفته اند وی عامل خلیفه علی بن ابی طالب است.

مفضل بن عمر- وی مفضل بن عمر الجعفی مکنی به ابی عبد الله کوفی. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. مفید در ارشاد وی را از ثقات الفقهاء الصالحین نوشته. اما نجاشی گفته:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۸

مفضل بن عمر ابو عبد الله یا ابی محمد کوفی مردی فاسد المذهب است و مضطرب الروایه اعتنایی به حدیث وی نیست. قاعده قول جارح مقدم است مع الدلیل.

مقداد بن الاسود- الکندی از بنی کنده بود.

شیخ طوسی در رجال خود وی را از اصحاب رسول اکرم گفته و از طرفداران علی بن ابی طالب.

عظیم القدر و شریف

المنزله نوشته. چون پدرش هم پیمان بنی کنده بود مقداد مشهور به کندي شد.

به سال ۳۳ هجری در حالی که سن وی به هفتاد رسیده بود درگذشت. گورش در حرف است که سه میل از مدینه دور افتاده.

مغیره بن شعبه- بن عامر بن مسعود الثقفی الکوفی ست از اصحاب رسول اکرم است. خلیفه عمر وی را فرمان داری بصره و کوفه داد. مردم نزد وی گواهی به زنا کردن دادند از اینرو وی را عزل کرد، ابو لؤلؤ گبر غلام وی بود که عمر بن الخطاب را به قتل رسانید. برخی مدعی هستند که وی محرک در این کار بود یک چشمش در جنگ یرموک کور شد.

در ماه شعبان سال ۵۰ هجری به سن هفتاد سالگی درگذشت. در تنقیح المقال گفته: ضعف الرجل الی الغایه.

مسلم بن علی- ظاهرا وی همان مسلم بن علی البطین است. شیخ طوسی در رجال خود وی را از اصحاب امام علی بن الحسین معرفی کرده است در متن خصال با اثبات تا در آخر اسم آورده ظاهرا درست نیست.

مجاهد بن اعین- در تنقیح المقال دو تن را نام مجاهد است مجاهد بن راشد بن مسراق الهندی الکوفی که طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و دیگری مجاهد بن العلاء الکوفی که او نیز از اصحاب امام مذکور است. اما مجاهد بن اعین از او اثری و خبری نیست.

معاویه بن دینار- چند تن معاویه هستند اما ک؟؟؟

از ایشان بنام معین بن دینار نیست. شاید وی از ج؟؟؟

مجاهیل باشد.

- معاویه بن سوید بن مقرن- معاویه بن سوید هست اما از صاحب عنوان اثری نیست.

معاویه بن عمار- ظاهرا وی همان معاویه بن عمار

ابو معاویه بن جناب بن عبد الله البجلي الده؟؟؟

ابو القاسم کوفی باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد نوشته ظاهرا از موالی بود نجاشی او را کثیر الشأن و عظیم المحل و ثقه گفته

معاویه بن ابی سفیان- مقدسی گفته: او معاویه؟؟؟

ابی نامش صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن مناف مکنی به ابی عبد الرحمان است که قرشی امو؟؟؟

بود و کاتب رسول اکرم است. از سال ۴۱ هجری به خلافت نشست و در ۲۲ رجب از سال ۶۰ در گذشت هنگام مرگ ۷۶ سال داشت. شیخ طوسی نیز او را از اصحاب رسول نوشته. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: او فاسق و خارج بر امام عادل بود.

مکحول- از زهری نقل است که می گفت در چه؟؟؟

عالم است ابن المسیب در مدینه و شعبی در کوفه و حسن بصری در بصره. مکحول در شام. امام علی بن الحسین با مکحول ملاقات کرد و از وی پرسید چگونه شام کردی؟ در جواب گفت شام کردیم در؟؟؟

شما مانند شام کردن بنی اسرائیل در آل فرعون و در کتاب اختصاص از سعید بن عبد العزیز روایت شده که می گفت: غالب بر مکحول دشمنی علی بن ابی طالب بود و هیچ گاه وی را بنام یاد نکردی بلکه گفتی: ابو زینب. حسن بن حر گفت مکحول را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۹

دیدار کردم در حالی که از خشم علی پر بود، پیوسته با وی سخن گفتم تا نرم شد. در زمان خود در شام در فتوی دادن ماندی نداشت حدود (۸۰) هجری در گذشت در تنقیح المقال وی را ضعیف گفته.

مکی بن ابراهیم- در تنقیح

المقال دو مکی را عنوان کرده یکی مکی بن علی بن ابی زید الحمامی قاضی نجم الدین که منتجب الدین او را ورع عدل گفته. و دیگری مکی بن علی بن سختویه که شیخ طوسی ویرا امامی گفته و در حسان نهاده است.

اما مکی بن ابراهیم نشان و اثری از وی نیست. شاید از مجاهیل باشد.

منذر بن عمرو- شاید وی همان منذر بن عمرو بن خنیس الخزرجی ساعدی ست که از اصحاب رسول اکرم است و یکی از ارکان نقبای بنی ساعده بود که به سال ۴ هجری کشته شد وی جزو حسان است.

منصور الخلیفه العباسی- مکنی به ابی جعفر و ملقب به دوانیقی او از خلفای بنی العباس است که به سال (۱۳۶) هجری به خلافت رسید و به سال (۱۵۸) در مکه درگذشت. در تنقیح گفته: ضعفه اظهر من ان یبین. خلفای بنی العباس از این قراراند:

۱ ابو العباس سفاح عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ۲ ابو جعفر منصور دوانیقی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ۳ محمد مهدی بن منصور ۴ موسی الهادی بن محمد مهدی ۵ هارون- الرشید بن محمد مهدی ۶ محمد امین بن هارون ۷- ابو العباس عبد الله بن هارون ملقب به مأمون ۸- ابو اسحاق محمد معتصم بن هارون ۹ ابو جعفر الواثق بالله هارون بن معتصم ۱۰ ابو الفضل المتوکل علی الله جعفر بن معتصم ۱۱ ابو جعفر المستنصر بالله محمد بن متوکل ۱۲ ابو العباس المستعین بالله احمد بن معتصم ۱۳ ابو عبد الله المعتز بالله محمد بن متوکل ۱۴ ابو- اسحاق المهتدی بالله محمد بن واثق

۱۵ ابو العباس المعتمد علی الله احمد بن متوکل ۱۶ ابو العباس المعتضد بالله احمد بن طلحه بن متوکل ۱۷ ابو محمد المكتفی بالله علی بن معتضد ۱۸ ابو الفضل المقتدر بالله جعفر بن معتضد ۱۹ ابو منصور القاهر بالله محمد بن معتضد ۲۰ ابو العباس الراضی بالله محمد بن مقتدر ۲۱ ابو اسحاق المقتفی بالله ابراهیم بن مقتدر ۲۲ ابو القاسم المستکفی بالله عبد الله بن مقتفی ۲۳- ابو القاسم المطیع لله فضل بن مقتدر ۲۴ ابو بکر الطائع بالله عبد الکریم بن مطیع ۲۵ ابو العباس القادر بالله احمد بن اسحاق بن مقتدر ۲۶ ابو جعفر القائم بامر الله عبد الله بن قادر ۲۷ ابو القاسم المقتدی بالله عبد الله بن احمد بن قائم ۲۸ ابو العباس المستظهر بالله احمد بن مقتدی ۲۹ ابو منصور المسترشد بالله فضل بن مستظهر ۳۰ ابو جعفر الراشد بالله منصور بن فضل ۳۱ ابو عبد الله المقتفی لامر الله محمد بن مستظهر ۳۲ ابو المظفر- المستنجد بالله یوسف بن مقتفی ۳۳ ابو محمد المستضیی بنور الله حسن بن مستنجد ۳۴ ابو العباس الناصر لدين الله احمد بن مستضیی ۳۵ ابو النصر الظاهر بامر الله محمد بن ناصر ۳۶ ابو جعفر المستنصر بالله منصور بن ظاهر ۳۷ ابو احمد المستعصم بالله عبد الله بن مستنصر خلافت ایشان از سال ۱۳۲ هجری تا ۶۵۶ در بغداد ادامه داشت

موسی بن جعفر الامام السابع- مکنی به ابی الحسن اول که در باب کنیه نوشته شد.

موسی بن عمران النبی- وی موسی بن عمران- بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن سروج بن

رعو بن فالج بن عابر بن شالح بن ارفکشار بن سام بن نوح

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳۰

است. و نام مادرش بنا بر مشهور بوخائید است. از پیامبران اولو العزم است. و مشهورترین انبیاء بنی اسرائیل. گویند دختر فرعون وی را از آب رهانید و در کاخ وی پرورش یافت. سپس به بیابان سینا پناه برد. خدا ویرا به پیامبری انگیخت تا ملت خود عبرانین را از ستم فرعون برهاند و رهانید نام کتابش تورات است و لقبش کلیم الله حدود (۱۳ ق. م) می زیسته. به اعتقاد شیعه معصوم است.

موسی بن جعفر البغدادی- او موسی بن جعفر بن وهب ابو الحسن بغدادیست. ظاهرا امامی مذهب باشد اما جزو مجاهیل است. و گفته اند در نقل موثق نیست.

موسی بن عمر- در تنقیح المقال چند تن به نام موسی بن عمرانند هر یک با قیدی. معلوم نیست این موسی بن عمر که در خصال آمده کدام یک از ایشان است؟. مگر به قرینه روایت سابق و لاحق وی دانسته شود. شاید وی موسی بن عمر بن بزیع مولی منصور باشد. شیخ طوسی در رجال خود ویرا از اصحاب امام محمد الجواد و اصحاب امام علی الهادی نوشته و گفته وی ثقه است.

موسی بن اسماعیل- وی موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب است.

ظاهرا از مشائخ صدوق و روایت خصال است.

منذر الجوان- چیزی از حالاتش در کتابی ندیدم در متن خصال در سلسله برخی از سندها دیده شده.

در تنقیح المقال نامی از وی نیافتم. شاید در شمار مجاهیل باشد.

میکائیل- در عرف مسلمانان و اخبار اسلامی نام فرشته یی ست.

ناشر خصال- مؤسسه انتشارات جاویدان است، که

تقریباً صد سال قبل دائر شده، و بسیاری از کتابهای دینی و کلاسیک و متفرقه از قدیمه و جدیده را به چاپ رسانیده. از سال (۱۲۹۰) هجری حاج میرزا علی اکبر خوانساری جد دودمان علمی کتاب فروش تهران، در خوانسار کتابخانه یی دائر کرد، بعد از وی فرزندش حاج محمد اسماعیل علمی از خوانسار به تهران منتقل شد و کتابخانه مهمی تشکیل داد و چاپخانه یی نیز برای چاپ کتب خریداری کرد. پس از وی فرزندانش: حاج- محمد حسن علمی و حاج محمد علی علمی و حاج- عبد الرحیم علمی و حاج محمد جعفر علمی و حاج علی اکبر علمی تاجران کتاب هر یک کتابخانه یی گشودند که از کتابفروشیهای مهم تهران به شماراند. و چاپخانه یی بنام شرکت تضامنی برای چاپ دائر کردند و کتب مختلف به چاپ رسانیدند بعدا حاج محمد حسن علمی چاپخانه و کتابخانه انتشارات جاویدان را تأسیس کرد و تا زمان ترجمه این کتاب خصال که سال (۱۳۹۲) هجریست حدود (۱۵۰۰) کتاب چاپ کرده اند که شاید وقتی فهرست جامعی از آنها چاپ شود. فعلا این چاپخانه و کتابخانه در تهران زیر نظر فرزندان آن مرحوم محمود و ابو القاسم و محمد علمی دائر و مشغول خدمت به اجتماع و فرهنگ این کشور هستند و فقهم الله.

نجده بن عامر الحروری- وی از فقهای خوارج بود و وجوه ایشان حدود ۷۰ هجری در گذشته.

نوف البکال نوفلی- وی نوف بن فضاله البکالی ابو یزید یا ابو عمرو ابو رشید است. او را از خواص خلیفه علی بن ابی طالب نوشته اند. مؤلف تنقیح المقال ویرا در شمار حسان گفته. و بکال بطنی از حمیراست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳۱

نوفلی-

آنچه در کتب رجال دیده شده بی نسبت است. شاید نوفلی منسوب نوفل بن عبید الله بن المکنون باشد که شیخ طوسی وی را در شمار اصحاب امام علی بن ابی طالب نوشته.

نمرود الملک الجبار - ملک کلدانیان در عراق بود. وی پور کوش بن حام است نام وی در کتب تواریخ و قصص بسیار آمده است با ابراهیم رسول خدا دشمنی می ورزید. گویند به شکار و نخجیر آزمند بود.

نوح النبی - چنانکه از تورات و قرآن و تواریخ استفاده می شود پیامبری بوده است. پدر سام و حام و یافث. ظاهراً در ستاره شناسی کامل بود و چنان یافته بود که جهان غرق می گردد از این روی کشتی ساخت و خود و وابستگان خویش را نجات داد. در واقع وی پدر سلسله بشر جدید است.

هارون برادر موسی - هارون برادر موسی کلیم است و نخستین احبار بنی اسرائیل بود. موسی وی را نزد فرعون فرستاد تا از وی سخنی گوید. تازیان وی را هارون بن عمران نامند. نام وی در تورات و قرآن بسیار تکرار شده است. وی نیای کهنیان کلیمی ست چنانکه موسی نیای لایوان ایشان. در زمان موسی در گذشت.

- هدبه بن خالد القیسی - از روات خصال است.

در تنقیح المقال از وی چیزی نوشته بود. شاید در شمار مجاهیل باشد.

هشام بن حسان - از ناقلین حدیث خصال است. از حالاتش چیزی به دست نیامد.

هشام بن عمار - نام وی در خصال آمده است، برای معرفت حالاتش به تنقیح مراجعت کردم چیزی به دست نیامد.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی

ام بن عروه - ظاهرا وی هشام بن عروه بن الزبیر بن العوام القرشی المدنی ست. شیخ طوسی ویرا در رجال خود از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. گویا امامی المذهب است اما مجهول الحال است. در تنقیح المقال وی را فاضل دانسته نه حسن.

همام بن یحیی - با مراجعه به تنقیح المقال چیزی از وی نوشته بود، شاید از مجاهیل باشد.

هود النبی - در کتب اسلامی و قرآن از پیامبران است و نسب ویرا چنین نوشته اند. هود بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است: گویند زن وی از دشمنان او بود. گفته اند: وی پیامبری بود بسیار باوقار و سنگین مانند نوح در روی و خوی.

هیثم بن ابی کهمس - در تنقیح نام چند تن هیثم است که هیچ کدام با صاحب عنوان تطبیق نمی شود.

در خصال نام وی آمده است.

یعقوب بن اسحاق النبی - وی یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. از پیامبران تورات است و وی را دوازده فرزند بود که نام همه در متن خصال آمده است. از همه مهم تر یوسف است که مدتی فرمان روای مصر شد. لقبش اسرائیل است و فرزندان دوازدهگانه اش را اسباط اسرائیل گویند.

یعقوب الجعفری - وی یعقوب بن جعفر بن ابراهیم الجعفریست. نام وی در کافی و متن خصال آمده است. اما در کتب رجال از وی ذکری نیست از این جهت وی را در شمار مجاهیل نوشته اند.

یزید بن سلمه النمری - ظاهرا از مجاهیل کتاب خصال صدوق است. نگارنده چیزی از حالاتش پیدا نکردم.

یوسف بن یعقوب النبی - او یوسف بن یعقوب بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳۲

اسحاق بن ابراهیم است که بعدها وزیر عزیز مصر شد و زندگی مردم

را در ایام خشک سالی در مصر اداره کرد.

حدود (۱۵۰۰) سال قبل از میلاد می زیسته. در زیبایی بدو مانند کنند.

یحیی بن زید بن الولید الشیرازی- در تنقیح المقال دو یحیی بن زیداند یکی یحیی بن زید بن العباس بن ولید البزاز که گفته: صدوق از وی روایت کرده و از او به (رضی الله عنه) تعبیر می کند که دلالت به درستی وی دارد.

و دیگری یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب مدنی ست. که شیخ طوسی وی را گاهی از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و گاهی از اصحاب امام موسی کاظم نوشته. این شخص امامی ست اما مجهول الحال است. معلوم نیست از این دو هیچکدام صاحب عنوان باشند. زیرا اینجا قید به شیرازست در صورتی که در تنقیح، البزاز گفته و شاید بزاز بوده کاتب آن را تصحیف به شیرازی کرده است.

یحیی بن المستفاد- از راویان خصال است. در تنقیح چندین تن یحیی آمده با عناوین مختلف که هیچکدام با صاحب عنوان که یحیی بن المستفاد باشد قابل تطبیق نیست. شاید وی در شمار مجاهیل است. صدوق نام وی را در باب ششم از خصال یاد کرده است.

یونس النبی- یا ذو النون یعنی صاحب و همدم ماهی از پیامبران عهد عتیق است و در تورات از وی مفصلاً یادآوری شده است.

یوشع بن نون النبی- یا ذو الکفل از پیامبران بنی اسرائیل است و وصی موسی بن عمران، گورش در نزدیکی کوفه در جایی ست بنام کفل. در تورات نامه یی دارد.

یزید بن معاویه- فرزند معاویه و نوه ابی سفیان است وی دومین خلیفه از خلفای امویست به سال ۶۰ هجری در شام

به خلافت نشست و به سال (۶۴) هجری در آنجا درگذشت. شعر نیز می سروده.

یونس بن ظبیان - شیخ طوسی گفته: یونس بن ظبیان کوفی از اصحاب امام جعفر بن محمد است. ابن - الفضائری در حق وی گفته: یونس بن ظبیان کوفی غالی و وضاع حدیث بود از امام صادق روایت می کرد بی آنکه تشخیص دهد. نجاشی گفته: یونس بن ظبیان از موالی ست و در نقل حدیث ضعیف است کسی به احادیث وی توجهی ندارد و هرچه در آثار خود نقل کرده همه تخیل است و کشی که از رجال نگاران است از وی روایاتی نقل کرده است و الله اعلم.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

